


ولایتِ زن

محمد علمداری فر



تقديم به حضرت صدیقه طاهره،
رکن الهدی، زهراى عالمه علیها السلام و
تمام بانوان شهیده کشورمان
و زنان غیوری که با تحصیل و
تهذیب و با سبک زندگی اسلامی
موجب رشد و شکوفایی
اندیشه دینی در جامعه شدند؛
بالجمله همسر نجیب و
مهربانم خانم عطارى

۱۱

مقدمه 

۱۵

فصل اول ❖ کلیات 

۱۷

معنای ولایت در لغت

۱۹

معنای ولایت در اصطلاح

۲۰

زوایای ولایت و انواع آن

۲۳

اقوال در باب ولایت و قضاوت

۲۷

فصل دوم ❖ ادله موافقان ولایت بانوان 

۲۹

۱- آیات قرآن کریم

۳۰

< جریان ملکه سبا

۳۳

< آیه امر به معروف و نهی از منکر

۳۷

۲- سیره و سنت

۳۸

< الف) سیره نبوی ﷺ

۳۸

- بیعت زنان

۳۹

- حضرت خدیجه وزیر پیامبر

۴۱

- مشاوره با ام سلمه

۴۲

- حضور زنان در جبهه

۴۴

< ب) سیره امام علی علیه السلام

۴۴

- در جنگ جمل

۴۶

- اعتماد به زنان در حکومت علی علیه السلام

۴۹

فصل سوم ❖ ادله مخالفان ولایت بانوان 

۵۰

۱- آیات

۵۱

< آیه شریفه «الرجال قوامون على النساء...»

۵۳

- معنای «قوام»

۵۴

- بررسی شان نزول آیه

۵۶

- معنای «قوام بودن مردان بر زنان»

۵۶

- بررسی تفاسیر گروه اول (اختصاص آیه به مسائل خانوادگی)

۵۹

- بررسی تفاسیر گروه دوم

- ۶۱ - بررسی علت قوام بودن مردان بر زنان
الف - بررسی نظرات گروه اول که یک علت اساسی را سبب قوام بودن مردان می دانند.
- ۶۲ ب - بررسی نظرات گروه دوم: امر به فضل الهی و دادن نفقه را سبب قوام بودن مردان می دانند.
- ۶۷ < آیه شریفه: «... لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»
۷۱ < آیه شریفه: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم...»
۷۳ < آیه شریفه: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ...»
۷۴ ۲- روایات
۷۵ < روایت مشهور «لَنْ يُفْلِحَ...»
۷۵ < روایات اختصاص قضاوت به مردان
۸۰ < روایات ممنوعیت اطاعت از زنان
۸۱ < روایات نقصان عقل زنان
۸۴ < روایات نفی کننده ولایت زنان
۹۱ < روایات بیان گر مقدم نداشتن زنان بر مردان
۹۵ < روایات بیان گر ممنوعیت مشورت با زنان
۹۸ ۳- اجماع
۱۰۳ ۴- مقتضای اصول عملیه
۱۰۴ ۵- مذاق شارع
۱۰۷ ۶- ارتکاز متشرعه
۱۰۸ ۷- مجموع ادله پیشین
۱۰۹

۱۱۱

چند نکته و سوال 

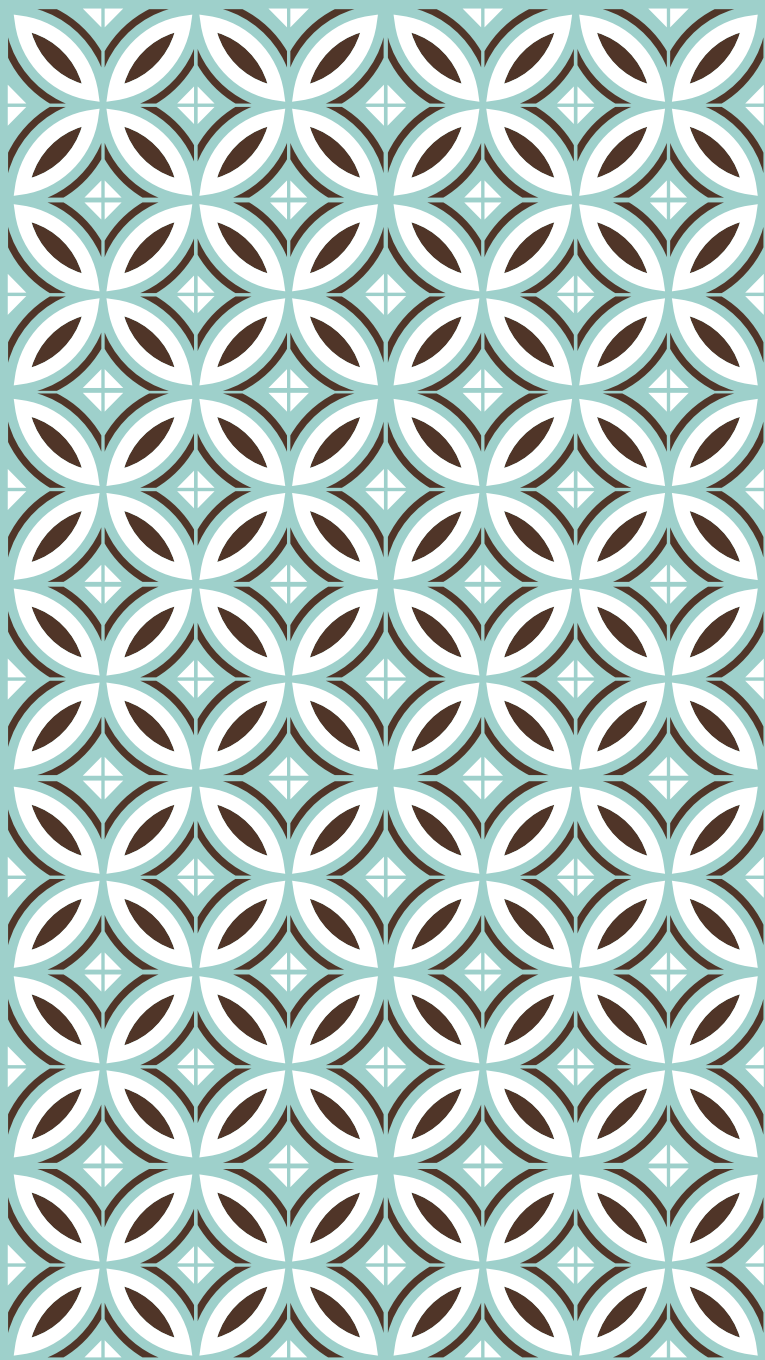
- ۱۱۳ - حالات استثنایی در ولایت زن
۱۱۶ - تصدی امور ولایی به زنان
۱۱۸ - اختلاط مرد با زن
۱۲۰ - رابطه ممنوعیت ولایت زن با تکامل زن

۱۲۳

سخن پایانی 

۱۲۵

منابع و مآخذ 



مقدمه

در ارتباط با مسائل زنان، زمینه‌های تحقیق بسیار است و کارهای برجای مانده فراوان؛ اهمیت مطلب از آن جهت است که نیمی از افراد جامعه را زنان تشکیل می‌دهند و امروزه، برخلاف گذشته، آنان از جهت علمی در سطح قابل قبولی قرار دارند و حضور آنان در مدیریت جامعه، در سطح کلان بسیار تأثیرگذار است. تعیین میزان حق مدیریت آنان در اجتماع، می‌تواند در میان این جمع، تأثیر مثبت یا منفی داشته باشد.

از جمله موضوعات بایسته تحقیق، «ولایت بانوان» است. ولایت زنان در مسائل اجتماعی - سیاسی، از مباحث دشوار و چالش‌زای امروز است. این موضوع، که دارای زوایای گوناگونی است، موافقان و مخالفانی دارد و هر گروه برای دیدگاه خود برهان‌هایی اقامه می‌نمایند و به ردّ دیدگاه گروه مخالف خود می‌پردازند. این موضوع، از مباحثی است که در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بیش‌تر مطرح شده است و با ایجاد زمینه اجتماعی و سیاسی، امکان حضور زنان با ایمان، با تحفظ و مراعات آداب و تکالیف شرعی فراهم شده است.

در ارتباط با «ولایت» کتاب‌ها و مقالات مفصل و جامعی نوشته شده و تحقیقات فراوانی در این راستا به رشته تحریر درآمده است. اما در خصوص بحث «ولایت زنان» بحث مستقلی مطرح نشده است؛ زیرا کلیت آن مورد ابتلا نیست؛ بلکه بیشتر مصادیق آن (مثل قضاوت و...) مورد نیاز بوده است ولی باید دانست که بیشتر ادله‌ای که فقها برای اشتراط مرد بودن قاضی مطرح کرده‌اند اختصاصی به قاضی بودن ندارد بلکه هرگونه اعمال ولایی را نیز شامل می‌شود. بنابراین از این بحث بطور کلی می‌توان برای دیدگاه آنان درباره «ولایت زنان» در امور عمومی (اعم از قضاوت، رهبری و امور ولایی دیگر) پی برد.

حال با این شرایط، این سوال مطرح می‌شود که روایات و آیات مطروحه در این باب، تا چه میزان بر ولایت یا عدم ولایت زنان تاکید دارد؟ میزان دلالت آیات و روایات بر ولایت و قیمومیت مردان بر زنان به چه میزان است؟ آیا جایگاه فردی و اجتماعی زنان با ولایتشان خدشه دار می‌شود؟ آن‌چه در این نوشتار مورد توجه و نظر است، بررسی موضوع، از چشم انداز آیات و روایات و زوایای فقهی آن است که از دیر زمان، مورد بحث بوده است و مباحث اختلاف برانگیز گوناگونی را در پی داشته است.

آنچه در این کتاب به رشته نگارش درآمده است اختصاص فصل اول آن به کلیاتی از تعاریف، مفاهیم و تاریخچه مبحث ولایت می‌باشد؛ در فصل دوم سعی شده تا ادله موافقان ولایت بانوان مورد واکاوی قرارگیرد تا مستندات قرآنی و سیره نبوی صلی الله علیه و آله و سیره علوی علیه السلام، دلایل موافقان این موضوع باشند که نسبت به هرکدام مذاقه‌هایی انجام گیرد. فصل سوم، مخالفان ولایت زنان با استدلال‌هایی هفتگانه همچون آیات قرآن کریم، روایات، اجماع، مقتضای اصول عملیه، مذاق شارع، ارتکاز متشرعه و در نهایت با استدلال به مجموع ادله پیشین، مخالفان خود را با

ولایت بانوان ابراز داشته‌اند که به نسبت هر دلیلی پاسخ‌هایی نیز ارائه گردیده است. در نهایت چند سوال اساسی در ارتباط با موضوع مطرح شده که پاسخ آن به طور مشروح ارائه گردیده و نتیجه‌گیری از مباحث، پایان بخش این تحقیق مختصر می‌باشد. در پایان لازم می‌دانم از تمامی عزیزانی که زحمات زیادی در به ثمر نشستن این اثر متحمل شدند خصوصاً موسسه رشد و شکوفایی اندیشه دینی (رشد) استان اردبیل که سهم بسزایی در ایجاد انگیزه برای تکمیل این کتاب داشتند نهایت قدردانی و تشکر را داشته باشم.



وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ

محمد علمداری فر ● اردبیل ● ۱۱ فروردین ۱۳۹۷ ● ۱۳ رجب المرجب ۱۴۳۹

مصادف با سالروز ولادت مولود کعبه علی بن ابیطالب علیه السلام



فصل اول
کلیات

اشاره: در فصل اول، کلیاتی از مباحث ضروری و مورد نیاز از تعاریف ولایت در لغت، از کتب مختلف ارائه شده و تعاریف اصطلاحی آن در ادامه بیان شده است. سپس به بیان زوایای ولایت و انواع آن پرداخته شده و سعی گردیده تا اقوال مختلف در باب ولایت و قضاوت به صورت مختصر بیان گردد.

● معنای ولایت در لغت

«ولایت» از ریشه «وَلِيَ» به معنای قرب و دنوّ و نزدیکی است. معجم مقاییس اللغه می‌گوید: وَلى (الواو واللام و الباء) أصلٌ صحیحٌ يدلُّ على قربٍ. من ذالك، الولی: القرب. يُقال: «تباعَد بعد ولى» أی: «قرب» و «جلس مما یلینى» أی: «قاربنى».^۱

راغب نیز می‌گوید: دو چیز، هرگاه چسبیده و کنار هم قرار گیرند و شیء سوم، میان آن دو، فاصله‌ای پدید نیابد و پیوندشان را از هم نگسلد، واژه «ولی» معنا و مفهوم پیدا می‌کند.^۲

۱- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۴۱
 ۲- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، کتاب الواو، ص ۵۳۳

از آنجا که توجّه انسان به جهان مادّه و محسوس، چه از نظر یک فرد در طول حیات خویش و چه از نظر اجتماع بشری در طول تاریخ، بر امور فراحتیّی مقدّم است، به نظر می‌رسد که انسان، نخست این به هم پیوستگی و پیوند را در جسمانیات و روابط مکانی و زمانی اشیا، تجربه کرده، آن گاه به طور استعاره، در امور غیر مادی از آن بهره برده است.

«وَلّی» ریشه اشتقاق لغات فراوانی مانند «مولی»، «ولی»، «والی»، «ولایت»، «تولّی» است که در همه آنها، معنای قرابت و به هم پیوستگی وجود دارد و در معانی مختلف و یا متضادی که گاه برای برخی از این واژه‌ها، مثل «مولی» می‌شمارند، همه، مشترک معنوی‌اند و نه مشترک لفظی. معانی گفته شده برای واژه ولایت، در کتب لغت، عبارت است از: محبّت، نصرت، تدبیر، قیام به امر و ملک امر، امارت دولت، سلطان، خطّه، شهر و موطن هر کس.^۱ ولی چنان که گفته شده؛ ولایت، در ریشه و اصل، همان قرابت و پیوند است و این پیوند، از مقوله اضافه و یک حقیقت دوسویه است. پیوند و به هم پیوستگی افراد و گروه‌های اجتماعی را از حیثیّات مختلف می‌توان در نظر گرفت: پیوند و قرابت فامیلی، پیوند از جهت حبّ و عشق، پیوند از جهت پیمان و تعهد و غیره. با توجّه به شکل‌های متنوع قرابت و پیوند است که انواع متفاوت ولایت مانند ولایت حبّ، ولایت نصرت، ولایت حَلْف، ولایت ابن العمّ، ولایت عتق، عهد، حکم، امر پدید می‌آید. این موارد، در واقع، معانی متنوّع برای ولایت نیستند که در هر مورد، ولایت وضع لغوی مخصوص دارا باشد، بلکه در اینها، رابطه اتحاد و پیوندی مطرح است که این پیوند، موجب نوعی

۱- ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۰-۴۰۲؛ الطریحی؛ شیخ فخرالدین مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۵۵-۴۵۸؛ فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، ج ۴، ص ۵۸۲؛

حقّ تصرف و مالکیت تدبیر خواهد بود. این اولویّت، برای کسانی که از دو طرف این رابطه و پیوند نیستند، وجود ندارد. ۱.
یکی از مشتقات «وَلِيٌّ»، «تَوَلَّى» است. «تَوَلَّى» هرگاه به شکل مفعول بی‌واسطه و «متعدّی بنفسه» به کار رود، از یگانگی و پیوند حکایت دارد و قبول ولایتش را نشان می‌دهد، مانند «يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»^۲ و «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»^۳ و هرگاه به شکل مفعول با واسطه و با حرف جرّ «عن» لفظاً یا تقدیراً متعدّی شود، مفهومی متضاد با سابق خواهد داشت و بر اعراض و ترک یگانگی و قرابت دلالت می‌کند. ۴. مانند «فَاعْرَضَ عَنِ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»^۵ و «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ»^۶

● معنای ولایت در اصطلاح

«ولایت» همان حکومت و سرپرستی است که در ریشه‌ی لغوی آن نهفته است. البته این بدان معنی نیست که تمام اختیارات مردم به ولی سپرده شود به طوری که مردم اصلاً به حساب نیایند. در مورد ولایتی که شخص بر اموال صغار دارد، صغیر اصلاً به حساب نمی‌آید، ولی در مورد ولایتی که ولی امر بر مردم دارد این‌گونه نیست که مردم هیچ انگاشته شوند.

برخی «ولایت» را به معنای «قیمومیت» که لازمه‌ی آن تداعی «محجوریت» در مولی‌علیه است پنداشته‌اند و نوشته‌اند: «ولایت به معنای قیمومیت، مفهوماً و ماهیتاً با حکومت و

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۴۰۲ - ۴۰۳ و ج ۶، ص ۹ - ۱۰

۲- سوره مائده، آیه ۸۰

۳- سوره نحل، آیه ۱۰۰

۴- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۳۴:

۵- سوره نجم، آیه ۲۹

۶- سوره آل عمران، آیه ۶۳

حاکمیت سیاسی متفاوت است؛ زیرا ولایت حق تصرف ولی امر در اموال و حقوق اختصاصی شخصی مولی علیه است، که به جهتی از جهات، از قبیل عدم بلوغ و رشد عقلانی، دیوانگی و غیره، از تصرف در حقوق و اموال خود محروم است، در حالی که حکومت و حاکمیت سیاسی به معنای کشورداری و تدبیر امور مملکتی است...»^۱

این چنین تعریفی که نویسنده ارائه داده است، با صراحت سخنان فقها که بعد خواهد آمد، منافات دارد. مقام معظم رهبری می فرماید: «معنای «ولایت» در اصطلاح و استعمال اسلامی این است: یعنی حکومتی که در آن اقتدار حاکمیت هست، ولی خودخواهی نیست؛ جزم و عزم قاطع هست اما استبداد به رأی نیست»^۲

● زوایای ولایت و انواع آن

ولایت، زوایای گوناگونی دارد. مهم ترین آن، ولایت امر و حکومت کلی است که از آن تعبیر به امامت کبری یا ولایت کبری و به عقیده شیعه ولایت معصوم است؛ یعنی این که زن، حاکم و ولی تمام مسلمین باشد. گاهی این ولایت در محدوده پایین تر است مانند: مدیریت شهر، وزارت خانه و قضاوت و مانند آن، که ولایت محدود است.

فقهای شیعه امامیه، در کتب فقهی خود و همچنین متکلمان آنان در مباحث کلامی، به ذکر شرط مرد بودن امام نپرداخته اند؛ زیرا آن چه در مباحث کلامی مطرح است، سخن از امام معصوم است و نص درباره امامت وی و صفات عالی که یک حاکم باید داشته باشد، مانند این که باید عالم ترین،

۱- حایری یزدی، مهدی، حکمت و حکومت، ص ۱۷۸

۲- خامنه ای، سید علی، سخنرانی، روزنامه جمهوری اسلامی، سه شنبه ۱۷

فروردین ۱۳۷۸، ص ۱۵

با فضیلت‌ترین، شجاع‌ترین افراد و... باشد؛ از این روی، تقدیم مفضول را بر افضل جایز ندانسته و گفته‌اند: امام علی علیه السلام برترین فرد صحابه است و پیش داشتن هرکسی بر او، تقدیم مفضول بر افضل است و ناروا.

ابن ابی‌الحدید معتزلی، در کتاب شرح نهج‌البلاغه خود، تقدیم مفضول بر افضل را، که علی علیه السلام باشد روا دانسته است.^۱ و اساساً محور بحث متکلمان شیعه، اثبات حقانیت امامت حضرت علی علیه السلام و فرزندان وی بوده است و از آن تعبیر به امامت اصلی و عامه کرده‌اند، گرچه تعریفی که از امامت ارائه شده، ممکن است در مواردی، دیگران را نیز شامل شود، یا آنان ادعای چنین مقامی داشته باشند.

در تعریف امامت گفته‌اند: «الإمامة، هي رئاسة عامة في امور الدين والدنيا بالاصالة». ^۲ امامت اصلی، ریاست عمومی امور دینی و دنیوی است. قید عامه، برای خروج امامت در موارد خاص است، مانند قضاوت و امامت شهر و روستا و قید بالاصاله، برای خارج کردن نایبان امام و والیان از طرف وی بر شهرها و مناطق است. چنین امامی دارای صفاتی است که از عهده هر کس بر نمی‌آید، از این روی، بحث از مرد بودن را لازم ندانسته و مرد بودن وی را امری پذیرفته شده می‌دانستند و زمانی که واژه امام در روایتی و کتب فقهی به کار می‌رفته، آن را حمل بر امام معصوم می‌کردند که با نص، امامت‌شان ثابت شده است.

در منابع اهل سنت، ولایت به دو قسم کلی تقسیم شده و برای هر یک اقسامی ذکر شده است. ولایت عامه و ولایت خاصه. برای ولایت عامه انواعی ذکر شده که مهم‌ترین آن، امامت کبری است. تعریفی که برای امام از شیعه نقل کردیم، علما و متکلمان

۱. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۳

۲ - ابن میثم، میثم بن علی، قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۷۴

اهل سنت، برای امامت کبری آورده‌اند: «و هي الرئاسة العظمى في حراسة الدين و سياسة الدنيا خلافة عن النبي ﷺ» و آن ریاست عالی برای پاسداری دین و دنیا است به جانشینی از پیامبر. قید عظمی برای اخراج امامت جماعت و امارت شهر و مانند آن است.^۱ با نگاهی به این تعریف، همانندی آن با تعریف امامت روشن می‌شود.

ولایت خاصه: مانند ولایت بر وقف، ولایت بر وصیت و نظارت بر نحوه اجرای وصیت نامه، ولایت بر افراد قاصر و محجور، ولایت اولیاء خون در انتخاب قصاص یا دریافت دیه و امثال آن. آن چه مسلم است در ولایت خاصه، در بیش تر موارد تفاوتی بین زن و مرد نیست، فقط در ولایت بر دختر این حق از آن پدر و جد پدری است.^۲

از انواع ولایت عامه، در امامت کبری تردیدی در شرط مرد بودن به نظر نمی‌رسد. بنابراین محل بحث در نمونه‌های دیگری از انواع ولایت است. شماری از علمای اهل سنت، اصولاً ولایت عامه را برای زن جایز نمی‌دانند و چون قضاوت مهم‌ترین آن است، فقهاء در این بحث، شرط مرد بودن قاضی را یادآور شده‌اند و این موضوع بیش تر مورد توجه بوده است. چون امارت همراه با جنگ و درگیری بوده، و به طور کلی از عهده زنان بر نمی‌آمده، به این شرط کم تر توجه کرده‌اند.

البته امروزه نمونه‌های بیش تری از ولایت عامه مطرح است. مثلاً عضویت مجلس قانونگذاری، عضویت در شورای شهر، ریاست شهرداری، مدیریت شرکت‌های عمومی و خصوصی، ریاست هیأت امناء و هیأت مدیره شرکت‌ها، مؤسسات، سازمان‌ها و کارخانه‌ها، تعاونی‌ها، دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها و مانند آن که از

۱ - دائرة المعارف الفقه الاسلامی، الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۱۵، ص ۴۵۲

۲ - همان، ص ۴۸۰

نوع ولایت عامه است که درباره جمع تصمیم‌گیری می‌شود و مورد موافقت و اجرای جمع قرار می‌گیرد.

واقعیت این است که مدیریت‌ها در گذشته، با آنچه اکنون مطرح است، بسیار تفاوت داشته است؛ مانند کسی که می‌خواسته زکات یا خراج گرد آورد، باید با مرکب از این آب‌گامه به آب‌گاهی دیگر برود و با افراد متعددی سر و کار داشته است. این رفت و آمدها خطرات جانی و مالی به دنبال داشته است که از عهده زنان بر نمی‌آمده است؛ اما امروزه مأمور گردآوری زکات و... به راحتی می‌تواند وارد مغازه، کارخانه و هر کارگاهی شود و با توجه به درآمدها به تعیین مالیات بپردازد. و در بسیاری، این موارد برابر قراردادهای اجتماعی قابل حل است.

● اقوال در باب ولایت و قضاوت

از آن جا که یکی از مهم‌ترین موارد بحث، قضاوت است و از گذشته مطرح بوده است، با محور قرار دادن آن می‌توان ادله موضوع ولایت را بحث کرد. اقوالی که در این مورد وجود دارد، به عنوان یک شاخص مطرح می‌کنیم؛ چون فقهاء در بحث قضاوت این موضوع را مطرح کرده‌اند. و در این باره، سه قول، مجال طرح یافته است.

۱. زن به طور مطلق حق قضاوت ندارد. این قول مشهور بین فقهای شیعه است. شیخ طوسی، در مسأله ششم قضای کتاب **خلاف ۱** و **مبسوط ۲**، محقق در **شرایع ۳**، علامه در **قواعد ۴** و کتب

۱- طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۶ ص ۲۱۳

۲- همان، المبسوط فی فقه الإمامیة، ج ۸، ص ۳۰۷

۳- محقق حلی، جعفر بن حسن، التنقیح الرائج لمختصر الشرائع، ج ۴ ص ۴۸۰

۴- علامه حلی، حسن، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۳ ص ۴۲۱

دیگرش، شهید اول^۱، شهید ثانی^۲ و دیگران. از اهل سنت، شافعی، که در کتاب خلاف نظری آمده است، ابویعلی فراء^۳ ماوردی^۴، ابن رشد^۵، ابن قدامه^۶ و دیگران چنین نظری دارند.

۲. مرد بودن قاضی شرط نیست، به طور مطلق؛ از علمای اهل سنت، طبری چنین نظری دارد که شیخ طوسی در خلاف، دیدگاه وی را نقل کرده است. از عبارات محقق اردبیلی در **مجمع الفائدة**^۷، میرزای قمی^۸ و خوانساری در **مدارک**^۹ و موسوی اردبیلی در **فقه القضاء**^{۱۰} تمایل به این نظر، تا حدودی استفاده می‌شود؛ چرا که در ادله‌ی این شرط تردید می‌نمایند.

۳. قول به تفصیل که از ابوحنیفه نقل شده که در موارد جواز شهادت زن، قضاوت وی نیز جایز است. نظری را شیخ در خلاف آورده است.^{۱۱}

به نظر می‌رسد اهل سنت و جماعت، اجماع دارند که رئیس حکومت مسلمانان و دولت اسلامی، باید مرد باشد؛ اما در لزوم این شرط در قاضی و مسؤولیت‌های کم‌تر از ریاست دولت اختلاف نظر دارند^{۱۲} و به این نکته در منابع گوناگون آنان اشاره

۱ - شهید اول، محمد بن مکی، **الدروس الشرعية فی فقه الإمامية**، ج ۲، ص ۶۵

۲ - زین الدین بن علی بن احمد عاملی شامی، **المسالک**، ص ۳۲۸

۳ - ابویعلی فراء، **الاحکام السلطانية**، ص ۶۰

۴ - ماوردی، **الاحکام السلطانية**، ص ۱۰۹

۵ - ابن رشد، **بداية المجتهد**، ج ۲، ص ۴۶۰

۶ - ابن قدامه، **المغنی**، ج ۱۱، ص ۳۸۰

۷ - مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، **مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان**، ج ۱۲، ص ۱۵

۸ - میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، **الرسائل**، ج ۲، ص ۵۹۸

۹ - موسوی خوانساری، احمد، **جامع المدارک**، ج ۶، ص ۷

۱۰ - موسوی اردبیلی، عبد الکریم، **فقه القضاء**، ج ۱، ص ۱۳۰

۱۱ - طوسی، محمد بن حسن، **الخلاف**، ج ۶، ص ۲۱۳

۱۲ - شمس الدین، محمد مهدی، **أهلية المرأة لتولي السلطة**، ص ۴۳۴

شده است. ابن حزم، در کتاب شهادات المحلّی، مرد بودن امام مسلمانان را اتفاقی دانسته، اما درباره کم‌تر از امامت کبری، مانند قاضی و امام شهرها گفته است که لازم نیست مرد باشد و حدیث پیامبر «لن یفلح...» را حمل بر امامت کبری می‌کند و بر مدیریت زن به حدیث نبوی استناد می‌کند که فرمود: «المرأة راعية علی مال زوجها وهي مسؤولة عن رعيتها»^۱ زن محافظ مال همسرش می‌باشد و مسؤول زیردستان خود است؛ و می‌افزاید: مالکی‌ها، وصی و وکیل بودن زن را اجازه داده‌اند و نص و دلیلی شرعی بر ممنوعیت زن در برخی موارد، نقل نشده است و این که خلیفه دوم زنی به نام شفاء را بر بازار گمارد؛ یعنی امور حسبه را به او وانهاد.^۲

اما فقهای شیعه، که در گذشته به این شرط در امام و رهبر جامعه نپرداخته‌اند، امروز که حکومتی دینی و شیعی از سوی مردم، برای اجرای احکام اسلامی تشکیل شده است، شرط مرد بودن امام را مطرح کرده و زن را برای ریاست حکومت صالح ندانسته‌اند. در گذشته، لزوم مرد بودن قاضی را مطرح و دلائلی در نفی قضاوت زنان آورده‌اند که برای نفی ریاست زنان نیز قابل استناد است. شماری، نیز دلائلی بر جواز اقامه کرده‌اند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در شرایط رهبر به این موضوع اشاره نشده که به نظر می‌رسد خبرگان آن را امری مسلم گرفته‌اند که رهبر، مرد خواهد بود. اما در شرایط ریاست جمهوری که احتمال حضور زنان وجود داشته، در اصل ۱۱۵ آمده است: «رئیس جمهور باید از میان رجال مذهبی و سیاسی که واجد شرایط زیر باشند انتخاب گردد...»

برای روشن شدن موضوع، باید ادله آن را مورد توجه قرار داد

۱ - ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللیالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیّه، ج ۱ ص ۲۵۵ - نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۲۴۸ - بروجردی، حسین، جامع احادیث الشیعه، ج ۲، ص ۲۵۵
 ۲ - انصاری، قدرت الله، موسوعه احکام الاطفال و ادلتها، ج ۸، ص ۵۲۷

و این که دلالت دلیل‌های ذکر شده بر نفی قضاوت و حکومت زنان، در صورت اثبات تا چه مقدار است.

ما در این مقال، بحث را در محدوده خاص قرار می‌دهیم و به ولایت عظمی نمی‌پردازیم و فقط ولایت زنان را به بوته بحث می‌گذاریم که آیا زنان می‌توانند ولی، وکیل و یا قاضی بشوند؟ چنانچه این ادله کافی باشد، شامل آن قسم هم می‌شود.



فصل دوم
ادله
موافقان
ولایت
بانوان

اشاره: در فصل دوم ادله موافقان ولایت بانوان مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت که در آن موافقان ولایت زنان، ادله خود را در چند بخش: آیات قرآن کریم، سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سیره امام علی عَلَيْهِ السَّلَام ارائه نموده‌اند. در استدلال خود به آیات قرآن کریم، جریان ملکه سبأ و آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر را دلیل و مدرک خود عنوان کرده و در استدلال به سنت، سیره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ارتباط با بیعت با زنان، قضایای حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام، مشاوره با ام سلمه و حضور زنان در جبهه در زمان ایشان بعنوان نمونه ذکر کرده‌اند. در ادامه، سیره امام علی عَلَيْهِ السَّلَام را در جنگ جمل و همچنین در حکومت ایشان شاهد مثال آورده و دلایل و استدلال‌های خود را بیان نموده‌اند.

۱- آیات قرآن کریم

در قرآن کریم، آیاتی وجود دارد که می‌توان بر جواز ولایت زنان به آنها استدلال کرد. روشن است چنانچه دلالت این آیات کامل باشد، هر خبری که مخالف آن باشد اعتبار نخواهد داشت.

● جریان ملکه سبا

در قرآن، در سوره نمل، از قول هدهد نقل شده که با تعجب مشاهده کرده در سرزمین سبا، که مردم آن خورشید پرستند، زنی حکومت می‌کند: «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ»^۱

سلیمان پس از آگاهی از این حکومت، نامه‌ای به حاکم آن‌جا نوشت و او را دعوت به تسلیم کرد. هدهد نامه را در درون قصر ملکه سبا انداخت. بلقیس بزرگان حکومت را برای مشورت گرد هم آورد و از آنان نظر خواهی کرد. آنان قدرت و توانایی حکومت را مطرح کردند که می‌توانند به خوبی با هر قدرتی در بیفتند و به نبرد بپردازند. ولی ملکه، سخن حکیمانه‌ای گفت: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآءَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»^۲ پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می‌کشند، و عزیزان آن‌جا را ذلیل می‌کنند؛ (آری) کار آنان همین‌گونه است.

ملکه سبا، دستور داد برای جلوگیری از خطر هجوم دشمن، هدایایی برای سلیمان ارسال شود، تا ببینند آیا او اهل دنیاست و یا دنبال حقیقت است. کارگزاران و سران کشور اعلام کردند هر تصمیمی که ملکه بگیرد برای آنان قابل پذیرش است.

استدلال به این آیات این‌گونه است: خداوند این موضوع را مطرح کرده و حکومت ملکه سبا را نادرست معرفی ننموده است. بلکه سخن حکمت‌آمیزی را درباره ویژگی پادشاهان در هنگامی که وارد مناطق مسکونی می‌شوند آنها را ویران می‌کنند، تأیید کرده «وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» و عقل و درایت ملکه را نیز ستوده است.

شماری از مفسران، «کذلک یفعلون» را ادامه سخن بلقیس و گروهی سخن خدا دانسته‌اند، مانند: قمی،^۳ فیض کاشانی،^۴

۱ - سوره نمل، آیه ۲۳.

۲ - سوره نمل، آیه ۳۴

۳ - قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۸

۴ - الاصفی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹۰۷، تفسیر صافی، ج ۴، ص ۶۵

حویزی^۱، ابن قتیبه^۲ و این نظر از سعید بن جبیر^۳ و از عبد الله بن عباس نقل شده است: «قال ابن عباس هذا قول الله تعالى للنبي ﷺ قال: وكذلك يفعلون تصديقا لقول المرأة قال الحسن: هذا قول بلقيس ای سلیمان و جنوده كذلك يفعلون و اكثر المفسرين على خلاف ذلك»^۴

برابر روایتی که ذکر خواهد شد، عقل ملکه سبا به جهت این اظهار نظر مورد تأیید قرار گرفته است. یکی از مفسران و از اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی، در زمان تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی، در سخنرانی خود در مدرسه فیضیه قم، برای بیان موقعیت سیاسی و اجتماعی زنان در اسلام، به جریان ملکه سبا اشاره کرد و یادآور شد که قرآن با آن مخالفت نکرده است. به نظر می‌رسد در مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی، این موضوع مطرح بوده است.

برخلاف آن چه مشهور است که زنان کم عقل هستند، ملکه سبا در این جا زیرکی و توانائی خود را به خوبی نشان داده و در روایتی، وی جزو زنان عاقل و هوشمند معرفی شده است. برابر این نقل، در قرآن در دوازده مورد به زنان اشاره شده است و ده خصلت برای زنان در آنها بیان گردیده که از ملکه سبا به جهت عقل و درایتش ستایش شده است: «توبه برای حواء، شوق برای آسیه و مهمان داری برای ساره و عقل برای بلقیس و حیا برای زن موسی (دختر شعیب) و احسان برای خدیجه و...»^۵

- ۱ - حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۸۶
- ۲ - ابن قتیبه، عبد الله بن مسلم، تاویل مشکل القرآن، ص ۲۹۴
- ۳ - نحاس، احمد بن محمد، اعراب القرآن، ج ۳، ص ۱۴۴
- ۴ - ابن ابی حاتم، عبد الرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، ج ۹ ص ۲۸۷۷، سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۰۷
- ۵ - ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۲۰ - مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۲

در ادامه بیان می‌کند: خداوند ده چیز را به ده تن از زنان داده است، با این که در مواردی نامهای زنان، با آنچه به آنان داده شده تغییر کرده، اما اعطائی بلقیس باز عقل ذکر شده است. شماری به این استدلال پاسخ داده‌اند که عمل ملکه سبا، حجت نیست؛ زیرا وی مسلمان نبوده است. اگر پس از این که با سلیمان آشنا شد و ایمان آورد، بر سر حکومت باقی می‌ماند، قابل استناد بود، ولی پس از ایمان به خدا و پیروی از حضرت سلیمان، ما دلیلی نداریم که به حکومت خود ادامه داده باشد. در پاسخ باید گفت: نخست آن که، استناد به تأیید خداوند شده، نه به کفر و ایمان ملکه سبا. در همین داستان، آن‌جا که سخن از شرک و خورشید پرستی است، عملکرد مردمان آن سرزمین ناشایست انگاشته شده و از آنان دعوت شده که به پرستش خدای یگانه روی آورند: «الَّذِينَ يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ»^۱ چرا سجده نمی‌کنند برای خدایی که نهان‌ها را در آسمان و زمین بیرون می‌آورد و آن‌چه را پنهان می‌کنید و آن‌چه را آشکار می‌سازید می‌داند. اما در آیه ۳۴ سوره نمل با تعبیر «كذلك يفعلون» سخن ملکه سبا و عقل و درایتش تأیید می‌شود.

دیگر آنکه: چگونه است که وقتی رسول خدا می‌شنود دختر کسری بر مردم ایران حکومت می‌کند، می‌فرماید: «لن يفلح قوم ولوا امرهم إمرأة»؛ و آنها هم برای به کرسی نشاندن نظر خود به این حدیث استناد می‌جویند؛ اما در داستان ملکه سبا، که بدون هیچ ایرادی، بلکه با تأیید و یا با تقریر، سخنان ملکه سبا نقل می‌شود، قابل استناد نیست. شهید مطهری، در یادداشت‌های خود ادله ممنوع بودن ولایت عامه و زعامت زن را بیان کرده، سپس به بیان ادله باورمندان به ولایت و زعامت زن پرداخته و

بدون اظهار نظری به جریان ملکه سبا نیز اشاره کرده است: «ادله کسانی که جایز می‌دانند: الف. اصل عدالت و تساوی زن و مرد در انسانیت ب. بیعت در اسلام با شرکت زنها بوده ج. قرآن داستان ملکه سبا را نقل کرده، با تجلیل از ملکه و بیان نکته‌هایی از زبان او، بدون آن‌که کوچک‌ترین اشاره انتقادی داشته باشد د. هر طبقه‌ای باید از خود در دستگاه اداری مملکت، نماینده داشته باشند تا مدافع حقوق آنها باشد. زنان نیز باید طبقه‌ای از خودشان که واقف به دردهای آنهاست مدافع داشته باشند ه. آمدن حضرت زهرا علیها السلام به مسجد و خطبه در حضور جمع خواندن. همچنین خطابه حضرت زینب دلیل بر جواز است.»^۱

● آیه امر به معروف و نهی از منکر

در قرآن کریم، آیات بسیاری درباره امر به معروف و نهی از منکر وارد شده است و هیچ یک از آنان را نمی‌توان ویژه مردان دانست؛ بلکه مخاطب قرآن، امت اسلامی به طور عام است، در سوره توبه در این باره می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۲

مردان با ایمان و زنان با ایمان، بعضی‌شان سرپرستان بعضی دیگرند به معروف امر می‌کنند و از منکر باز می‌دارند. نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و خدا و رسول‌اش را اطاعت می‌کنند. به زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد. خداوند توانا و حکیم است.

علامه طباطبائی «اولیاء» را به سرپرستان ترجمه کرده است.^۳ و ولایت در این جا را «ولایت در تدبیر» دانسته است.^۴ ایشان در

۱ - مطهری، مرتضی، یادداشت‌ها، ج ۵، ص ۲۹۰

۲ - سوره توبه، آیه ۷۱

۳ - طباطبائی، محمد حسین؛ قرآن در اسلام، ص ۱۱۶

۴ - همان؛ تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۳، ص ۱۴

مقاله ولایت و زعامت، معتقد است: ولی و اولیاء در این آیه و آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۱، آیه اولی الامر^۲ و آیه ولایت^۳، به معنی ولی و سرپرست است و اگر کسی آن را به معنی دوستی بگیرد، واژه را از معنی اصلی آن منحرف کرده است: «البتة جماعتی ولایت را در این آیات به معنای دوستی یا معنای یاری گرفته‌اند، ولی جز این که کلمه را از معنای حقیقی ماده اصلی آن سلخ نموده‌اند کاری انجام نداده‌اند.»^۴

شهید مطهری نیز ولایت را در این جا به معنی سرپرستی دانسته است و می‌نویسد: «مؤمنین و مؤمنات بعضی‌شان حامی و راعی و سرپرست بعض دیگر هستند؛ که چه می‌کنند؟ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.»^۵

پس در دفاع از حقیقت، هیچ فرقی میان مرد و زن نیست، و هر دفاعی، اولین شرطش شجاعت و قوت و نیرومندی است که زنان و مردان هر یک به سهم خود می‌توانند در آن نقش آفرین باشند و از آن جا که در برخی مراتب امر به معروف و نهی از منکر، ولایت شرط است خداوند این ولایت را برای زنان قائل شده است.

در این آیه، زنان و مردان مؤمن، بدون هیچ تفاوتی بر یکدیگر ولایت دارند و بر همین اساس، وظیفه دارند امر به معروف نموده و از منکر نهی نمایند و پی‌گیر اجرای تمام احکام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه باشند. پی‌گیری و همکاری با حکومت برای مدیریت درست جامعه و انتقاد از عملکرد خلاف و نادرست حکومت‌ها، اختصاص به گروه خاصی ندارد. چه

۱ - سوره احزاب، آیه ۶

۲ - سوره نساء، آیه ۵۹. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

۳ - سوره مائده، آیه ۵۵. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»

۴ - طباطبایی، محمد حسین، بررسی‌های اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۴

۵ - مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۶۳۰

مردان و چه زنان، باید به انجام این کار مهم پردازند. به همین جهت بی تفاوتی در این امر، برابر روایات، باعث چیرگی افراد فاسد و شر بر سرنوشت مسلمانان خواهد شد.^۱

در روایت معروف تحف العقول از امام حسین علیه السلام و به نقلی از امام علی علیه السلام پس از اشاره به لعن بنی اسرائیل به جهت ترک این امر مهم، به این آیه اشاره شده که جامعه اسلامی از زن و مرد، نباید بی تفاوت باشند: «فَبَدَأَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ لِعَلِّمِهِ بَأَنَّهَا إِذَا أُدِيَتْ وَأَقِيْمَتْ اسْتَقَامَتِ الْقَرَائِصُ كُلُّهَا هَيْئُهَا وَصَعْبُهَا وَذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَقِسْمَةَ النَّفْيِ وَالْعَنَائِمِ وَآخِذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَوَضْعِهَا فِي حَقِّهَا»^۲ پس خداوند در آغاز، امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک فریضه و واجب مطرح کرده است؛ زیرا می‌داند که هرگاه آن ادا شود و در جامعه پیاده شود، تمام واجبات، از آسان و دشوار، برپا داشته می‌شود و این به آن جهت است که امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به اسلام است، بار د ستمگری‌ها و مخالفت با ستمگر و تقسیم عادلانه بیت المال و گرفتن زکات از موارد وجوب آن و صرف زکات در جایگاه حق آن.

چنانچه ما تشکیل دولت و حکومت را برای امر به معروف و نهی از منکر و اجرای احکام الهی بدانیم، اهمیت مشارکت زنان در مسائل سیاسی و اثبات این حق برای آنان، بسیار روشن خواهد بود، این آیه، نشان می‌دهد برخلاف آن چه شماری مدعی هستند، زنان بر مردان ولایتی ندارند، خداوند بیان کرده که زن و مرد بر یکدیگر ولایت دارند، چنانچه اجرای حکم شرعی نیاز به حضور زنان داشته باشد، باید در صحنه سیاسی اجتماعی و

۱- نهج البلاغه، نامه ۴۷ «لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوَلَّى عَلَيْكُمْ أَشْرَارَكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يَسْتَجَابُ لَكُمْ»

۲- ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۲۳۷ - مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹

مدیریتی جامعه حاضر شوند. جالب است که توجه کنیم برابر نقلی، امام صادق علیه السلام قیام‌های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و قبل از ظهور امام عصر را در صورتی روا و درست معرفی کرده و فرموده از آنها حمایت می‌کند که به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر باشد. به همین جهت، حمایت از محمد بن عبد الله بن حسن را مشروط به آن دانست که مدعی مهدویت نشود و برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کند. امام، در پاسخ عبدالله بن حسن، که از ایشان خواست با محمد بیعت کند، فرمود: «إِنَّ كُنْتَ تَرَى يَعْنِي عَبْدَ اللَّهِ أَنَّ ابْنَكَ هَذَا (یعنی محمد) هُوَ الْمَهْدِيُّ فَلَيْسَ بِهِ وَلَا هَذَا أَوَانُهُ وَإِنْ كُنْتَ إِثْمًا تُرِيدُ أَنْ تُخْرِجَهُ غَضَبًا لِلَّهِ وَلِيَأْمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَإِنَّا وَاللَّهِ لَا نَدْعُكَ وَأَنْتَ سَيِّحُنَا وَنُبَايِعُ ابْنَكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ.» اگر می‌بینی ای عبد الله که این فرزندت (محمد که قیام کرده و با او بیعت می‌کنند به عنوان امامت عظمی و جانشینی از پیامبر است) و او مهدی امت است، مردود است. او، مهدی نیست و وقت آن نرسیده است (و من با آن مخالف هستم و بیعت‌اش باطل است). اما اگر تو او را برای غَضَبِ برای خدا و امر به معروف و نهی از منکر به قیام واداشته‌ای (قیام‌اش قابل تأیید است) ما تو را تنها نمی‌گذاریم؛ زیرا بزرگ ما هستی و با فرزندت در این کار بیعت می‌کنیم. ۲

موسی بن جعفر علیه السلام نیز در تجلیل از حسین شهید فخر، بر تلاش وی برای امر به معروف و نهی از منکر تأکید کرد و بر او درود فرستاد. ۳ با این که در آغاز از حضرت خواست با وی بیعت کند. ۴ با توجه به این که برابر آیه شریفه، زن و مرد در امر به معروف

۱- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۸۸ و ج ۴۷، ص ۲۷۷

۲- این پاسخ مناسب به کسانی است که هر گونه قیام اصلاحی را قبل ظهور مردود می‌دانند و به روایات باب ۱۳ کتاب جهاد وسائل الشیعه استناد می‌کنند

۳ - مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵- «مضى والله مسلماً صالحاً صَوَاماً أَمراً بالمعروف ناهياً عن المنكر، ما كان في أهل المدينة مثله»

۴ - همان، ص ۱۶۹

ونهی از منکر مشترک و مسؤول و بر یکدیگر ولایت دارند، زنان حق دارند در مدیریت امور سیاسی دخالت داشته باشند و چون اکنون سخن از ولایت عظمی مطرح نیست، دخالت زنان بی‌اشکال خواهد بود.

در این جا، توجه به دو نکته لازم می‌نماید:

۱- با توجه به آیه امر به معروف و نهی از منکر، اصل عدم ولایت زنان بر مردان جایی ندارد و زنان، همچون مردان، حق ولایت دارند؛ زیرا اجرای احکام اسلامی از باب امر به معروف است که اجرای آن بر هر دو گروه لازم است و طبرسی، صاحب **مجمع‌البیان**، با توجه به این آیه، آن را واجب عینی می‌داند.^۱ شیخ طوسی نیز آن را واجب عینی شمرده است.^۲

۲- در ادامه آیه، چند ویژگی دیگر برای مؤمنان ذکر شده است: پرداخت زکات و اطاعت از خدا و رسول خدا. اطاعت از خدا را عمل به دستورات الهی دانسته‌اند و اطاعت از رسول را هم اجرای دستورهای حکومتی وی. بنابراین، ولایتی که زنان دارند مشروط به آن است که در مواردی دیگر، خداوند و یا پیامبرش آن را محدود نکرده باشند که اگر چنین مطلبی ثابت شد، در مَثَل به اثبات رسیدن زنان حق قضاوت ندارند، برابر همین آیه، ولایت زنان در این مورد محدود می‌شود ما در هر مورد باید دلائل مخصوص آن را بررسی کنیم، تا حکم شرعی آن را، که همان فرمان خدا و رسول است، به دست آوریم؛ که در مباحث بعدی به آن خواهیم پرداخت.

۲- سیره و سنت

سنت شامل قول و عمل (سیره) و تقریر معصوم می‌شود.

۱- طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع‌البیان**، ج ۵، ص ۷۷، «و فی الآیة دلالة علی أن الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر من فروض الأعیان لأنه جعلهما من صفات جمیع المؤمنین و لم یخص قوما منهم دون قوم»

۲- طوسی، محمد بن حسن، **الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد**، ص ۱۴۷

در بیان جواز مشارکت حضور زنان در صحنه‌های سیاسی - اجتماعی، موافقان از سیره معصومان استفاده کرده‌اند که برای رد و نفی ادله مخالفان، توجه به آنها مناسب است، گرچه آنها را نمی‌توان دلیلی مستقل برای اصل ولایت زنان برشمرد؛ اما مشارکت آنان را در مسائل گوناگون می‌رساند و مواردی از ولایت‌های عامه را که ذکر شد دربر می‌گیرد.

الف) سیره نبوی ﷺ

گرچه در سیره کلی پیامبر ﷺ موردی از حضور زنان در مدیریت کلان جامعه دیده نمی‌شود و شاید این نکته روشن باشد که با توجه به تسلط فرهنگ جاهلی که به زنان به دیده تحقیر می‌نگریستند، هنوز زنان به رشد کافی نرسیده بودند که به کارهای مهم بپردازند؛ اما در عین حال، رسول خدا در مواردی خاص به زنان مسلمان اجازه می‌دادند در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی و حتی نظامی حاضر شوند که در نوع خود مهم است. بیان این موارد، زاویه نگاه پیامبر را روشن می‌کند و در ضمن خود پاسخی است به برخی شبهه‌ها و اشکالهایی که مخالفان مشارکت زنان در امور اجتماعی مطرح می‌کنند.

● بیعت زنان

بیعت زنان با رسول خدا ﷺ و سپس با علی التیام به دستور حضرت، یکی از موارد مشارکت زنان در امور سیاسی و اجتماعی است. در بیعت عقبه دوم، که در سال آخر حضور پیامبر ﷺ در مکه در ایام حج رخ داد، در جمع ۷۳ مرد از مردم مدینه که با رسول خدا ﷺ بیعت کردند، دو زن نیز دیده می‌شود که با بیعت با آن حضرت، قول وفاداری و همکاری با حضرت را دادند.^۱

۱ - ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۸ ص ۳۳۴

در فتح مکه، وقتی که مردان با رسول خدا ﷺ بیعت کردند، زنان نیز به دستور خدا به صف بیعت‌کنندگان پیوستند و آن حضرت با شرائطی با زنان مکه بیعت کرد که در آیه قرآن ذکر شده است؛ پیامبر ظرف آبی قرار داد و دست خود را در آن نهاد و زنان نیز با قرار دادن دست خود در آب، با آن حضرت بیعت کردند.^۲

در غدیر خم، پس از اعلان جانشینی علی عَلِيٍّ به جای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، پیامبر، دستور دادند که مردان با آن حضرت بیعت کنند و به علی عَلِيٍّ تبریک بگویند، مردان چنین کردند و پس از آن زنان به خیمه‌ای که حضرت در آن قرار داشت رفته و امامت را به علی تبریک گفتند.^۳

پس از کشته شدن عثمان، که مردم با علی عَلِيٍّ بیعت کردند، حضرت از حضور زنان در این بیعت سخن گفته است. گر چه از سخن حضرت، بیعت خاص زنان استفاده نمی‌شود؛ اما از حضور شوق‌انگیز آنان در این رخداد مهم حکایت دارد.^۴

● حضرت خدیجه وزیر پیامبر

در کتب تاریخی و حدیثی در توصیف حضرت خدیجه آمده است که او وزیر صادقی برای پیامبر بود. علامه مجلسی می‌نویسد: «و کانتْ خَدِيجَةُ وَزِيرَ صِدْقِ عَلِيٍّ الْإِسْلَامِ، وَ كَانَتْ يَسْكُنُ إِلَيْهَا.»^۵ خدیجه وزیر و حامی صادقی برای پیامبر بود و آن حضرت به او اعتماد و تکیه می‌کرد.

ابن هشام، درباره حضرت خدیجه، همین تعبیر را آورده است:

۱ - **سوره ممتحنه**، آیه ۱۲. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايَعْنَكَ عَلَيَّ أَنْ لَا يَشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقَنَّ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلَنَّ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايَعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.»

۲ - طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۸

۳ - شوشتري، نورالله بن شريف الدين، احقاق الحق وازهاق الباطل، ج ۲، ص ۴۷۳-

اميني، عبد الحسين، الغدير في الكتاب والسنة والادب، ج ۱، ص ۵۱۰

۴ - نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

۵ - مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۵، ص ۱۸۵

«کانت له وزیر صدق علی الاسلام»^۱

خدیجه برای پیامبر حامی راستینی در حمایت از اسلام بود. از رسول خدا ﷺ درباره وزیر، حدیثی نقل شده که می‌فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِالْأَمِيرِ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَزِيرَ صِدْقٍ إِنَّ نَسِيَّ ذَكَرَهُ وَإِنْ ذَكَرَ أَعَانَهُ...»^۲ خداوند زمانی که به امیر و فرماندهی اراده نیکی نماید، برای او همکار صادقی قرار می‌دهد که اگر فراموش کند، به یادش آرد و اگر به یادش باشد او را یاری نماید.

واژه وزیر در قرآن دو مرتبه درباره هارون، برادر موسی، به کار رفته است: در یک مورد موسی در خواست می‌کند که خداوند شخصی از خاندانش، یعنی برادرش هارون را، به عنوان کمک وی قرار دهد تا به خوبی از عهده دعوت فرعون برآید: «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي»^۳

در مورد دوم، خداوند می‌فرماید: «وَاجْعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا»^۴ هارون را وزیر و همکار موسی قرار دادیم. یعنی درخواست وی پذیرفته می‌شود و پس از آن، هر دو برای دعوت هارون به توحید، به سوی کاخ فرعون می‌روند.

رسول خدا ﷺ نیز در اولین دعوتی که از اقوام خود، بنی‌هاشم، داشت فرمود: «هرکس که به من ایمان بیاورد و وزیر و وصی و جانشین من خواهد بود» پس از آن که تنها علی عليه السلام اظهار اسلام کرد و دیگران پاسخ منفی دادند، او را به عنوان وصی و وزیر خود معرفی کرد.^۵ و به گزارش طبری: «فرمود: چه کسی از شما مرا حمایت می‌کند؟ علی عليه السلام پاسخ داد من وزیر و حامی تو خواهم بود»^۶.

۱ - ابن هشام، عبد الملک بن هشام، السيرة النبوية، ج ۱، ص ۴۲۶

۲ - نهج الفصاحة، ص ۳۰، حدیث ۱۶۰

۳ - سوره طه، آیه ۲۹

۴ - سوره فرقان، آیه ۳۵.

۵ - مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۲۲

۶ - طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۱ «وقد أمرني الله تعالى ان ادعوكم اليه، فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی ان یکون אחی و وصی و خلیفتی فیکم؟ قال:

و آن زمان که مردم برای بیعت با علی علیه السلام آمدند فرمود: من وزیر شما باشم بهتر است برای شما از آن که امیر و فرمانده شما باشم. «وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا»^۱. در کتب لغت برای وزیر دو اشتقاق ذکر کرده‌اند: وزیر مشتق از وِزْر به کسر واو به معنی بار سنگین است؛ یعنی وزیر از جانب سلطان آن‌چه از تدبیر مملکت سنگین است به عهده می‌گیرد. دوم از وَزَّر مشتق است. وزر به کوهی گفته می‌شود که به آن پناه می‌برند، تا از هلاکت نجات یابند، وزیر هم به معنای کسی است که به رأی و تدبیر او در امور اعتماد می‌شود و به وی پناه برده می‌شود.^۲ با توجه به این که خدیجه در مکه با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، وزیر بودن وی به معنی حامی و مشاور بودن اوست.

● مشاوره با ام سلمه

در صلح حدیبیه، که کفار به مسلمانان اجازه طواف کعبه را ندادند، پیامبر صلی الله علیه و آله از مسلمانان خواست در همان‌جا که هستند از احرام خارج شوند. مسلمانان به سخن حضرت توجه نکردند و آن را بر خلاف آداب گذشته خود می‌دانستند. رسول خدا، که نگران بود، موضوع را با ام سلمه مطرح و در این باره با وی مشورت کرد. ام سلمه پیشنهاد کرد: اول خودتان از احرام خارج شوید پس از آن مسلمانان برابر آن عمل خواهند کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز، برابر این نظر عمل کرد و مسلمین از پیامبر صلی الله علیه و آله تبعیت کردند و از احرام خارج شدند.^۳

فاحجم القوم عنها جميعا، و قلت: وانی لاحدثهم سنا، و أرمصهم عینا، و اعظمهم بطننا، و أحمشهم ساقا، انا یا نبی الله، أکون وزیرک علیه فاخذ برقبتی، ثم قال: ان هذا اخی و وصی و خلیفتی فیکم، فاسموا له و اطیعوا.»

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۲ - مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۷، ص ۵۸۹.

۳ - طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳۷.

ابن حجر با توجه به نظر ام سلمه، در توصیف وی می نویسد: «کانت ام سلمه موصوفة بالجمال البارع والعقل البالغ والرأى الصائب وإشارتها على النبي يوم الحديبية تدل على وفور عقلها و صواب رأيا». ۱. ام سلمه زنی دارای جمال تمام و برجسته و عقل کامل و نظر درست بود و اشاره وی به پیامبر در روز صلح حدیبیه دلالت بر زیادی عقل و درستی نظر او دارد.

● حضور زنان در جبهه

با این که جهاد بر زنان واجب نبود، رسول خدا آنان را به جبهه می برد تا به مداوای مجروحان بپردازند و به رزمندگان آب بدهند. از یکی از صادقین علیه السلام در کتاب کافی و تهذیب چنین نقل است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ بِالنِّسَاءِ فِي الْحَرْبِ حَتَّى يُدَاوِينَ الْجُرْحَى وَ لَمْ يَتَّخِذْ مِنْهُنَّ شَيْئاً وَ لَكِنَّهُ تَقَلَّهُنَّ» ۲. رسول خدا زنان را به جنگ می برد تا مجروحین را مداوا کنند و سهم معینی از غنائم و فیء به آنان نمی داد، بلکه مقدار برای آنان تعیین می نمود.

در منابع اهل سنت، از ابن عباس نقل شده است: «زنان در جنگها شرکت می کردند و آنان به جهاد می رفتند و به مداوای مجروحان می پرداختند از این رو بهره ای از غنائم داشتند.» ۳ به این نکته، شیخ طوسی در خلاف تصریح کرده است. ۴ و ابو صلاح حلبی بهره مندی زنان را از غنیمت در جبهه، جزو سنتهای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانسته است؛ زیرا آنان به مداوای مجروحان، پرستاری مریضان و اصلاح و ترمیم وسائل مجاهدان می پرداختند. ۵

۱ - ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۸، ص ۴۰۶

۲ - کلیبی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۴۵

۳ - علامه حلی، حسن بن یوسف، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۱۴، ص ۳۲۵

۴ - طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۴، ص ۱۹۸.

۵ - ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم، الکافی فی الفقه، ص ۲۵۹

در جنگ احد و حنین، که مسلمانان دچار شکست شدند، زنان به نبرد و دفاع پرداختند. درباره ام عماره نسبیه، دختر کعب، که از بزرگان زنان صحابی بود، گفته‌اند: همراه پیامبر ﷺ در جنگ‌ها شرکت می‌کرد و به مداوای مریضان و مجروحان می‌پرداخت و گاهی دست به سلاح می‌برد و با دشمنان می‌جنگید. وی از زنانی بود که در بیعت عقبه حضور داشت و در احد جزو کسانی بود که ثابت قدم باقی ماند و به دفاع از پیامبر ﷺ پرداخت و چهارده جراحت برداشت و حضرت از وی تجلیل کرد. در خیبر، حدیبیه، عمره القضاء و حنین حضور داشت و در نبرد با مسیلمه کذاب یک دستش قطع شد.^۲

اسماء، دختر یزید بن سکن، که از او به عنوان سخنان زنان یاد می‌شود و درباره حقوق زنان از پیامبر ﷺ پرسش کرد و هشتاد و یک حدیث از او نقل شده است. در فتح مکه حاضر بوده و در جنگ یرموک شرکت داشته و نه نفر از رومیان را با چوب خیمه‌اش کشته است.^۳

در جنگ خندق که مسلمانان به نبرد رفتند، گروهی از زنان در حصن حسان بن ثابت بودند که دیدند در اطراف حصار، مردی یهودی جاسوسی می‌کند. صفیه، عمه پیامبر ﷺ، از حسان بن ثابت، که از ترس به جبهه خندق نرفته بود، خواست از حصن پایین رفته و او را بکشد، زیرا وی برای یهودان اطلاعات و خبر می‌برد و برخی کاستی‌های مسلمانان را گزارش می‌دهد و پیامبر ﷺ هم درگیر نبرد با دشمن است، اما حسان ترسید و حاضر نشد از حصن پایین برود و با مرد یهودی درگیر شود. صفیه، خود از حصن پایین رفت از پشت با عمودی به آن مرد حمله کرد و او را از پای در آورد و

۱ - ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۴، ص ۱۹۴۸
 ۲ - زرکلی، خیر الدین، الاعلام (قاموس تراجم لاشهر الرجال والنساء من العرب

المستعربین و المستشرقین)، ج ۸، ص ۱۹

۳ - حسون، محمد، اعلام النساء المومنات، ص ۶۷

به حصن بازگشت. از حسان خواست به جست و جوی لباس‌های وی بپردازد، باز هم حسان نپذیرفت.^۱

ب) سیره امام علی علیه السلام

در سیره امام علی علیه السلام به مواردی بر می‌خوریم که آن حضرت، مسؤولیت‌های مهمی را به زنان داده و یا در موارد خاص، دیدگاه‌های آنان را ملاک عمل قرار داده است و این سیره، برخلاف سخنانی است که از حضرت درباره زنان نقل شده است و این نشانه آن است که سخنان حضرت جهت خاصی داشته است.

● در جنگ جمل

در جنگ جمل، عایشه و ناکثین شکست خوردند، طلحه و زبیر کشته شدند، مروان اسیر و مورد عفو علی علیه السلام قرار گرفت. آن حضرت اجازه تقسیم غنائم را نداد و برخورد کریمانه با اسرا کرد و همه آنها آزاد شدند. احترام لازم را حضرت نسبت به عایشه روا داشت. برابر نقل مورخان، امیرالمؤمنین علی علیه السلام عایشه، همسر پیامبر را، همراه چهل زن، با عزت و احترام کامل به مدینه فرستاد. البته عایشه در مدینه متوجه شد که همراهان و مستخدمان وی زن هستند، چون همه به دستور علی علیه السلام مانند مردان کلاه و عمامه پوشیده بودند. آنان مسیر طولانی بصره به مدینه را طی کردند و این نشانه اعتماد حضرت به زنان است که چنین مسؤولیت مهمی را به آنان واگذار کرده است.

از گزارش شیخ مفید استفاده می‌شود که همه گروه را زنان تشکیل می‌دادند. آنان از زنان قبیله عبد القیس و همدان بودند که شمشیر به دست اعزام شدند.^۲

۱- ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۷ ص ۱۷۲
 ۲- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲ ص ۳۸۸.

شکایت عایشه از علی علیه السلام در طول سفر که چرا مردان را با وی اعزام کرده، نشانه آن است که همراهان عایشه به تصور او، همه مرد و نامحرم بودند. از آن جا که موضوع مهم است گزارش شیخ مفید را نقل می‌کنیم: «و هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام تصمیم گرفت به کوفه برود، به عایشه دستور داد به مدینه بازگردد و تدارک آن را دید. همراه عایشه چهل زن فرستاد، بر آنان کلاه پوشاند و به شمشیر مسلح‌شان نمود و به آنان دستور داد او را از راست، چپ و پشت سر محافظت نمایند. عایشه در مسیر راه، به علی بن ابی طالب علیه السلام بد می‌گفت و او را نفرین می‌کرد، به جهت آن که مردان را با او فرستاده است و حرمت رسول خدا را درباره‌اش رعایت نکرده است. وقتی به مدینه رسیدند، زنان عامه‌ها و شمشیرها را کنار گذاشتند و بر عایشه وارد شدند وقتی عایشه آنان را دید از اظهارات خود در مذمت و سرزنش علی علیه السلام پشیمان شد و گفت: خدا به علی بن ابی طالب علیه السلام پاداش خیر دهد که حرمت رسول خدا را حفظ کرد.»^۱

این گزارش، در **تاریخ الفتوح ابن اعثم کوفی**^۲ و **تاریخ فخری**^۳ و با تفاوت‌هایی در **مروج الذهب** آمده است.^۴ این گزارش بدون اختلاف، نشان می‌دهد که پوشیدن لباس مردان برای زنان و

۱ - مفید، محمد بن محمد، **الجمال والنصرة لسيد العترة في حرب البصرة**، ص ۴۱۵ - و لما عزم أمير المؤمنين عليه السلام على المسير إلى الكوفة أنفذ إلى عائشة يأمرها بالرجيل إلى المدينة فتهيأت لذلك وأنفذ معها أربعين امرأة البسهن العمام و القلائس و قلدهن السيوف و أمرهن أن يحفظنها و يكن عن يمينها و شمالها و من ورائها فجعلت عائشة تقول في الطريق اللهم افعل بعلی بن ابی طالب بما فعل بی بعث معی الرجال و لم يحفظ بی حرمة رسول الله صفلما قدم من المدينة معها القين العمام و السيوف و دخلن معها فلما رأهن ندمت علی ما فرطت بدم أمير المؤمنين عليه السلام و سبته و قالت جزى الله ابن ابی طالب خيرا فلقد حفظ في حرمة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم

۲ - ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، **الفتوح**، فارسی، تحقیق: مجد طباطبائی، ص ۱۸۲

۳ - ذاکری، علی اکبر، **سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیر المؤمنین**، ج ۲، ص ۳۳۸

۴ - مسعودی، علی بن حسین، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، ج ۲، ص ۳۸۸

تشبه آنان به مردان، برای غرض عقلائی منع شرعی ندارد و زنان می‌توانند فرماندهی را در امور نظامی و انتظامی به عهده بگیرند.

● اعتماد به زنان در حکومت علی علیه السلام

از دوران امیرالمؤمنین، گزارش‌هایی وجود دارد که آن حضرت، به گفته زنان اعتماد کرده و به جهت این اعتماد، افرادی را عزل و نصب کرده است. جریان سوده، دختر عماره همدانی، از این قبیل است. او از کارگزاری، که به منطقه آنان اعزام شده بود، به حضرت شکایت کرد. حضرت نیز برابر این شکایت، کارگزار خود را از منطقه عزل کرد و از او خواست که اموالی که در اختیار دارد. به کارگزار بعدی تحویل دهد.

یادآوری این نکته لازم است که در نظام اسلامی، رهبر محور اصلی نظام است و دیگر افراد، تحت امر و فرمان او هستند و مسؤولیت‌های آنان در طول مسؤولیت رهبری است و او حق ولایت دارد. زمانی که رهبری جامعه اسلامی احساس نیاز نماید که زنان باید وارد صحنه سیاسی شوند، این کار روا خواهد بود. همان‌گونه که در شرائط قاضی، بسیاری اجتهاد را ذکر کرده‌اند؛ اما گفته‌اند در صورت نیاز، غیرمجتهد نیز می‌تواند به قضاوت بپردازد و مطابق با دستورات اسلام قضاوت نماید.

نتیجه اینکه: موافقان ولایت زنان، ابتدا به جریان ملکه سبأ استدلال می‌کنند و آیات قرآن هم، حکومت ملکه سبأ را نادرست معرفی نکرده و عقل و درایت ملکه را ستوده است؛ اما مخالفان این نظریه، قائل به این هستند چون ملکه سبأ مسلمان نبوده عمل او برای ما قابل استدلال نمی‌باشد. در موضوع امر به معروف و نهی از منکر نیز استدلال‌های ارائه شده نشان از آن دارد که اصل عدم ولایت زنان جایی ندارد و حتی در بخش مربوط به سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام نیز ظاهر امر نشان

دهنده این است که زنان نیز مانند مردان هستند و می‌توانند بر دیگران ولایت داشته باشند. اما این امور زمانی صحیح خواهد بود که خدا و رسولش و ائمه طاهرینش آنها را محدود نکرده باشند که در ادامه به آنها اشاره می‌شود و نتیجه واقعی، در ادله مخالفین روشن‌تر خواهد شد.



فصل سوم
ادله
مخالفان
ولایت
بانوان

اشاره: در فصل سوم مخالفان ولایت زنان، ادله خود را در هفت بخش ارائه کرده‌اند؛ در دلیل قرآنی، مهمترین دلیل آنها آیه ۳۴ سوره نساء می‌باشد که از نگاه تفاسیر مختلف بحث و بررسی خواهد شد و در ادامه به آیات دیگری نیز استناد شده است. بخش بعدی مربوط به ذکر روایات است که به هفت نوع روایت که هر کدام دارای چندین حدیث از ائمه معصومین علیهم‌السلام است اشاره شده و در ادامه به دلیل‌هایی همچون اجماع، مقتضای اصول عملیه، مذاق شارع، ارتکاز متشرعه و مجموع ادله ذکر شده استناد کرده‌اند.

۱- آیات قرآن کریم

● آیه شریفه «الرجال قوامون على النساء...»

خداوند متعال در آیه ۳۴ سوره نساء می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ...» مردان، سرپرست و نگهبان زنان‌اند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و به خاطر انفاق‌هایی که از اموال‌شان [در مورد زنان] می‌کنند.

در سوره نساء آیه بحث برانگیزی وجود دارد که می‌فرماید: «مردان قوام زنان هستند» اختلاف عقیده زیادی بین فقها و مفسران در مورد آیه مذکور وجود دارد. برخی می‌گویند منظور آیه این است که مردان حامی زنان هستند. بعضی معتقدند که آیه مزبور برتری مردان را بر زنان نشان می‌دهد به این معنا که مردان بر امور زنان ریاست و حتی بر آنان تسلط دارند و زنان تحت حمایت مردان هستند. بعضی دیگر معتقدند که این برتری، ناشی از موقعیت ژنتیکی است که البته این نظر، مخالف آیه‌های دیگر است، بنا به نظر بعضی دیگر از مفسران این برتری مربوط به روابط زناشویی است، در حالی که بعضی آن را به تمامی روابط اجتماعی تعمیم داده‌اند. محروم نمودن زنان از بعضی از مشاغل اجتماعی، ناشی از همین نظر است.

بسیاری از مفسران قرآن معتقدند که این آیه صرفاً بیانگر برتری مردان بر زنان است. چون این برتری در زمانهای دور، از لحاظ موقعیت اجتماعی و اقتصادی، امری واضح و از هنجارهای ثابت جامعه بود و چندان شگفت‌انگیز نبود. بسیاری از علما این تفاوت موجود بین زنان و مردان را به تفاوت میزان تعقل زنان مرتبط ساخته و چون آن را امری ذاتی دانسته‌اند، این حکم را به تمامی شؤون اجتماعی که با نیروی تعقل و تفکر مرتبط است، تسری داده‌اند.

پیشرفت جوامع در دوره‌های اخیر و تغییرات اجتماعی ناشی از آن که باعث تغییر چشمگیر وضعیت اجتماعی و سیاسی زنان در جوامع گشت، در برداشت‌های متفکران از آیه نیز اثر گذاشت. بتدریج بسیاری از ایشان در برتری مردان بر زنان تشکیک کردند و حتی چنین استنباطی را مغایر با آیات دیگر قرآن دانستند و آیه را به معنای مسؤولیت مردان در برابر همسران، اداره امور اقتصادی خانواده و هدایت و سرپرستی آن دانستند؛ نه برتری و امتیاز مرد

یا ضعف و بی‌کفایتی زن؛ هر چند چنین تفسیری در میان قدمای علما و مفسران هم دارای سابقه است.

● معنای «قوام»

«قوام» صیغه مبالغه و از ماده قیام است. اهل لغت همه از «محافظة و کارپردازی» در توضیح واژه «قوام» و قوامیت مرد سود برده‌اند، مفسران نیز بیشتر ذیل آیه (الرجال قوامون) به نقل این دیدگاه مشترک لغت شناسان پرداخته‌اند، به عنوان نمونه ابن منظور می‌نویسد: «قد یحییء القیام بمعنی المحافظة و الاصلاح، و منه قوله «الرجال قوامون علی النساء»^۱ «قیام» گاهی به معنی محافظت و اصلاح می‌آید. از همین قبیل است سخن خداوند که می‌فرماید: مردان قوام بر زنان هستند.

راغب اصفهانی می‌نویسد: «القیام و القوام اسم لما یقوم به الشیء أى یتبث، كالعماد و السناد لما یعمد و یسند به كقوله (وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ قِیَامًا)^۲ أى جعلها مما یمسككم، و قوله (جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِیَامًا)^۳ أى ... یقوم به معاشهم و معادهم... و قوله (دیناً قیماً)^۴، أى ثابتاً مقوماً لأُمور معاشهم و معادهم... (الحجّ القیوم) ای القائم الحافظ لكل شیء و المعطى له ما به قوامه»^۵ قیام و قوام، نام چیزی است که سبب ثبات چیزی شود، مانند عماد و سناد که نام وسیله پایداری و استحکام می‌باشد، مانند آیه: «مال خود را که خداوند وسیله قیام قرار داده به سفیهان ندهید» یعنی آن را وسیله نگهداری شما قرار داده است. و آیه: «خداوند کعبه یعنی بیت الحرام را وسیله قیام مردم قرار داده است» یعنی معیشت و

۱ - ابن منظور، محمد، لسان العرب، جلد ۱۱، واژه قوم.

۲ - سوره نساء، آیه ۵

۳ - سوره مائده، آیه ۹۷

۴ - سوره انعام، آیه ۱۶۱

۵ - راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۱۷.

معاد مردم بر آن استوار است. و خداوند می فرماید: «دین بر پادارنده» یعنی ثابت و برپا دارنده امور مربوط به معاش و معاد انسانها. «الهی القیوم» یعنی کسی که به محافظت هر چیز پرداخته و وسیله پایداری را در اختیار او قرار می دهد.

فخر رازی که سنتی ترین نگاه را به حق سرپرستی شوهر دارد، در مقام تحقیق لغوی (قوامون) با اهل لغت همسویی دارد: «القوام اسم لمن یكون مبالغاً فی القيام بالأمر، یقال هذا قیّم المرأة وقوامها، للذی یقوم بأمرها و یهتّم بحفظها.»^۱ قوام اسم است برای کسی که با جدیت به کاری می پردازد، وقتی گفته می شود این قیّم این زن است، مراد کسی است که به کار او می پردازد و به نگهداری او اهتمام می ورزد.

● بررسی شان نزول آیه

در تفاسیر اهل سنت آمده که آیه درباره سعد بن ربیع بن عمر و زنش حبیبه دختر زید بن ابی زهیر نازل شده است. سعد و زید هر دو از انصار بودند. حبیبه از سعد نافرمانی کرد و او وی را کتک زد. حبیبه به اتفاق پدر خدمت پیامبر ﷺ رفت. سعد عرض کرد: دخترم را به اوداده ام و سعد او را زده است. پیامبر ﷺ فرمود: «قصاص کنید!» آنها رفتند که قصاص کنند؛ اما پیامبر ﷺ فرمود: بازگردید! اینک جبرئیل نازل شد و این آیه را نازل کرد؛ سپس فرمود: «ما چیزی اراده کرده ایم و خداوند چیز دیگری اراده فرموده و آنچه خدا اراده کرده، بهتر است.» پس قصاص را رفع کرد.^۲ این حدیث با مضمونی مشابه و از طرق دیگر نیز از پیامبر ﷺ نقل شده است.^۳

۱ - فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۰ ص ۸۸.

۲ - طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۳۳

۳ - در همان منبع، این حدیث از طریق کلبی در مورد سعد بن ربیع و زنش خولد دختر محمد بن سلمه نقل شده و از قول ابوروق آمده که آیه درباره

مرحوم علامه طباطبایی در خصوص این احادیث می‌فرماید: شاید این مورد سؤال از موارد نشوز زن بوده که زن وی مجاز دانسته شده است؛ وگرنه ذیل آیه یعنی «فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سیلاً» آن را نفی می‌کند. ایشان می‌افزایند که در ظاهر این روایات اشکال دیگری نیز هست و آن اینکه ظاهراً فرموده حضرت پیامبر ﷺ و حکم قصاص، جواب مساله سائل است و حکم مساله است نه قضاوت؛ زیرا طرف دیگر دعوا (مدعی‌علیه: شوهرزن) آنجا حاضر نبوده است؛ بنابراین لازم است آیه، تشریح پیامبر ﷺ را تخطئه و باطل کرده باشد و این امر با عصمت آن حضرت منافات دارد. نسخ نیز نمی‌باشد؛ زیرا «رفع حکم قبل از عمل» است. خداوند متعال در دفع و رفع احکام، در برخی از احکام حضرت رسول ﷺ تصرف می‌فرماید؛ ولی اینها همه در احکام ولایت و حکومت آن حضرت است نه در تشریعات و احکام شرعی؛ چرا که این طرز تخطئه باطل است.

همچنین در تهذیب شیخ طوسی از ابراهیم بن محرز روایتی نقل شده که مردی از حضرت باقر علیه السلام در حضور من پرسید: اگر مردی به زنش بگوید: «امور تو به دست خودت!» چه حکمی دارد؟ حضرت فرمودند: چگونه می‌شود چنین چیزی گفت؟! خداوند فرموده است «الرجال قوامون علی النساء» این کار درست نیست.^۱

جمیله دختر عبدالله بن ابی و شوهرش ثابت بن قیس بن شماس نازل شده است. در تفسیر المیزان نیز به نقل از الدر المنثور روایتی آمده است که زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و از شوهرش شکایت کرد که وی را سیلی زده است. حضرت فرمود: قصاص! و این ایه نازل شد: «الرجال قوامون علی النساء...» و زن بدون اذن قصاص برگشت.

۱ - طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، ج ۸، ص ۱۸۷-۱۸۸

● معنای «قوم بودن مردان بر زنان»

در تفسیر آیه «الرجال قوامون علی النساء» و معنای قوم بودن مردان بین مفسران، اعم از شیعه و سنی، اختلاف نظرهای زیادی به چشم می‌خورد؛ باتوجه به منابع بررسی شده، حدود ۹ تفسیر مختلف از آیه مزبور شده است.^۱ که می‌توان آنها را در دو دسته کلی قرار داد:

الف- افرادی با توجه به ادامه آیه که به مساله انفاق و نشوز زنان پرداخته است، آیه را به روابط زن و مرد در خانواده اختصاص داده‌اند و وظایف و اختیارات خاص را برای مردان در این خصوص برشمرده‌اند.

ب- گروهی به عموم الفاظ بکار برده شده در آیه استناد کرده، آن را مختص رابطه زن و شوهر نمی‌دانند؛ بلکه برای کل مردان در جامعه بشری صفت «قوم» بودن را لحاظ کرده و امتیازات و حقوق ویژه‌ای را برای مردان نسبت به زنان برشمرده‌اند.

● بررسی تفاسیر گروه اول (اختصاص آیه به مسائل خانوادگی)

مفسران این دسته، معانی مختلفی درمورد وظایف و نقش برتر مرد در خانواده بیان داشته‌اند:

۱- قوم بودن مرد به معنی داشتن حق تادیب زن است.^۲ در کتاب مجمع‌البحرین چنین آمده که سرپرستی مردان بر زنان به معنی تدبیر امور آنها و ادب کردن زن و نگاهداشتن او در خانه و ممانعت از خروج وی از منزل است و زن نیز موظف

۱- این معانی و تفاسیر مختلف عبارتند از: حق سلطه و حمایت، حق ولایت و سیاست، تادیب و اجبار زن به انجام واجبات، تادیب و تدبیر، قیام به نفقه و دفاع و حمایت از زنان. سرپرستی زن همانند سرپرستی حاکم بر رعیت، سرپرستی و خدمتگزاری، سرپرستی و اجرای مصالح خانوادگی و قیمومت مردان در جهات اجتماعی همگانی.

۲- الطریحی، شیخ فخرالدین، مجمع‌البحرین، «ای لهم علیهم قیام الولاة والسیاسة» ج ۳، ص ۵۶۴

است که فرمانهای همسر را مادام که مشتمل بر معصیتی نباشد، بپذیرد.^۱ به نظر شیخ طوسی قوام بودن مردان به معنی داشتن حق تادیب و تدبیر است؛ بدین معنا که مردان قیام می‌کنند به امر به زنان در خصوص اطاعت از دستورات الهی و دستورات همسرانشان.^۲ تفسیر جامع البیان نیز نزدیک به چنین معنایی از آیه ارائه داده است؛ بدین بیان که مردان موظف به قیام به امور زنانشان هستند؛ در خصوص تادیب آنها در راستای فرمانبرداری از واجبات الهی و دستورات همسرانشان.^۳ در این باره به احادیثی هم استناد کرده که در یکی از آنها در تفسیر آیه «الرجال قوامون علی النساء» گفته شده «عن السری: قال ای یاخزون علی ایدیهن و یؤدبهن» که مردان دست زنان را می‌گیرند و ایشان را ادب می‌کنند. و نیز در حدیثی به نقل از ابن عباس آورده است: «الرجال قوامون علی النساء ای امراء علیها ان تطیعه فیما امرها الله به من طاعته ان تکون محسنة الی اهله حافظة لماله...» معنای قوام بودن مردان این است که مردان امیر زنان خود هستند در اینکه آنها را در خصوص فرمان‌های الهی در مورد نیک رفتار بودن با خانواده و محافظت مال همسر به فرمانبرداری وادارند.^۴ تفسیر کنزالعرفان نیز سیاست به معنای تادیب را از معانی قوام بودن مرد دانسته است.^۵

۲- برخی دیگر از متفکران، قوام بودن مرد را به معنای حمایت مردان از زنان و محافظت کردن از ایشان می‌دانند؛ مانند مؤلف «الجامع لاحکام القرآن» که دفاع مردان از زنان را از جمله معانی

۱- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۶۸

۲- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۸۵

۳- طبری، ابی جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۷۲

۴- همان

۵- سیوری، جمال الدین المقداد بن عبدالله، کنزالعرفان فی فقه القرآن، ج ۲،

ص ۲۱۱: (ای هم علیهن قیام الولاية و السياسة)

قوام بودن مردان می‌داند. ۱ «غرائب القرآن» نیز اهتمام مردان را به حفظ زنان، معنای قوام بودن دانسته است. ۲ دکتر خزائلی نیز وظیفه حمایت را به همراه حق سلطه، از مصادیق قوام بودن گرفته است. ۳

۳- دسته دیگر عهده‌دار بودن نفقه و تدبیر امور اقتصادی زن را معنای قوام بودن مردان بر زنان می‌دانند؛ قرطبی قوام بودن مرد را علاوه بر دفاع از زن، به معنای پرداخت نفقه به همسر می‌داند «ای یقومون بالنفقة علیهن و الذب عنهن». ۴

۴- دسته دیگر از متفکران، معنای قوام بودن مرد را «سرپرستی خانواده» از سوی وی می‌دانند و آیه را چنین معنا می‌کنند که «مردان، سرپرست و خدمتگزار زنانند.» در تفسیر نمونه چنین آمده که: خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد؛ زیرا رهبری و سرپرستی دسته جمعی که زن و مرد مشترکاً آن را بر عهده گیرند، مفهومی ندارد و یکی باید «رئیس» خانواده و دیگری «معاون» باشد. در تبیین این تفسیر می‌افزاید: «منظور از این تعبیر استبداد، اجحاف و تعدی نیست؛ بلکه منظور رهبری واحد و منظم با توجه به مسؤولیت‌ها و مشورت‌های لازم است.» ۵

به نظر استاد محمد تقی جعفری ۶ با نظر به موارد استعمال و به قرینه آیات فراوانی که درباره تساوی ارزش شخصیت زن و مرد آمده، معنای «قوام» این است که «مرد سرپرست و اجرا کننده

۱ - قرطبی، ابی عبدالله بن احمد الانصاری، الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۶۸
 ۲ - نیشابوری، نظام الدین الحسن بن محمد القمی، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ذیل تفسیر آیه.

۳ - خزائلی، محم، احکام قرآن، ص ۶۵

۴ - قرطبی، ابی عبدالله بن احمد الانصاری، الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۶۸

۵ - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷۰

۶ - جعفری تبریزی، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۷۰ - ۲۷۱

مصالح خانوادگی است.» نه قیم به اصطلاح فقهی و حقوقی؛ زیرا قیم کسی را می‌گویند که اختیار تصرف در مال و توجیه زندگی کس دیگر را در اختیار داشته باشد؛ مانند قیم صغیر، دیوانه و سفیه؛ مسلم است که مرد به هیچ وجه قیمومتی بر زن ندارد؛ زیرا زن در تمام شؤون اقتصادی، اخلاقی، مذهبی و اجتماعی از آزادی و اختیار کامل برخوردار است. فقط این شرط در امور اجتماعی شده که فعالیت‌هایش مزاحم حق همسرش نباشد؛ یعنی زن باید از عهده وظایفی که در برابر مرد دارد، برآید. چنانکه مرد نیز باید از عهده وظایفی که در برابر زن دارد، برآید. ایشان تاکید می‌ورزند که این وظایف برای طرفین، به علت لزوم حفظ تشکل نظام خانواده، یعنی اساسی‌ترین عنصر اجتماع است که با کمترین اخلال طرفین در وظایف ترکیبی خود، مختل خواهد شد. با این حال می‌افزایند که مدیریت و سرپرستی خانواده در صورتی مثبت است که درون خانواده شورایی به سرپرستی مرد باشد؛ در اکثر خانواده‌ها مرد جز جنبه عادی اجرای زندگی خانواده، حاکمیت دیگری ندارد. علامه جعفری در واقع معتقد به حق‌سالی و انسان‌سالی هستند؛ نه پدرسالاری و مادرسالاری.^۱

● بررسی تفاسیر گروه دوم

مفسران این گروه دو دسته می‌باشند: یک دسته به بیان سلطه مرد بر زن بطور کلی اکتفا کرده‌اند و دسته دیگر، قیمومت مرد را به تمام جهات اجتماعی همگانی گسترش داده‌اند که به بیان نظرات ایشان می‌پردازیم:

۱- در بعضی تفاسیر، قوام بودن مرد را بر زن به قیام حکام و والیان بر رعایا تشبیه کرده‌اند؛^۲ اما نوع این قیام را توضیح نداده‌اند. در

۱- جعفری تهریزی، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۰۸ به بعد

۲- ترجمه تفسیر شریف صافی، ج ۱، ص ۳۵۳ «يقومون عليهم قیام الولاية على الرعية»

بعضی تفاسیرا تشبیه مزبور بدین گونه تفسیر شده که «مردان، قوام بر زنان هستند»، یعنی به امور زن قیام کرده در حفظ وی اهتمام می‌ورزند؛ همچنانکه والی (حاکم) بر امور رعایای خود قیام می‌کند یعنی به رتق و فتق امور ایشان پرداخته، حمایت و دفاع از آنها را بر عهده دارد.

۲- مرحوم علامه طباطبایی^۲ که علت قیمومیت مرد بر زن را زیادی قوه تعقل مرد و فروغ آن می‌دانند، از عموم و توسعه این علت، دامنه قیمومت مرد بر زن را منحصر به مورد زن و شوهر نمی‌دانند؛ بلکه معتقدند دامنه آن، تمامی نوع زن را در تمام جهاتی که زندگی آن دورا به هم پیوند داده، یعنی جهات اجتماعی همگانی مانند حکومت، دفاع و قضاوت در بر می‌گیرد؛ زیرا این جهات با مساله تعقل، که در مردان بالنسبه بیش از زنان است، ارتباط و نسبت مستقیم دارد. علامه در تایید نظر خویش می‌افزاید: روایات هم معنای قوام بودن را کلی گرفته‌اند و عمل پیامبر ﷺ نیز بر همین منوال بوده است؛ چه هرگز زنی را بر قومی، والی و قاضی نکرد و هیچ‌گاه آنان را برای مبارزه با دشمنان نفرستاد.

هر چند متذکر می‌شود که این امر با استقلال و حقوق فردی زن منافات ندارد و مرد با این دستاویز حق دخالت در تمامی امور زن را ندارد و زنان نیز در انجام هر کار شایسته‌ای مختارند. همانطور هم قیمومت شوهر بر همسرش طوری نیست که اداره و تصرف زن را در ملک خودش سلب کند یا زن را از استقلال و حفظ حقوق اجتماعی و فردی خود و دفاع از آن باز دارد. در خصوص این جنبه از مساله هم به سیره نبوی استناد می‌ورزند که در مشاغل اجتماعی مانند آموزش و پرورش، پرستاری و امثال

۱ - نیشابوری، نظام الدین الحسن بن محمد القمی، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، و در حاشیه تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴: «یقوم بامرها و یهتّم بحفظها کما یقوم الوالی علی الرعیة»

۲ - طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۱۸۱ به بعد

آنها که دخالت عواطف منافاتی با آنها ندارد، هیچگونه منعی برای اشتغال زنان مشاهده نشده و اجازه این امور را لازمه آزادی اراده و استقلال عملی می‌دانند که خداوند در بیشتر شوون زندگی به زنان عطا فرموده است. معنا ندارد که زنان در امور مربوط به خود، تحت ولایت مرد نبوده، مالک جان و مال خود باشند و در عین حال از اقدام و عمل دلخواه در اصلاح ملک و مال خود منع گردند. همچنانکه بی‌معنی است که با داشتن حق ادعا و حق ادای شهادت نزد والی و قاضی، نتوانند این کار را بکنند؛ هر چند اعمال و استفاده از این حقوق تا حدی مجاز است که به حقی از حقوق شوهر در حضور یا غیاب وی صدمه‌ای وارد نشود.

● بررسی علت قوام بودن مردان بر زنان

پس از ذکر معانی مختلف «قوام بودن مردان» باید به بررسی تفاسیر مختلفی که در خصوص بیان علت این امر شده، بپردازیم. در این خصوص نیز همانند مبحث سابق بین مفسران اختلاف نظر مشاهده می‌شود که با توجه به منابع بررسی شده، می‌توان این نظرات را به دو گروه کلی تقسیم کرد:

گروه اول: یک علت اساسی را در قوام بودن مردان بر زنان موثر می‌دانند که در بیان آن سه نظر متفاوت ارائه شده است: بعضی از مفسران این علت را برتری قوه تعقل مردان دانسته با مسلم دانستن این فرض، فروعی را بر این امر مترتب کرده‌اند؛ عده‌ای دیگر علت اساسی قوام بودن مرد را پرداخت نفقه و مهریه و اداره زندگی اقتصادی زن، و دسته دیگر آن را ناشی از یک علت طبیعی مربوط به فیزیولوژی مردان و زنان می‌دانند.

گروه دوم: به تبع دو تعلیلی که در آیه مورد بحث بیان شده، دو امر را در این خصوص مؤثر می‌دانند:

۱- فضل الهی که خداوند در مورد مردان روا داشته است: «بما فضل الله بعضهم على بعض». در خصوص تفسیر این فضل و موهبت الهی بین مفسران اختلاف نظر است؛ اما غالباً آن را به برتری علم و عقل و نیروی جسمانی مرد تفسیر کرده‌اند.

۲- به دلیل پرداخت مهر و نفقه و اداره امور اقتصادی و زندگانی زنان به دلیل «وَمَا انفقوا».

الف - بررسی نظرات گروه اول که یک علت اساسی را

سبب قوام بودن مردان می‌دانند.

تفسیر اول: برتری قوه تعقل مردان

و فروع آن سبب قوام بودن مردان است.

به نظر علامه طباطبایی^۱ مراد از «ما فضل الله» فزونی و امتیازی است که بالطبع مردان بر زنان دارند؛ یعنی زیادی قوه تعقل و فروع آن؛ مانند هموردی، تحمل شداید و کارهای سخت و سنگین؛ زیرا زندگی زنان احساسی و عاطفی است و بر نازک‌دلی و ظرافت مبتنی می‌باشد؛ همانگونه که قبلاً متذکر شدیم این گروه مفسران از عموم و توسعه علت قیومیت مردان نتیجه گرفته‌اند که قیومیت منحصر به امور خانوادگی نیست بلکه تمام جهات اجتماعی مرتبط با تعقل را در بر می‌گیرد؛ مثل قضاوت، حکومت و دفاع. شیخ طوسی نیز دلیل قوام بودن مردان را برتری قدرت عقل و اندیشه در ایشان می‌داند.^۲

بعضی تفاسیر در تفسیر آیه «بما فضل الله بعضهم على بعض» بیش از ده مورد را در اثبات برتری مردان بر زنان برشمرده‌اند. بعنوان مثال شیخ رازی در تفسیر خویش چنین آورده است:^۳

۱- همان، ج ۸، ص ۱۸۲

۲- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۸۸

۳- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ترجمه ابوالحسن شعرانی، ج ۲، ص ۳۷۸ به بعد

گفته‌اند: منظور برتری در عقل و نیز زیادی دین و یقین در مردان است. زن در عقل و دین ناقص است؛ به این دلیل که چند روزی را در ماه نمی‌تواند نماز بخواند و روزه بگیرد. همچنین گفته شده به دلیل نقصان گواهی زن است؛ چون شهادت دو زن، معادل یک مرد است و عده‌ای گفته‌اند به دلیل جهاد کردن است که خداوند مردان را امر به جهاد فرموده در حالی که به زنان امر کرده در خانه‌های خود بمانند. ربیع می‌گوید به دلیل نماز جمعه و جماعت است که بر زن واجب نمی‌باشد. حسن بصری معتقد است که دلیل آن وجوب نفقه است که به عهده مردان می‌باشد نه زنان. عده‌ای هم گفته‌اند بهترین تفضیل آن است که مرد شرعاً می‌تواند چهار زن بگیرد، اما زن بیش از یک شوهر نمی‌تواند داشته باشد. نیز گفته‌اند بدین سبب که حق طلاق با مردان است و در حدیث آمده که «الطلاق بالرجال والعدة بالنساء»^۱ و نیز گفته‌اند به دلیل اینکه میراث و سهم الارث مردان بیشتر است و عده‌ای گفته‌اند برتری مردان به دیه ایشان است؛ چون دیه زن نصف دیه مرد است و گفته شده دلیل برتری مردان نبوت و امامت و خلافت است؛ چون خداوند هیچ زنی را به پیغمبری نفرستاده و از ایشان امام و خلیفه قرار نداده است. حدیثی از قول پیامبر ﷺ نقل شده است که: «المرأة مسکينة مالم یکن لها زوج» پرسیدند یا رسول الله حتی اگر زن دارای مال و اموال باشد؟ فرمودند: هر چند مال داشته باشد و آنگاه این آیه را خواندند که «الرجال قوامون علی النساء...»

در بعضی تفاسیر، امور دیگری هم بر مراتب فوق افزوده‌اند مثل برتری مردان در سواد، چون انبیا، علما و حکما غالباً از مردان هستند. همچنین مردان را به سبب انتساب فرزندان به ایشان و داشتن ولایت در نکاح، طلاق، رجوع و... برتر از زنان می‌دانند و

۱- نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۳۲۳

می‌افزایند که تمامی این امورهاکی از برتری مردان است و مرجع تمامی این امور به برتری علم و قدرت مردان برمی‌گردد.^۱

همانگونه که ملاحظه می‌شود غالب مواردی که بعنوان نمونه‌های برتری مردان بر زنان ذکر شده، خدشه‌پذیر است؛ چه بسیاری از آنها مواردی است که بیانگر اوضاع و احوال اجتماعی حاکم بر زنان در جامعه و زمان خاصی بوده است که اکنون در اکثر جوامع مصداق ندارد؛ مثل غلبه سواد و دانش در مردان و خانه‌نشینی زنان که باعث دوری ایشان از مسائل اجتماعی و مشارکت و اظهارنظر ایشان می‌شده است و در بعضی موارد، اتفاق نظر بین علما و فقها خصوصاً علمای معاصر و متاخر وجود ندارد مثل اختصاص قضاوت و ادای شهادت و دخالت در امور حکومتی از سوی زنان و در خصوص بعضی از آنها مثل میزان سهم الارث مردان، اجازه تعدد زوجات، میزان دیه، وجوب جهاد و دفاع بر ایشان. ارتباط این احکام با زیادی قوه تعقل مردان روشن نیست بلکه دلایل دیگری در خصوص آنها می‌توان ارائه کرد و در بعضی احکام عبادی مثل عدم وجوب نماز جمعه یا معافیت از خواندن نماز در بعضی روزهای سال - که سبب نقص عقل و دین زن معرفی شده - به شدت می‌توان تشکیک کرد.

تفسیر دوم: پرداخت مهر و نفقه سبب قوام بودن مرد است

بعضی از مفسران، قوام بودن مردان را بر زنان به دلیل پرداخت نفقه و کفایت امور ایشان می‌دانند و در بعضی تفاسیر اهل سنت، احادیثی نیز در تایید این مطلب آمده است؛ مثلاً جامع البیان در تفسیر این آیه به نقل از ابن عباس آورده است که: یعنی مردان به زنان فرمان می‌دهند که مطیع اوامر الهی و دستوره‌های شوهرانشان باشند؛ یعنی با خانواده خوش

۱ - نظام الاعرج، حسن بن محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۴

رفتار و نگاهدار مال شوهر خویش باشند و دلیل این برتری، آن است که خداوند نفقه دادن به زن و کفایت امور او را به عهده مرد گذاشته است.^۱

پرسشی که به ذهن متبادر می‌شود این است که اگر قوام بودن مردان به سبب پرداخت نفقه و اداره امور زن باشد، آیا در صورت عجز مرد از پرداخت نفقه، قوام بودن او نیز منتفی است؟ یا در صورتی که زن، خود به فعالیت اقتصادی پرداخته، از لحاظ تامین زندگی خویش، دارایی مستقل داشته باشد و وابسته به انفاق شوهر نباشد و حتی در بعضی حالات، کمک مثبتی در اوضاع اقتصادی خانواده و یاور همسر در تامین امور خانه باشد باز هم می‌توان مرد را قوام بر زن دانست؟

بعضی از علمای اهل سنت در پاسخ به پرسش اول از تعلیل قوام بودن به «بمانفقوا» استنباط کرده‌اند که هرگاه مرد ازدادن نفقه همسرش عاجز باشد، صفت قوام بودنش زایل می‌شود و زن حق فسخ عقد نکاح را دارد؛ چون مقصود شرعی از عقد نکاح در چنین شرایطی برآورده نشده است. این آیه به وضوح دلالت بر ثبوت فسخ نکاح به هنگام اعسار مرد در تهیه پوشاک و نفقه دارد و این رای علمای مالکی و شافعی است؛ هرچند نظر ابوحنیفه آن است که در چنین شرایطی به دلایل آیه «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ»^۲ عقد نکاح فسخ نمی‌شود.^۳

به نظر علمای شیعه وجوب انفاق را می‌توان از آیه مزبور استنباط کرد؛ یعنی در زندگی مشترک مسؤولیت پرداخت نفقه و اداره امور اقتصادی با مرد است، اما ضمانت اجرای پرداخت

۱- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، «عن ابن عباس: قوله الرجال قوامون... یعنی امراء علیها ان تطیعه فیما امرها الله به من طاعته و طاعته ان تكون محسنة الى اهله حافظة لماله و فضله علیها بنفقته و وسیعیه.»

۲- **سوره بقره**، آیه ۲۸۰

۳- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۶۸ به بعد

نفقه را نمی‌توان از آیه استنباط کرد؛ بطور قطع این، ضمانت اجرای فسخ نکاح نخواهد بود؛ بلکه در درجه اول، زن باید اجبار مرد را بر انجام دادن تعهد و وظیفه شرعی و قانونی‌اش مطالبه کند و در صورت استنکاف، مرد تعزیر خواهد شد^۱ و در صورت عدم پرداخت یا عدم توانایی پرداخت، زن حق مطالبه طلاق را خواهد داشت؛^۲ هر چند زن خود از لحاظ اقتصادی دارای توانایی مالی بوده، نیازی به انفاق شوهر نداشته باشد. اما در خصوص مساله مورد بحث کنونی که «قوام بودن مرد» است، به نظر می‌آید در صورت عدم توانایی پرداخت نفقه و در فرضی که زن خود، به کار و فعالیت مبادرت کند و زندگی خویش و بلکه زندگی مرد و خانواده وی را تامین کند، قوام بودن مرد لاقلاً از جهت انفاق خانواده، منتفی است.

تفسیر سوم: وجود علت طبیعی سبب قوام دانستن مرد است

به نظر بعضی از متفکران علت معرفی شدن مرد به عنوان سرپرست خانواده در آیه مورد بحث، یک علت طبیعی محض است نه قراردادی و تحکمی و نه امتیاز خاص «مرد بودن»؛ این علت طبیعی مقاومت مردان در برابر رویدادهای خشن زندگی و رویارویی با عوامل مزاحم طبیعت و نیز آمادگی دائمی آنها در گرداندن چرخه‌های اقتصادی است؛ از طرف دیگر محدودیت زن در دوران قاعدگی، بارداری، وضع حمل، شیردهی و غیره سبب این امر گذشته است و همین امر مضمون آیه «بما فضل الله بعضهم علی بعض» است؛ زیرا این آیه بطور قطع نه ارزش انسانی مرد را از زن بالاتر می‌برد نه قییم بودن مرد را بر زن مطرح می‌کند؛ بلکه

۱ - ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی، مجازات سه ماه و یک روز تا پنج ماه حبس را در مورد این جرم در نظر گرفته است.

۲ - مواد ۱۱۱۱ و ۱۱۲۹ قانون مدنی

ناظر به تفاوتی است که مرد و زن در ارتباط با طبیعت و استخراج مواد معشیتی با یکدیگر دارند. به نظر ایشان، کلمه «فضل» که در این آیه آمده، برتری و تفوق ارزشی مرد بر زن نیست، بلکه به معنای اختصاص مرد به داشتن استعداد و نیرویی خاص است؛ مانند مقاومت در مقابل عالم طبیعت برای تصرف در آن و عدم معذوریت بوسیله پدیده‌های طبیعی که زن را معذور می‌سازد.^۱

ب- بررسی نظرات گروه دوم: امر به فضل الهی و دادن نفقه را سبب قوام بودن مردان می‌دانند.

این دسته از مفسران با توجه به ادامه آیه یعنی «بما فضل الله بعضهم علی بعض» و «بما انفقوا» همین دو عامل را علت قوام بودن مردان بر زنان می‌دانند و می‌گویند این امر، دو سبب دارد. یکی از آنها موهبت الهی خداوند بر مردان است؛ زیرا خداوند مردان را در امور متعددی بر زنان برتری داده است، مثل کمال عقل، حسن تدبیر، زیادی نیرو و افزونی عبادات. به همین جهات است که نبوت، امامت، ولایت، برپا کردن شعائر اسلامی و جهاد، مختص مردان است و شهادت ایشان در تمامی امور مورد قبول واقع می‌شود و سهم الارث بیشتری نسبت به زنان دارند.

دلیل دوم اکتسابی است و این است که با اینکه ثمرات نکاح، مشترک بین زوجین است اما مسؤولیت پرداخت مهر و نفقه به عهده مردان می‌باشد.^۲

عده‌ای از مفسران گفته‌اند: وجه نظم این آیات، در این است که زنان در مورد برتری سهم الارث مردان بر ایشان سؤال کردند و این آیه نازل شد که «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ

۱ - جعفری تبریزی، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۷۰-۲۷۵
 ۲ - فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۵۳؛ فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۱۱

عَلَى بَعْضٍ...»^۱. سپس خداوند علت برتری مردان بر زنان را در ارث بیان می‌کند که بواسطه مسؤلیت پرداخت نفقه و مهریه است که بر عهده مردان می‌باشد؛ پس فایده برتری نصیب مردان، به زنان بر می‌گردد.^۲

تفسیر نمونه^۳ پس از آنکه قوام بودن مرد را به معنی رهبری و سرپرستی خانواده می‌گیرد، این موقعیت را معلول وجود خصوصیات مرد می‌داند؛ مانند غلبه قدرت تفکر بر نیروی عاطفه و احساس و داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر، که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه بریزد و با دومی از حریم خانواده خود دفاع کند. بعلاوه تعهد او در برابر زن و فرزندان راجع به پرداختن هزینه‌های زندگی و پرداخت مهریه و تامین زندگی آبرومندانه همسر و فرزند، این حق را به او می‌دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد. آیات «بما فضل الله بعضهم على بعض» و «بما انفقوا من اموالهم» نیز اشاره به همین حقیقت دارد؛ زیرا در قسمت اول می‌فرماید «این سرپرستی به خاطر تفاوت‌هایی است که خداوند بنا به مصلحت نوع بشر میان آنها قرار داده است» و در قسمت آخر می‌فرماید «نیز این سرپرستی بخاطر تعهداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداخت‌های مالی در برابر زن و خانواده برعهده دارند» سپس برای رفع توهم «برتری مرد بر زن» بواسطه این تکالیف و مسؤلیت‌ها می‌افزاید: روشن است که سپردن این وظیفه به مردان، نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آنهاست و نه سبب امتیاز آنها به جهات دیگر؛ زیرا چنین برتری صرفاً بستگی به تقوا و پرهیزکاری دارد. همانطور که ممکن است شخصیت انسانی یک معاون از یک رئیس در جنبه‌های مختلف بیشتر باشد.

۱ - **سوره نساء، آیه ۳۲**

۲ - قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۱۶۸

۳ - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷۰

شاید این سؤال مطرح شود که اگر منظور از آیه «بما فضل الله بعضهم علی بعض» برتری مردان بر زنان بوده است - حال هرگونه که این برتری تفسیر شود - چرا با آوردن اسم صریح یا ضمیر خاص مذکر و مؤنث بر این امر تصریح نشده و نگفته «بما فضل الله الرجال علی النساء» یا «بما فضلهم علیهن» بلکه بصورت مبهم بیان شده است؟ بعضی از مفسران این پرسش را طرح کرده و در پاسخ گفته‌اند:

الف- شاید به این دلیل است که هر فردی از افراد صنف مرد به هر زنی از افراد صنف زن برتری ندارد. چه بسا زنی که برتر از بسیاری مردان باشد و اینکه در «فضلهم» از ضمیر مذکر استفاده شده صرفاً از جهت تغلیب (یعنی غلبه دادن اسم و ضمیر مذکر بر اسم و ضمیر مؤنث در قواعد صرف و نحو عرب) است؛ بنابراین، آیه هم مردان و هم زنان برتر را دربر می‌گیرد و معنی آیه چنین می‌شود: به سبب آنکه خداوند برخی از مردان و زنان را بر بعض مردان و زنان دیگر برتری بخشیده است.

ب- و نیز گفته شده که لازمه برتری داشتن یک صنف بر صنف دیگر برتری و فضیلت شخصی هر فردی از افراد آن بر فرد صنف دیگر نمی‌باشد؛ یعنی مردان برتر از زنانند بی‌آنکه لازمه این قضیه آن باشد که هر شخصی از مردان بر هر شخصی از زنان برتری داشته باشد.^۱

در تفسیر نمونه، این فرع مطرح شده که ممکن است زنانی از لحاظ قدرت تفکر و بنیه جسمانی بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی قوانین به تک تک افراد و نفرات نظر ندارد، بلکه نوع و کلی را در نظر می‌گیرد و شکی نیست که از نظر کلی مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند؛^۲ هر

۱- فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۱۲

۲- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۷۱

چند به نظر بعضی مفسران، دیگر ادعای برتری صنف مردان بر زنان - که عین مدعی است - از آیه استفاده نمی‌شود؛ چون وقتی فقط بعضی از مردان برتر از بعضی زنان باشند و بالعکس، وجهی برای برتری صنفی برصنف دیگر باقی نمی‌ماند.^۱

نتیجه: با توجه به مباحث مذکور روشن می‌شود که بین مفسران و متفکران شیعه و سنی در تفسیر آیه مورد بحث اتفاق نظر وجود ندارد؛ به نظر بسیاری از مفسران، آیه مذکور با توجه به سیاق آیات قبل و بعد و حتی صدر و ذیل آیه، مربوط به روابط زن و مرد در خانواده می‌باشد و بیانگر حکم مسؤولیت و سرپرستی مرد در خانواده و حمایت و حفاظت از آن و تامین معاش و تدبیر امور اقتصادی خانواده است و به هر حال نمی‌توان از آیه مزبور حکم برتری مردان بر زنان را استنباط کرد. چنین برداشتی با سایر آیات قرآن که در مقام بیان ملاک‌های برتری و فضیلت انسان است منافات دارد؛ زیرا هیچ‌یک از آیات قرآنی که ملاک ارزش‌ها را درباره انسان بیان می‌کند، اختصاصی به مرد ندارد. ملاک ارزشها در قرآن، کار و کوشش با هدف‌گیری‌های انسانی است و این امور در مورد «انسان» مطرح شده نه زن یا مرد بخصوص: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۲ و حتی نمی‌توان یک آیه در قرآن پیدا کرد که برای مرد در برابر زن ارزش انسانی خاصی را اثبات کند.^۳ و به نظر اکثر فقها نیز فلسفه قوام بودن مرد، عهده‌دار بودن امور زنان و برتری ارزش اقتصادی مرد در غالب جوامع است.^۴

در آیه مورد بحث، برای رفع توهم برتری ذاتی و فضیلت مردان و زنان، پس از بیان حکم قوام بودن و سرپرستی مرد، اوصافی از

۱ - فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله، کثر العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۱۲

۲ - سوره نجم، آیه ۳۹

۳ - جعفری تبریزی، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۷۳

۴ - شمس الدین، محمد مهدی، حدود مشارکت سیاسی زنان در اسلام، ترجمه محسن عابدی

ارزش‌های انسانی زن مطرح می‌شود که زنده‌های شایسته زنهایی هستند که همواره در ارتباط با خدا بوده، نگهبان فرمان الهی در غیاب همسرانشان می‌باشند؛ «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»؛ زیرا نقش زن در بهره‌برداری یا اخلال نظم خانواده فوق العاده مهمتر و بیشتر از مرد است؛ به همین جهت آیه، صنف زن را به آن نقشی که دارد، آگاه می‌سازد و او را متوجه مسؤولیتش می‌کند و از بی‌تفاوتی یا کجروی در اداره خانواده برحذر می‌دارد. این یک اصل تجربه شده است که اگر در یک خانواده، زن با کمال، خردمند و باتقوا باشد، اغلب اعضای خانواده سعادت‌مند خواهند بود و در صورتی که زن بی‌اعتنا به مسائل انسانی و از تدبیر و تقوا بی‌بهره باشد، مرد هر اندازه هم در اوج عظمت انسانی باشد، تأثیرش در خانواده ناچیز خواهد بود. به همین علت آیه، صنف زن را توصیف و ارزش‌های سازنده او را گوشزد می‌کند و ثابت می‌کند که رکن اصلی و عامل اعتدال خانواده، زن است.^۲

● آیه شریفه: «...لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»

«وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»^۳ و برای زنان، حقوق شایسته‌ای بر عهده مردان است، مانند حقوقی که برای مردان بر عهده آنان است، و مردان را بر آنان [به خاطر کارگزاری، و تدبیر امور زندگی در امر میراث و دیه، گواهی در دادگاه و غیر این امور حقوقی] افزونی است؛

در تفسیر احسن الحدیث آمده است: «این جمله بیان دو مطلب است یکی اینکه: زنان و مردان نسبت به یکدیگر حقوق و وظائف متقابل دارند، زنان در مقابل مسؤولیتی که بر عهده آنهاست حقوقی

۱- *سوره نساء*، آیه ۳۴

۲- جعفری تبریزی، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۷۵

۳- *سوره بقره*، آیه ۲۲۸

بر عهده مردان دارند، این جمله با این کوتاهی و اختصار دارای معنای وسیعی است و سند شخصیت زن در اسلام می باشد.

دیگر اینکه: مردان از زنان برتر هستند، قطع نظر از تفاوت های جسمی که میان مردان و زنان وجود دارد، زنان از حیث عاطفه بر مردان برتری دارند و مردان از حیث تفکر، لذا مقداری از وظائف اجتماعی که نیاز بیشتر به نیروی تفکر دارد و باید دور از احساسات و عاطفه باشد از قبیل اداره میدان جنگ، حکومت، قضاوت، سرپرستی خانواده، به عهده مرد گذاشته شده و مردان در این باره از زنان برتر می باشند چون اداره جامعه اصل مهم زندگی است و مردان از لحاظ جسمی و روحی بدان آمادگی بیشتر دارند.^۱

اما واقعیت این است که «درجه» در آیه یاد شده نه به معنای برتری وجودی است و نه به معنای برتری حقوقی به معنای عام، بلکه به یک سلسله اختیارات اشاره دارد که مرد به عنوان مدیر خانواده از آن برخوردار است. زیرا اولاً آیه در مقام بیان حقوق است نه فضایل وجودی؛ بنابراین درجه نمی تواند به معنای برتری وجودی باشد. دوم اینکه آیه در مقام بیان حقوق دو سویه و متقابل زن و شوهر در خانواده است نه زنان و مردان به صورت کلی؛ زیرا زن و مرد جدا از خانواده، حقوقی نسبت به یکدیگر ندارند تا در آن زمینه برتری برای مردان قائل شویم؛ بنابراین آیه یاد شده در حقیقت بیان دیگری از همان قوامیت مرد بر زن در خانواده است که نوعی مدیریت و سلطه اداری در خانواده را برای مرد اثبات می کند که این تنها چیزی است که در حقوق متقابل مرد و زن، مرد به صورت ویژه از آن برخوردار است. به همین دلیل بعضی گفته اند^۲ که مقصود از «درجه» حق طلاق است که تنها مرد از آن برخوردار است.^۳

۱ - قرشی بنابی، علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص ۴۲۵

۲ - امین، سید محمد حسین، وضع المرأة الحقوقی بین الثابت و المتغیر، ص ۳۷

۳ - جمعی از نویسندگان، زن و خانواده در افق وحی، ص ۱۴۰

● آیه شریفه: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ...»

«وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ - أَوْ مَنْ يَنْشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ»^۱

و [در صورتی که] چون یکی از آنان را به [ولادت] دختری که شبیه و هم جنس خدا قرار داده مژده دهند در حالی که [دلش] پر از اندوه و خشم است، صورتش سیاه می شود! [چون علاوه بر اینکه دخترداری را دوست ندارد از آن ننگ دارد، اما همین دختر را به عنوان هم جنس و فرزند خدا قلمداد می کند!!] آیا کسی را [شریک خدا قرار داده اند] که در زر و زیور پرورش یافته است و [هنگام] مجادله و بحث بیانش روشن نیست؟

گفته شده این آیات بیانگر دو نقطه ضعف اساسی در طبیعت زن است که این ضعفها می تواند مانع از برخی فعالیت های سیاسی شود؛ یکی گرایش به زینت آلات و آرایش و دیگری ضعف منطقی در مقام جدال و مخاصمه.

این دو ویژگی پرده از یک حقیقت در روح و روان زن بر می دارد که عبارت است از احساسی بودن: «وإنما ذكر هذين النعتين لأن المرأة بالطبع أقوى عاطفة و شفقة و أضعف تعقلا بالقياس إلى الرجل و هو بالعكس و من أوضح مظاهر قوة عواطفها تعلقها الشديد بالحلية و الزينة و ضعفها في تقرير الحججة المبنى على قوة التعقل»^۲ این دو صفت که برای زنان آورده، برای این است که زن بالطبع دارای عاطفه و شفقت بیشتری و تعقل ضعیف تری از مرد است، و به عکس مرد بالطبع دارای عواطف کمتری و تعقل بیشتری است. و از روشن ترین مظاهر قوت عاطفه زن علاقه شدیدی است که به زینت و زیور دارد، و از تقریر حجت و دلیل که اساسش قوه عاقله است ضعیف است.

بنابراین از آنجا که فعالیت های سیاسی نیازمند عقلانیت و حسابگری است زن شایستگی مشارکت و سهم گرفتن در امور

۱ - سوره زخرف، آیات ۱۷ و ۱۸

۲ - طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۹۰

سیاسی جامعه را ندارد.

این استدلال از چند جهت قابل نقد است:

بر فرض درستی استدلال، دلیل از دو جهت اخص از مدعاست، زیرا هم بر همه زنان قابل تطبیق نیست؛ چرا که برخی آنان از عقلانیت بالایی برخوردارند و هم در مورد همه فعالیت‌های سیاسی صدق نمی‌کند، زیرا زمینه‌های گوناگون مشارکت سیاسی همه مثل ریاست جمهوری یا رهبری نیستند. این استدلال از بنیاد نادرست است؛ زیرا قرآن بینش و تصور اعراب جاهلی را نسبت به زن بیان می‌کند نه طبیعت واقعی وی را، از این رو برخی گفته‌اند که بیان قرآن اقناعی است نه برهانی.^۱ یا اگر بیان قرآن ناظر به واقع است، از واقعیت زن در جامعه و نظام تربیتی عرب حکایت می‌کند نه از زن به عنوان یک انسان فرا تاریخی و جدا از فرهنگ و وضعیت اجتماعی.

بنابراین آیه کریمه در صدد بیان واقعیت وجودی زن و ضعف‌ها و کاستی‌های روحی او نیست تا بر اساس آن ناشایستگی زن را در مشارکت سیاسی نتیجه بگیریم یا دست کم از این جهت مبهم است؛ یعنی نمی‌توان به صورت قطعی تعیین کرد که قرآن نگاه به واقعیت وجودی زن دارد یا به وضعیت خارجی او در جامعه و فرهنگ عرب یا به تصور و برداشت عرب از زن.^۲

● آیه شریفه: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ...»

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»^۳ و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین، به خودنمایی بیرون نشوید.

۱ - ابن عاشور، محمد طاهر، تفسیر التحرير والتنویر، ج ۲۵، ص ۱۸۱

۲ - جمعی از نویسندگان، زن و خانواده در افق وحی، ص ۱۴۲

۳ - سوره احزاب، آیه ۳۳.

خداوند دستور می‌دهد که زنان در خانه بمانند و مانند زمان جاهلیت تبریج و خودنمایی نکنند. این دستور خداوند با مدیریت زنان و هم صحبت شدن با مردان نمی‌سازد، بویژه پُست قضاوت که ناگزیر باید با متخاصم هم کلام شوند؟

در پاسخ باید گفت که اولاً: این آیه مخصوص زنان پیامبر است. آیه پیش از این، به روشنی این مطلب را می‌رساند. دوم اینکه: گفت‌وگو با مردان در مصالح عمومی، بی‌گمان رواست. این نکته را به روشنی می‌توان از جنگ‌هایی که به فرماندهی رسول خدا ﷺ، به وقوع پیوسته دریافت. در جنگ‌های رسول خدا ﷺ با مشرکان، زانی نیز حضور داشته و مسؤولیت‌هایی بر عهده‌شان بوده است، از جمله مداوای مجروحان. بی‌گمان در این مسؤولیت، با مردان هم سخن می‌شده‌اند. و یا زانی که برای گردآوری و ضبط حدیث، به تلاش برخاسته‌اند، و نام‌شان در تاریخ آمده، جز با هم سخن شدن با مردان، نمی‌توانسته‌اند به این امر بپردازند. در مجموع، از آیات قرآن دلیل روشنی بر این ادعا وجود ندارد باید دنبال دیگر ادله رفت و میزان دلالت آنها را ارزیابی کرد.

۲- روایات

برای نفی ولایت زنان، به روایات بسیاری استناد شده است. این روایات، هم از طریق شیعه و هم از طریق اهل سنت نقل گردیده است؛ در این میان برخی از روایات سند معتبری دارند و بعضی دیگر چنین نیستند:

● روایت مشهور «لَنْ يُفْلِحَ...»

قال رسول الله ﷺ: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ»^۱ «رستگار نمی‌شوند قومی که ولایت امر خود را به زن بسپارند.»

۱- ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند حنبل، ج ۵، ص ۳۸ و ۴۳

قومی که حاکم، رئیس، ولی، سلطان، رئیس الوزراء، وزیر، مدیر کل و أمثال اینها را زن قرار بدهد، أصلاً رستگار نخواهد شد. «لَنْ» هم که نفی ابد می‌کند؛ یعنی ابدأ رستگار نمی‌شوند. این روایت را بخاری در دو موضع از «صحیح» خود (أول در کتاب مغازی و دوم در کتاب فتن) از عثمان بن هیثم، از عوف، از حسن، از ابی بکره نقل کرده است. قَالَ: لَقَدْ نَفَعَنِي اللَّهُ بِكَلِمَةٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِيهِ) وَسَلَّمَ أَيَّامَ جَمَلٍ بَعْدَ مَا كِدْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ فَأَقَاتِلَ مَعَهُمْ. «أَبِي بَكْرَةَ مَيَّ كَوَيْدٌ: يَكُ كَلِمَةُ أَيُّ كَلِمَةٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَفَعَنِي بِكَلِمَةٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيَّامَ جَمَلٍ بَعْدَ مَا كِدْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ فَأَقَاتِلَ مَعَهُمْ». چنان از آن منتفع و بهره‌مند شدم که موجب شد در آیام جمل، هنگامی که نزدیک بود من هم به أصحاب جمل ملحق شوم، دست به جنگ نزدم و علیه أميرالمؤمنین جنگ نکردم. و إلا اگر این کلمه را نشنیده بودم، با تمام اهل بصره حرکت می‌کردم (أبوبکره اهل بصره بود) و در رکاب عائشه و مساعدت وی با أميرالمؤمنین عليه السلام می‌جنگیدم. آن کلمه اینست: قَالَ: لَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِيهِ) وَسَلَّمَ، أَنَّ أَهْلَ فَارِسٍ قَدْ مَلَكَوْا عَلَيْهِمْ بِنْتُ كِسْرَى، قَالَ: لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ. «می‌گوید: چون به رسول خدا خبر رسید که اهل فارس (ایران) دختر کسری را پادشاه خود قرار داده‌اند، حضرت فرمود: قومی که ولایت آنها و حکومت آنها را زن بدست بگیرد، آن قوم رستگار نمی‌گردند.» و لذا دیدیم که سلطنت و حکومتشان زود از هم پاشید.

این حدیث، در جمیع نُسخ «صحیح بخاری» قدیم و جدید، و در جمیع شروح آن، مثل: «إرشاد الساری» و «عمدة القاری» موجود است.

نسائی در «سنن» به سند دیگر در کتاب قضاء از ابی بکره با این عبارت نقل می‌کند: قَالَ: عَصَمَنِي اللَّهُ بِشَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ

۱ - بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۳ - واقفی، محمد بن عمر، المغازی، ص ۶۰ - مروزی، نعیم بن حماد، کتاب الفتن، ج ۴، ص ۱۵۴

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَءَالِيهِ] وَ سَلَّمَ لَنَا هَلَكَ كَسْرَى؛ قَالَ: مَنْ اسْتَخْلَفُوا؟
قَالُوا: بِنْتُهُ. پیغمبر پرسیدند: حال که پادشاه ایران (کسری) هلاک شده
است، چه کسی را خلیفه او قرار داده‌اند؟ گفتند: دخترش را؛ قَالَ: لَنْ
يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ. ۱

همچنین این روایت را ترمذی به عین روایت نسائی نقل
می‌کند، ولیکن در ذیلش ابوبکره می‌گوید: چون عائشه حرکت کرد
و قصد آمدن به سوی بصره را داشت، من بخاطر آوردم قول رسول
اللَّهِ ﷺ را، «فَعَصَمَنِي اللَّهُ بِهِ». خداوند به همان کلمه‌ای که از پیغمبر
شنیدم مرا حفظ کرد؛ و من خود را آلوده به جنگ با امیرالمؤمنین
علیه السلام نکردم. ترمذی می‌گوید: این حدیث، حدیث حسن و
صحیحی است. «قال أبو عيسى: هذا حديث حسن صحيح» ۲.

این کلام حقی که از پیغمبر اکرم ﷺ روایت شده است، به
عبارات مختلف آمده است: در **تحف العقول** آمده است: «وَقَدْ
وَرَدَ أَيْضًا: وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَءَالِيهِ: لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ أَسَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى
امْرَأَةٍ» ۳. ولیکن در **بحار** از **تحف العقول** لفظ «أَسَدُوا» را به «أَسَدُوا»
آورده است: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ أَسَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى امْرَأَةٍ» ۴. «هرگز رستگار
نمی‌گردند قومی که امور خود را به زن سپردند.» ابن اثیر در
نهایه در ماده قِيمَ گوید: «مَا أَفْلَحَ قَوْمٌ قِيمَهُمْ امْرَأَةٌ» ۵ حاج ملا احمد
نراقی با این عبارت آورده است: «لَا يَصْلِحُ قَوْمٌ وَلَتْهُمْ امْرَأَةٌ» ۶. شیخ

۱ - نسائی، ابوعبدالرحمن احمد بن علی شعیب، سنن نسائی، ج ۸، کتاب آداب
القضاة، ص ۲۲۷

۲ - ترمذی، ابوعیسی محمد بن عیسی، سنن ترمذی، ج ۴، باب ۷۵ از کتاب فتن،
ص ۵۲۷ و ۵۲۸

۳ - ابومحمد الحسن الحرائی، تحف العقول، ص ۳۵

۴ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار ترجمه موسوی همدانی،
ج ۷۷، ص ۱۳۸

۵ - ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۴، ص ۱۳۵

۶ - نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۲، کتاب
القضاء، ص ۵۱۹

محمد حسن صاحب جواهر، در جواهر به این عبارت آورده است: «لَا يُقْلِحُ قَوْمٌ وَلَيْتَهُمْ امْرَأَةٌ»^۱. ابن اثیر در تعلیقه نهایی از هروی و لسان العرب به این عبارت آورده است: «مَا أَفْلَحَ قَوْمٌ قِيمَتَهُمْ امْرَأَةٌ»^۲ به هر حال، این حدیث، هم مشهور است و هم مستفیض، که علماء، چه شیعه و چه سنی، در کتب خود (از تفسیر و تاریخ و سیره) این عبارت را از پیغمبر نقل کرده‌اند؛ و بزرگان از فقهاء در کتب فقهیه خود آورده‌اند؛ و در بسیاری از مواضع بدان استشهاد می‌کنند. و در هر جا بحث از ریاست و ولایت به میان می‌آید، این روایت، اولین روایتی است که به چشم می‌خورد و به این روایت همه استشهاد می‌کنند که: زن نمی‌تواند زمامدار امری نسبت به جماعتی بشود، بدلیل اینکه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین فرمود. بنابراین، شهرت عظیم مُحَقِّق که بالغ است به حدّ إجماع، إيجاب می‌کند که این روایت را جزو روایات مقبوله قرار بدهیم و طبق آن عمل کنیم.

برخی استدلال کرده‌اند به اینکه: حدیث، حکومت مستقل زنان را شامل می‌شود، مانند حکومت شاهنشاهی ایران در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که شاه به تنهایی تصمیم می‌گرفت و این با حکومت‌های امروزی که دارای سه قوه مستقل بوده و شورایی تصمیم می‌گیرند متفاوت بوده است.^۳ در جایی دیگر آمده است: «اگر در سرزمین فارس کارها بر اساس شورا انجام می‌شد و رئیس حکومت زنی بود که امور نظامی را در اختیار فرماندهان توانمند می‌گذاشت و آنها امور مربوطه را انجام می‌دادند حتماً پیامبر به گونه‌ای دیگر اوضاع جاری را توصیف می‌کرد و...»^۴

در پاسخ باید گفت که خصوصیت زمان یا مکان صدور حدیث

۱ - صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام، کتاب القضاء، ص ۲

۲ - ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث والأثر، ج ۴، ص ۱۳۵

۳ - شمس الدین، محمد مهدی، أهلیة المراه لتولی السلطه، ص ۸۴

۴ - غزالی، شیخ محمد، السنه النبویه بین اهل الفقه و اهل الحدیث؛ ص ۴۹

سبب از بین رفتن عمومیت حکم در آن روایات نمی‌شود؛ بلکه عبارت «لن یفلح قوم ولوا امرهم امراً» ثبوت و دوام همیشگی این حکم را می‌رساند؛ چون از یک سو نکره در سیاق نفی مفید عموم است و از سوی دیگر واژه «لن» برای همیشگی بودن دلالت می‌کند. از این رو عام بودن احادیث روشن است و مناقشه در دلالت روایات بر حرمت بی‌جاست. بنابراین می‌توان به این روایات برای اثبات حرمت ولایت زنان و بطلان آن استدلال کرد. ولی قدر متیقن از این روایات بلکه مفهوم عبارت «ولوا امرهم امراً» و «ملکوا امرهم امراً» و «ملکتهم امراً» همان ولایت عام است. اما نفی ولایت‌های فرعی منشعب شده از ولایت عام و همچنین قضاوت از این روایات فهمیده نمی‌شود.

شماری نیز گفته‌اند معنای عدم فلاح، منافاتی با جواز شرعی آن ندارد: «والتعبیر بلا یفلح لاینافی الجواز»^۱ به تعبیر روشن‌تر، در بسیاری از موارد حکومت زنان همراه با عدم رستگاری است، اما خلاف شرع نیست و ممنوعیت حکم وضعی و تصرف آنان را نمی‌رساند. در مواردی ممکن است رستگاری را در پی داشته باشد.

برخی منتقدان نیز گفته‌اند: سند آن مرسله است، چون در منابع شیعه نیامده و نقل متفاوت آن دلیل دیگری بر ضعف آن است.^۲ ادعای این که شهرت، ضعف سند آن را جبران می‌کند، درست نیست؛ زیرا گفته‌اند: شهرت عملی باعث جبران ضعف سند می‌شود، اما ممکن است در این مورد، کسانی که مخالف ولایت زنان بوده‌اند به آیات قرآن استناد کرده باشند و دلیل آنان این روایت نباشد. افزون بر این که نقل‌های متفاوتی از آن در دست داریم؛ در مَثَل در نقلی از احمد آمده است: «لَا يُفْلِحُ قَوْمٌ

۱- موسوی خوانساری، احمد، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، ج ۶، ص ۷

۲- شمس الدین، محمد مهدی، أهلیة المرآة لتولی السلطه، ص ۸۱

أَسَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى امْرَأَةٍ^۱ و مشابه آن در منابع شیعه، بدون سند،^۲ از ابوبکره آمده است.

● روایات اختصاص قضاوت به مردان

روایاتی هستند که قضاوت را مختص مردان می‌دانند مانند: معتبره‌ی ابی خدیجه سالم بن مکرم جمال، وی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «ایاکم ان یحاکم بعضکم بعضاً الی اهل الجور وولکن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئاً من قضایانا فاجعلوه بینکم فانی قد جعلته قاضياً فتحاكموا الیه».^۳ کیفیت استدلال به این دسته از روایات آن است که دستور رجوع به قضات، به طور مطلق صادر نشده است، بلکه مقید به قضات مرد شده است، در حالی که امام علیه السلام به راحتی می‌توانست از کلمه رجل استفاده نکند و به جای آن، مثلاً بفرماید: «انظروا من کان منکم یعلم شیئاً من قضایانا...» تا با اطلاق خودش، هم مردان را شامل شود و هم زنان را.

اشکال: در اشکال بر این استدلال، ضمن پذیرش سند روایت، گفته شده است: سند این روایت، صحیح است ولی هیچ بخشی از روایت جز عبارت «رجل منکم» بر ممنوعیت قضاوت برای زن دلالت ندارد. این واژه در لغت عرب از باب تغلیب به طور یکسان بر زن و مرد اطلاق می‌شود. بنابراین، عبارت «رجل منکم» در این روایت به معنای «احدکم» (یکی از شما) است. این مسئله مربوط به لغت است و هرگز از آن، ممنوعیت قضاوت برای زنان از دیدگاه فقهی استفاده نمی‌شود.^۴

۱ - احمد بن حنبل بن هلال بن اسد شیبانی، مسند احمد، ج ۷، ص ۳۲۶، ح ۲۰۴۹۹

۲ - ابومحمد الحسن الحرانی، تحف العقول، ص ۳۵ و مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۳۸

۳ - ابن بابویه، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲؛ کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۷، ص ۴۱۲

۴ - آصفی، محمد مهدی، الاجتهاد و التقليد و سلطات الفقیه و صلاحیاته، ص ۷۹

نقد و بررسی: همان طور که در بیان اشکال آمده است، کلمه رجل گاهی از باب تغلیب در معنای اعم از زن و مرد به کار می‌رود، ولی نکته اینجاست که تغلیب، مجاز است و مجاز فقط با وجود دلیل (قرینه) پذیرفته می‌شود. در موضوع مورد بحث، نه تنها قرینه‌ای برای این تجوُّز (مجازگویی) وجود ندارد، بلکه قرائنی برخلاف آن موجود است؛ مانند:

۱. تناسب قضاوت با روحیه مردان و عدم تناسب آن با روحیه زنان؛
 ۲. عدم تصدی منصب قضا توسط زنان، در طول تاریخ اسلام (حتی زنانی که در مقام رفیع علمی و عدالت و تقوای آنان شکی وجود نداشت، همچون حضرت زهرا و حضرت زینب علیهما السلام)؛

۳. وجود روایات متعددی (ولو اینکه برخی از آنها سند قوی ندارند)، مبنی بر عدم جواز تصدی این منصب توسط زنان و یا عدم صلاحیت آنان برای این کار.

با وجود چنین قرائنی هیچگاه نمی‌توان احتمال تغلیب در روایات مورد استناد را پذیرفت، بلکه بالاتر از این باید گفت: در واقع، این قرائن باعث شکل‌گیری جوّ تشریعی خاصی می‌شود که حتی اگر روایتی با الفاظ مطلق در مورد قاضی یا حاکم صادر شده باشد (همچون تعبیر «من کان منکم» در مقبوله عمر بن حنظله)، انصراف به مردان پیدا می‌کند، تا چه رسد به اینکه در روایت لفظ «رجل» آمده باشد که معنای حقیقی آن اختصاص به مردان دارد و شامل زن نمی‌شود، مگر با وجود دلیل.

● روایات ممنوعیت اطاعت از زنان

روایاتی که اطاعت کردن از زنان را نهی می‌کند، مانند حدیثی که عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت به نقل از پدران معصومش فرمود: مردی از همسران خود به نزد امیرالمومنین علیه السلام شکایت کرد. پس علی علیه السلام به ایراد

خطابه‌ای پرداخت و در ضمن آن فرمود: «معاشر الناس لاتطیعوا النساء علی حال...»؛ ای مردم! در هیچ حال زنان را اطاعت نکنید... در روایت دیگری آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروی و اطاعت از زن را باعث پشیمانی دانستند: «طاعه المرأه ندامه».^۲ سند این روایات معتبر است و دلالت آنها هم واضح و روشن است؛ زیرا نکره «حالی» در سیاق نهی «لا تطیعوا»، از الفاظ عموم است و مدلول آن، عدم جواز اطاعت از زنان در هر حالی است.

اشکال اول: در اشکال بر استدلال به حدیث اول (از دو حدیث پیش گفته)، باید گفت این روایت با این فراگیری و گستردگی (از هیچ زنی در هیچ امری فرمان نبرید...)، زمینه اجرا ندارد؛ زیرا اگر این معنا را بپذیریم، زنان باید از بسیاری امور اداری، اجتماعی و خانوادگی باز داشته شوند که پایبندی به آن دشوار خواهد بود و هیچ فقهی چنین فتوایی نداده است... منع کلی بودن، حدیث را از عموم به اجمال سوق می‌دهد.

نقد و بررسی: این بیان که «اگر این معنا را بپذیریم، زنان باید از بسیاری امور اداری، اجتماعی و خانوادگی باز داشته شوند» صحیح نیست؛ زیرا، روایت ناظر به نهی از مداخله زنان در امور مختلف نیست تا چنان لازمه فاسدی به دنبال داشته باشد، بلکه ناظر به نهی از اطاعت از زنان است. بنابراین، معنای روایت آن است که زنان نباید امر و نهی در امور مختلف را بر عهده داشته باشند و امر و نهی یعنی اعمال ولایت. پس مطابق روایت، زنان در هیچ امری نباید عهده دار اعمال ولایت باشند و این هم چیزی نیست که مخالف فتوای فقها باشد، ولی اصل مشارکت زنان در امور مختلف اداری، اجتماعی، خانوادگی و... با رعایت موازین اسلامی، بدون آنکه اعمال ولایت در آن امور را بر عهده داشته باشند، هیچگونه منعی ندارد.

۱ - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۴، ب ۵، ح ۱

۲ - نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۲

اشکال دوم: اشکال دیگری که بر استدلال به حدیث اول مطرح شده است، ادعای انصراف این حدیث از مواردی است که یک زن در مقام قضاوت یا حکومت، مردم را به اجرای فرمان‌های الهی دعوت کند. به این بیان که جمله ی «لا تطیعوا النساء علی حال»، به اموری انصراف دارد که زنان بر اساس فکر و رأی خود و با انگیزه‌های نفسانی، مردان را به فرمانبرداری فرا خوانند.^۱

نقد و بررسی: اولاً. اگر بیان پیش گفته در تفسیر روایت پذیرفته شود، آنگاه اختصاص روایت به زنان، لغو بلکه ناصواب خواهد بود؛ زیرا اگر یک مرد نیز بر اساس فکر و رأی خود بدون آنکه بیان کننده احکام الهی باشد و فقط بر پایه انگیزه‌های نفسانی، زنان و یا مردان دیگر را به فرمانبرداری فراخواند، اطاعتش بدون شک جایز نیست، در حالی که روایت، نهی از اطاعت را فقط درباره زنان بیان کرده و فرموده است: «لا تطیعوا النساء علی حال». آیا از یک فرد معمولی نیز می‌توان انتظار داشت که چنین منظور عامی را با چنین عبارت خاصی بیان کند، تا چه رسد به امیر المؤمنین علیه السلام که امیر کلام است و سلطان فصاحت و بلاغت؟! دوم اینکه در جایی که یک شخص به عنوان قاضی یا حاکم، حکمی صادر می‌کند، از آنجا که صدور حکم پس از تشخیص موضوع صورت می‌گیرد، اطاعت از این حکم در واقع فقط اطاعت از دستور الهی نیست، بلکه اطاعت از دستور کلی الهی پس از تطبیق آن بر یک موضوع مشخص است که توسط قاضی صورت گرفته است و از آنجا که قاضی درباره تشخیص موضوع ولایت دارد، هیچ یک از اصحاب دعوی و حتی اشخاص ثالث نمی‌توانند تشخیص موضوعی قاضی را نپذیرند و فقط حکم کلی شرعی را قبول کنند و اصولاً صرف پذیرش حکم کلی در این گونه موارد، منشأ اثر نیست، بلکه تمام اثر ناشی از مترتب دانستن حکم بر یک موضوع خاص

۱ - واثقی راد، محمدحسین، سیره معصومین علیهم السلام، ص ۱۹۲

است و این نیز همان کاری است که توسط قاضی یا حاکم، از طریق تشخیص حکم کلی شرعی و سپس موضوع معین خارجی و آنگاه دستور به اجرای حکم مزبور در خصوص موضوع مورد نظر انجام می‌شود.^۱

● روایات نقصان عقل زنان

روایاتی که بیان‌گر ناتمامی عقل زنان هستند، بسیارند. اما دو نقل از همه بیش‌تر مطرح است، یکی در منابع شیعی و دیگری در منابع اهل سنت که به گونه‌ای همانندند و از کمبود عقل و ایمان زنان سخن می‌گویند.

۱- از رسول خدا روایتی نقل شده است که در منابع اهل سنت، از جمله صحیح بخاری آمده است. بخاری این حدیث را در سه مورد و در سه باب نقل کرده است: در کتاب **حیض**^۲ و کتاب **زکات** به طور کامل^۳ و در کتاب **شهادت**^۴ این نقل‌ها یک روایت است که سه تن از صحابه، با تفاوت‌هایی اندک نقل کرده‌اند. در منابع معتبر دیگر اهل سنت به نقل از افراد دیگر نیز ذکر شده است. بخاری آن را از ابو سعید خدری نقل کرده است. مسلم از عبد الله بن عمر^۵ بیهقی نیز در شعب الایمان با دو سند از عبد الله بن عمر^۶ حاکم از عبد الله بن مسعود که زنش در این واقعه نقشی داشته است و ذهبی نقل وی را به شرط نقل بخاری و مسلم صحیح دانسته است.^۷ در این روایت که از نظر سند

۱ - اریسطا، محمد جواد، ولایت زن، فصلنامه فقه و حقوق، شمار ۱۸، ص ۱۲۳
 ۲ - بخاری، ابو عبد الله محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، کتاب الحائض باب ترک الحائض الصوم، ج ۱، ص ۹۰، ح ۳۰۴
 ۳ - همان، باب الزکات علی الاقارب، ج ۱، ص ۱۵۴، ح ۱۴۶۲
 ۴ - همان، باب شهادة النساء، ج ۳، ص ۲۰۶، ح ۲۶۵۸
 ۵ - نیشابوری، ابوالحسن مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۱ ص ۶۱، ح ۲۵۰
 ۶ - بیهقی، احمد بن حسین، شعب الایمان، ج ۱ ص ۶۱؛ و ج ۴، ص ۲۹۷
 ۷ - حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین للحاکم، با تلخیص ذهبی، ج ۴، ص ۶۴۵

نزد عامه صحیح است، پیامبر بعد از نماز عید، به جمعی از زنان برخورد، به آنان توصیه کرد: صدقه بدهند؛ زیرا بیش تر اهل جهنم را زنان تشکیل می دهند!

آنان پرسیدند: به چه علت؟ حضرت این گونه به آنان پاسخ داد: «تَكْفُرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلِ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلْبِ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ. قُلْنَ: وَمَا نُقْصَانُ دِينِنَا وَعَقْلِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ. قُلْنَ: بَلَى. قَالَ: فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا. أَلَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تَصُمْ. قُلْنَ: بَلَى. قَالَ: فَذَلِكَ مِنْ نُقْصَانِ دِينِهَا»^۱

زنان دیگران را زیاد لعن می کنند و نسبت به همسر و تلاش های وی کفر می ورزند. من ندیدم ناقص عقلان و ناقص دینانی که برابند عقل مردان هوشمند و قاطع را جز شما زنان. زنان گفتند: ای رسول خدا نقصان عقل و دین ما چیست؟ فرمود: آیا گواهی هر زن مانند نصف گواهی مرد نیست؟ گفتند: آری.

فرمود: این از نقصان عقل آنان است. فرمود: آیا زمانی که زنان دچار عادت ماهیانه (حیض) شوند ترک نماز و روزه نمی کنند؟ گفتند: چرا؟ فرمود: این از کاستی دین آنان است.

به این روایت استدلال کرده اند: چون بنابر فرموده رسول خدا، زنان از نظر عقلی و دینی کمبود دارند، پس نمی توانند مقام ولایت را دارا باشند، مقامی که نیاز به هوش و ذکاوت بسیار بالا دارد.

این حدیث، اشاره به آیه قرآن دارد که می فرماید: «اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى»^۲. برای گواهی،

۱ - بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، کتاب الحائض باب

ترک الحائض الصوم، ج ۱ ص ۹۰، ح ۳۰۴

۲ - **سوره بقره**، آیه ۲۸۲.

به جای یک مرد، دو زن باشد که اگر یکی فراموش کرد، دیگری به یاد او بیاورد. به این آیه شریفه و روایت یاد شده، فقها، برای نفی ولایت و قضاوت زنان در کتابهای فقهی خود استناد کرده‌اند.

۲- در نهج البلاغه، دو فراز از سخنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که حضرت، زنان را کم خرد خوانده است.

الف. در خطبه هشتاد می‌فرماید: «مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ، نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ، نَوَاقِصُ الْعُقُولِ، فَأَمَّا نَقْصَانُ إِيْمَانِهِنَّ فَمُعْوَدُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ فِي أَيَّامِ حَيْضِهِنَّ، وَأَمَّا نَقْصَانُ عَقُولِهِنَّ فَسَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَسَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ، وَأَمَّا نَقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِيثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِيثِ الرِّجَالِ. فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَظْمَعَنَّ فِي الْمُنْكَرِ»^۱ مردم! ایمان زنان ناتمام است، بهره آنان ناتمام، خرد ایشان ناتمام. نشانه ناتمامی ایمان، معذور بودنشان از نماز و روزه است - به هنگام عادتشان - و نقصان بهره ایشان، نصف بودن سهم آنان از میراث است، نسبت به سهم مردان و نشانه ناتمامی خرد آنان این بُود که گواهی دوزن چون گواهی یک مرد به حساب رود. پس از زنان بد پرهیزید و خود را از نیکان‌شان واپایید و تا در کار زشت طمع نکنند، در کار نیک از آنان اطاعت ننمایید.

ب: سفارش حضرت، به سپاهیان خود در چگونگی رفتار با زنان ناسزاگو: «ولا تهيجوا النساء بأذى وإن شتمن أعراضكم وسببن أمركم، فانهن ضعيفات القوى والانفس والعقول»^۲ زنان را با زدن بر مینگیزانید، هرچند آبروی شما را بریزند، یا امیران‌تان را دشنام گویند، که توان زنان اندک است و جان‌شان ناتوان و خردشان دستخوش نقصان. پاسخ این روایت را بسیاری نقل و فقها در کتابهای فقهی خود مطرح کرده‌اند، و فقیهان این روایات را غیر قابل انکار دانسته

۱- نهج البلاغه، خطبه هشتاد، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی

۲- همان، نامه ۱۴. «فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَى وَالْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ»

و مخالفان ولایت زنان گفته‌اند: با توجه به سخنان رسول خدا ﷺ و علی علیه السلام درباره زنان نمی‌توان آنان را در پست‌های مدیریتی و ولایی جامعه برگمارد.

از این استناد و برداشت، پاسخ‌هایی داده شده که یادآور می‌شویم.

۱. دو روایت حضرت علی علیه السلام با نقل‌های مختلفی ارائه شده

است. نقل نهج البلاغه مرسل است و منابع دیگر آن سند ندارند. نقل اهل سنت نیز برای شیعه در حد سند صحیح اعتبار ندارد.

۲. سخن پیامبر ﷺ درباره زنان بیان‌گر ناتوانی آنان نیست.

حضرت با این که زنان را در عقل ناتمام دانسته، اما خطاب به زنان می‌فرماید شما بر مردان دارای عقل خالص (لُب) غالب می‌شوید.

یعنی حضرت به توانایی‌هایی نظر دارد که در زنان وجود دارند و این توانایی‌ها خردمندترین مردان را تحت سلطه قرار می‌دهند.

۳. جنبه احساسی و عاطفی زنان، بسیار بالاست و چه بسا در مواردی، این جنبه بر جنبه و جهت خردورزی آنان غلبه کند. به

همین جهت حضرت علی علیه السلام به نیروهای نظامی خود سفارش می‌کند در برابر احساسات تأثر بر انگیز زنان، بازتاب نشان

ندهند. زنان مانند هر کس دیگر می‌دانند هر کس به جنگ برود، می‌کشد یا کشته می‌شود و باید پاسخ‌گوی عمل خود باشد. اما

وقتی که با کشته خود روبه رو می‌شوند، سخنانی بر زبان می‌آورند که نادرست و غیر مناسب است. امام علی علیه السلام بیان می‌کند این

غلبه احساسات زنان باعث نشود که نیروهای نظامی نسبت به سخنان زنان بازتاب نشان دهند، زیرا آنان در چنین مواردی، به

نقش کشته شدگان در جنگ کاری ندارند و احساساتشان بر خردشان غلبه می‌کند.

علی علیه السلام خود در پایان جنگ جمل شاهد چنین صحنه‌ای بود. صفیه، دختر حارث، زن عبد الله بن خلف خزاعی به علی

گفت: «ای قاتل دوستان و متفرق‌کننده جماعتها!». علی علیه السلام

در پاسخ وی فرمود: «انی لا الومک ان تبغضینی یا صفیه و قد قتلت جدک یوم بدر و عمک یوم احد و زوجک الآن و لو کنت قاتل الاحبة لقتلت من فی هذه البيوت فتفتش فکان فیها مروان و عبدالله بن زبیر»^۱ من تو را سرزنش نمی‌کنم؛ زیرا جدت را در روز بدر و عمویت را در روز احد و همسرت را اکنون کشته‌ام. من اگر کشنده دوستان بودم، تمام کسانی را که به این خانه‌ها پناه برده‌اند می‌کشتم. تفتیش کردند دیدند عبد الله بن زبیر و مروان در آن خانه‌ها هستند.

۴. راجع به سخن امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌توان گفت چون پس از جنگ جمل ایراد شده حضرت نخواستند از ام‌المؤمنین عایشه به بدی یاد کنند و همان گونه که ذکر شد، حضرت وی را با احترام کامل همراه چهل زن به مدینه فرستاد. این جا در انتقاد از وی می‌گوید: او مانند دیگر زنان، دارای کاستی‌هایی است که تصمیم وی برای جنگ با خلیفه و جنگ با جانشین پیامبر، برخاسته از این کاستی‌هاست که در سرشت تمام زنان وجود دارد. و این خود، احکام خاصی را در شرع و تکالیف مهمی را از آنان برداشته است: جهاد بر آنان واجب نیست، در ایام خاص، نماز و روزه از آنان برداشته شده است و... بنابراین، باید از پیروی نیکان آنان در کار نیک هم پرهیز کرد تا انسان گرفتار غفلت نشود.

پیروی مردم از عایشه برخاسته از بی‌بصیرتی بود و بی‌توجهی آنان به احکام دین و سفارش‌های رسول گرامی اسلام درباره جایگاه زنان و ظرفیت آنان. به همین علت حضرت در مورد دیگر فرمود: «واما فلانة فأدرکها رأی النساء وِضغن غلا فی صدرها کِیرَجَلِ القین»^۲ اما آن زن [عایشه] اندیشه زنانه بر او دست یافت و در سینه‌اش کینه، چون کوره آهنگری بتافت.

۱- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۶۲

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶

هدف حضرت این بود که دوباره مردمان گرفتار چنین مشکلی نشوند. بدیهی است وقتی می‌فرماید: از نیکان آنان در معروف پیروی نکنید، یعنی از زنانی که اندیشه زنانه بر آنان دست یافته و چیره گشته؛ اما نظر آنان که بر اساس خرد، دین و مذهب می‌اندیشند و اندیشه و رأی‌شان زنانه نیست بی‌گمان محترم است.^۱ زنان برابر آموزه‌های وحیانی و قرآنی حق امر به معروف و نهی از منکر دارند. و اگر سخن حضرت را حمل بر این بکنیم که امر آنان را در معروف نباید پیروی کنیم و نهی آنان را از منکر نباید به کار بندیم، سخن حضرت را در برابر قرآن و آموزه‌های وحیانی قرار داده‌ایم.

۵. حضرت در این جا نمی‌خواهد بگوید: در آفرینش عقل زنان کم‌تر از عقل مردان است. یعنی ساختار وجودی آنان به گونه‌ای است که عقل‌شان ناتمام است، بلکه منظور حضرت عقل اکتسابی و تجربی است که در اکثر زنان کم‌تر است. در آیه قرآن، تعبیر به نقص عقل زن نشده است، بلکه بیان شده اگر یکی فراموش کرد دیگری به یادش بیاورد؛ چون زنان به کار داد و ستد و قرض و امثال آن نمی‌پرداختند، در متن جامعه حضور نداشتند و به خاطر نداشتن حشر و نشر گسترده و آشنا نبودن با شگردها و... در چنین مواردی ممکن بود جزئیات تأثیر گذار را از یاد ببرند، و یا فریب بخورند؛ لذا گواهی دیگری ضمیمه می‌شود و این ربطی به بی‌عقلی و ناتوانی ذاتی و هوش زنان ندارد.

زنان در مواردی که تخصص دارند و به آنان مربوط است، می‌توانند گواهی بدهند. در چنین مواردی گواهی یک زن حتی، قابل پذیرش است.^۲ این نکته نشان می‌دهد سطح آگاهی و توان

۱ - شمس الدین، محمد مهدی، أهلیة المراه لتولی السلطه، ص ۱۰۲
 ۲ - نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، صص ۴۲۴-۴۲۵

مندی زنان در احکام صادره از طرف شرع نقش داشته و دارد. **یادآوری:** به بیانی دیگر نیز می‌توان از سخن حضرت پرده برداشت و آن را روشن کرد: حضرت عقل را دو گونه می‌داند عقل طبیعی و عقل اکتسابی. سخنان حضرت در این باره با تعبیرهای گوناگون نقل شده است.

الف. «الْعَقْلُ عَقْلَانِ عَقْلُ الطَّبِيعِ وَ عَقْلُ التَّجْرِبَةِ وَ كِلَاهُمَا يُؤَدِّي إِلَى الْمَنْفَعَةِ»^۱ عقل دو گونه است: عقل طبیعی و عقل تجربی و اکتسابی و هر دو به سود راه می‌برند.

در سخنی دیگر، در نامه‌ای به امام حسن، عقل را به استفاده از تجربه‌ها تعریف می‌کند و می‌فرماید: «وَ الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ وَ خَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ»^۲ عقل، حفظ تجربه هاست و بهترین تجربه آن است که باعث عبرت و وعظ تو بشود. و در سخنی دیگر حفظ تجربه را اصل و رأس خرد می‌شمارد: «حفظ التجارب رأس العقل»^۳ در نامه خود به ابوموسی، شقی را کسی می‌داند که از سود خرد و تجربه بهره نبرد. «فان الشقی من حرم نفع ما اوتی من العقل والتجربه»^۴ ابن ابی‌الحدید در شرح سخن حضرت، که عقل حفظ تجربه هاست، می‌نویسد: بر اساس همین سخن حضرت، دانشمندان و متکلمان عقل را به دو قسم غریزی و اکتسابی تقسیم کرده‌اند.^۵

ب. شعری از حضرت علی علیه السلام نقل شده که در آن، حضرت عقل را به دو قسم مطبوع و مسموع تقسیم کرده است. راجب در مفردات، در آغاز تعریف عقل می‌نویسد: یک وقت عقل گفته می‌شود و منظور قوه‌ای است که آماده شده برای

۱ - مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶

۲ - نهج البلاغه، ص ۴۰۲

۳ - آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ص ۴۴۴، ش ۱۰۱۴

۴ - نهج البلاغه، نامه ۷۸. فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حَرَّمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِبَةِ

۵ - ابن ابی‌الحدید، عبد الحمید بن هبیه الله، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶ ص ۱۰۲

دریافت دانش و گاهی عقل گفته می‌شود به دانشی که با این قوه عقلی آن را به دست آورده است و به همین جهت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «رَأَيْتَ الْعَقْلَ عَقْلَيْنِ: فَمَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ فَلَا يَنْفَعُ مَسْمُوعٌ، إِذَا لَعِيَكَ مَطْبُوعٌ كَمَا لَا تَنْفَعُ الشَّمْسُ، وَضَوْءُ الْعَيْنِ مَسْمُوعٌ»^۱. عقل را دیدی که دو گونه است: عقل مطبوع (غریزی) و مسموع (شنیدنی و اکتسابی)، عقل شنیدنی بدون عقل طبیعی فایده‌ای ندارد، همان گونه که بدون خورشید امکان استفاده از نور چشم نیست.

به جهت اهمیت این اشعار، در کتابهای لغت به آن توجه شده است.^۲ و فیلسوفان نیز آن را مورد توجه قرار داده‌اند^۳ و در کتاب‌های اخلاقی نیز آمده است. و در کتابهای حدیثی و اصولی نیز نقل شده است.^۴

بنابراین، وقتی حضرت از کاستی عقل زنان سخن می‌گوید، منظور عقل اکتسابی است که زنان، با توجه به اوضاع اجتماعی و فرهنگی، دچار آن شده‌اند. و زمانی که بتوانند این کاستی را جبران کنند، می‌توانند در مناصب مناسب، با توجه به توانمندی خود به کار مشغول شوند.

● روایات نفی‌کننده ولایت زنان

در این بخش به سه نمونه از روایاتی می‌پردازیم که خاص ولایت و قضاوت زنان است و آن را از زنان نفی و آنان را شایسته برای این کارها نمی‌دانند:

۱ - راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، ص ۵۷۷

۲ - طریحی؛ شیخ فخرالدین مجمع البحرین، ج ۱ ص ۳۵۳، ۶ جلدی؛ مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۵، ص ۵۰۴

۳ - سزواری، ملاهادی بن مهدی، اسرار الحکم فی المفتح و المختتم، ص ۶۴۰

۴ - فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، الوافی؛ ج ۱، ص ۵۵؛ فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، الشافی فی العقائد و الأخلاق و الأحکام؛ ج ۱، ص ۳۹

۱. امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ وَلَا أَذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ وَلَا عِيَادَةٌ مَرِيضٍ وَلَا آتِبَاعُ جَنَازَةٍ وَلَا هِرْوَلَةٌ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَلَا اسْتِلامُ الْحَجَرِ وَلَا حَلْقٌ وَلَا تَوَلَّى الْقَضَاءِ وَلَا تُسْتَشَارُ وَلَا تَذْبَحُ إِلَّا عِنْدَ الضَّرُورَةِ وَلَا تَجْهَرُ بِالتَّلْبِيَةِ وَلَا تُقِيمُ عِنْدَ قَبْرِ...»^۱ یا علی! زنان جمعه و جماعت، و آذان و اقامه و عیادت بیماران، و تشییع جنازه، و هروله میان صفا و مروه، و دست زدن بر حجر الأسود، و تراشیدن سر ندارند، و تصدّی منصب قضا را بر عهده ندارند، و ایشان مورد مشورت واقع نمی‌شوند، و جز به هنگام ضرورت، ذبح نمی‌کنند، و آواز خود را به تلبیه بر نمی‌آورند، و در کنار قبری اقامت نمی‌کنند...

این حدیث از جهت سند، قابل قبول نیست و در ردیف روایات صحیح‌السند قرار نمی‌گیرد. نکته مهم این که در این حدیث، مواردی ذکر شده که مکروه است و برخی نیز برای نفی وجوب است، مانند شرکت زنان در نماز جمعه. برخی نفی استحباب است، مانند استلام حجر که بر مردان مستحب است و بر زنان خیر. یا هروله برای مردان در سعی مستحب است و برای زنان استحباب ندارد و تراشیدن مو برای زنان در حج حرام است. بنابراین، از این حدیث نمی‌توان حرمت قضاوت را برای زنان اثبات کرد.

مجلسی اول، در شرح خود بر من لا یحضره الفقیه، در توضیح این فراز از حدیث که زنان قضاوت را به عهده نمی‌گیرند، می‌نویسد: ممکن است که این حکم مربوط به قاضی منصوب باشد؛ اما در قاضی غیر منصوب از طرف امام، قضاوت زن دانشمند برای زنان و یا مردان محرم اشکالی ندارد: «و لا تولى القضاء كما ذكره الأصحاب في أنه يشترط في القاضى أن يكون رجلا، و الظاهر أنه في المنصوب الخاص، فلو كانت عالمة و قضت بين النساء أو الرجال المحارم

۱ - ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۴

فالظاهر عدم البأس، و یحتمل التعمیم و هو أحوط»^۱ و نباید زن، مسؤول قضاوت باشد آن گونه که اصحاب ذکر کرده اند در این که شرط است قاضی مرد باشد. و ظاهر این است منظور قاضی منصوب خاص از طرف امام است. پس اگر یک زنی عالم باشد و بین زنان قضاوت کند، یا بین مردان محرم خود، ظاهراً اشکال ندارد. و احتمال دارد این شرط را عام دانسته و در تمام موارد قائل به جواز قضاوت زن بود (برای مردان محرم و نامحرم) و این با احتیاط همراه است.

یا نه منظور وی از تعمیم، تعمیم در عدم جواز قضاوت زن است که منحصر به قاضی منصوب خاص نیست و قاضی غیر منصوب خاص را نیز شامل می شود. در این جا به چند نکته اشاره می کنیم.

الف. منظور از قاضی منصوب مخصوص، قاضی است که از طرف امام معصوم نصب شده باشد، مانند شریح در کوفه، مالک اشتر در مصر و ابواسود در بصره. منصوب خاص در برابر منصوب عام است که نصب فقهاء از طرف امام، به نصب عام است، همان گونه که مجلسی اول در موردی دیگر، از این تعبیر استفاده کرده است^۲ و دیگر فقها نیز چنین نظری دارند. مثلاً، میرداماد در بحث نماز جمعه، که شرط است توسط امام یا منصوب از طرف وی گزارده شود، می نویسد: «و بالجمله لازماً فی الاصحاح لاشتراط صلاة الجمعة بالامام، علیه السلام، او منصوب من قبله، لکن اصحاب القول بالجواز نزلوا الفقيه الجامع لشرائط الحكم، منزلة المنصوب الخاص علی ماتنطبق به اقوالهم جميعاً و توهم خلاف ذلك من سوء التدبراً و ضعف التدرب او نقص التتبع»^۳ دلیلی بر رد کسانی که قائل به جواز برگزاری نماز جمعه در زمان غیبت هستند، نیست. آنان فقیه جامع شرائط حکم را، به

۱ - مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی، روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، ج ۱۲، ص ۱۹۱

۲ - همان، ج ۱۰، ص ۲۱۴، و لا شک فی المنصوب الخاص أما العام كالفقيه

۳ - میرداماد، محمد باقر بن محمد، شارح النجاة و عیون المسائل، ص ۲۲۰

منزله منصوب خاص از طرف امام می‌دانند. آن گونه که تمام اقوال بر آن انطباق دارد و کسی که برخلاف این نظر توهمی داشته باشد، برخواسته از بدی تدبیر یا ضعف مهارت و نقص تتبع اوست.

به نظر می‌رسد قید مخصوص برای بیان همین نکته است. بنابراین، منظور وی، هر قاضی منصوبی از طرف حاکم و ولی شرعی در حکومت نخواهد بود، بلکه شرط مرد بودن قاضی برای منصوب خاص است.

ب. با توجه به نکته اول، به نظر می‌رسد دلیل معتبری برای نفی قضاوت زنان وجود نداشته که مجلسی، قضاوت زنان را برای مطلق زنان جایز دانسته است و روشن است که هدف وی، قاضی تحکیم نبوده است.

ج. از نظر مجلسی، آن چه باعث می‌شود که زنان نتوانند برای عموم قضاوت کنند، منع شرعی قضاوت آنان نیست، بلکه از آن رو نمی‌توانند برای دیگران قضاوت نمایند که صدای آنان را نامحرمان می‌شنوند، یا مجبور به اختلاط با آنان می‌شوند به همین جهت، برای مردان خویشاوند خود می‌توانند داوری کنند. بنابراین، اگر کسی اصل شنیدن صدای زن را بدون شوائب دیگر حرام نداند و یا اختلاط زنان را با مردان با رعایت ضوابط شرعی و در صورتی که باعث فتنه نشود، روا بداند، می‌تواند حکم به جواز قضاوت زن و ولایت محدود وی بدهد.

د. احتیاط، که دو وجه در معنای آن ذکر شد، به عنوان یک احتمال ذکر شده است. در نتیجه، می‌توان گفت: مجلسی اول، جزو کسانی است که قائل به جواز قضاوت زن به صورت محدود برای مردان است و قضاوت او برای تمام زنان، بدون اشکال خواهد بود. به این نکته نیز بد نیست اشاره کنم که وی شاگرد شیخ عبد الله بن حسین تستری، از شاگردان بنام محقق اردبیلی بوده است و ممکن است این اندیشه از طریق تستری،

از اردبیلی به مجلسی اول رسیده باشد که در ادله ممنوع بودن قضاوت زن در مجمع الفائده تردید نموده است.^۱

۲. مشابه این روایات را شیخ صدوق در کتاب خصال، از جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است؛ با این اضافه که بعد از «لاتولی القضاء» آمده است: «ولاتولی الامارة».^۲

این روایت نیز مانند روایت پیشین از جهت سند و دلالت دارای اشکال است و بر ادعای مطرح شده دلالت ندارد.

۳. «وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: كُلُّ امْرَأَةٍ تَدْبِرُهُ امْرَأَةٌ فَهُوَ مَلْعُونٌ»^۳ هر مردی که تدبیر کاروی رازنی به عهده بگیرد، پس او ملعون است. با توجه به این روایت زنان نمی‌توانند تدبیر اموری را در دست بگیرند که زیر دست آنان مرد باشد. قضاوت و ولایت نیز این گونه است.

در پاسخ کسانی که به این روایت برای روا نبودن ولایت زنان استناد جسته‌اند، باید گفت سند روایت هم مجهول است و هم مرفوعه، در نتیجه به هیچ وجه قابل استناد و استدلال برای حکمی فقهی نیست.

● روایات بیان‌گر مقدم نداشتن زنان بر مردان

در حدیث آمده است: «أَخْرَوْهِنَّ مِنْ حَيْثُ أَخْرَهِنَّ اللَّهُ» زنان را در آخر قرار دهید؛ زیرا خداوند آنان را در آخر قرار داده است.

به این حدیث برای نفی ولایت و قضاوت زنان، شیخ طوسی

۱ - موسسه امام صادق علیه السلام، گروه علمی، موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۱، ص ۱۶۸

۲ - نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۴۹ - ابن بابویه، محمد بن علی (صدوق)، خصال، ص ۵۸۵ «جَابِرُ الْجَعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ أَذَانٌ وَلَا إِقَامَةٌ وَلَا جُمُعَةٌ وَلَا جَمَاعَةٌ وَلَا عِبَادَةُ الْمَرِيضِ وَلَا اتِّبَاعُ الْحِنَاةِ وَلَا إِجْهَارُ بِالنُّبْيَةِ وَلَا الْهُزُولُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَلَا اسْتِئْذَانُ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَلَا دُخُولُ الْكَعْبَةِ وَلَا الْحَلْقُ إِنَّمَا يَقْضِينَ مِنْ شُعُورِهِنَّ وَلَا تَوَلَّى الْمَرْأَةُ الْقَضَاءَ وَلَا تَوَلَّى الْإِمَارَةَ وَلَا تُسْتَشَارُ وَلَا تَدْبِخُ إِلَّا مِنَ الْإِضْطِرَارِ».

۳ - کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۵۱۸

در کتاب **خلاف** و علامه حلی در **نهج الحق** ۲ استدلال کرده‌اند و گفته‌اند: قاضی قرار دادن زنان بر مردان، به معنای مقدم داشتن آنان بر مردان است که این حدیث دستور می‌دهد آنان را در آخر قرار دهید و بر مردان مقدم ندارید که برای قضاوت نزد زنان بیایند. در پاسخ به این حدیث به چند نکته می‌توان اشاره کرد.

این حدیث از ابن مسعود نقل شده و مرفوع و سند آن را ضعیف و غیر قابل پذیرش دانسته‌اند.^۳

۲. ابن مسعود آن را از پیامبر ﷺ نقل نکرده است. ممکن است این نظر ابن مسعود بوده باشد. بر فرض که چنین حدیثی نقل شده باشد، به معنای جاهایی است که خدا زنان را در آخر قرار داده و باید این گونه با آنان عمل کرد و قضاوت و ولایت را نمی‌توان با این روایت از زنان نفی کرد، مگر دلیل دیگری وجود داشته باشد. این حدیث، می‌گوید زنان را در آخر قرار دهید؛ اما این که آخر چیست، حدیث آن را بیان نمی‌کند.

۳. واژه حیث، در این حدیث برای مکان است؛ یعنی در مکانهایی که خداوند آنان را در آخر قرار داده، شما نیز آنان را در آخر قرار دهید و بر مردان مقدم مدارید. بنابراین، حدیث ربطی به قضاوت و مقام اجتماعی و سیاسی زن ندارد و مربوط به شیوه نماز زنان و مردان در یک مکان است و از آن استفاده‌های مختلفی کرده‌اند.

الف. در هنگام نماز، زنان نباید جلوتر از مردان بایستند. صاحب مستدرک الوسائل، حدیث را در بابی ذکر کرده که این معنی را بیان می‌کند و آن را دلیل بر کراهت می‌داند.^۴

۱ - طوسی، محمد بن حسن، **الخلاف**، ج ۶، ص ۲۱۳

۲ - حلی، حسن بن یوسف، (علامه حلی)، **نهج الحق و کشف الصدق**، ص ۵۶۲ و من **وَلَاهَا الْقَضَاءُ قَدَمَهَا وَأَخَّرَ الرِّجَالَ**

۳ - زبیلی، جمال الدین، **نصب الرایه**، ج ۲، ص ۴۶

۴ - نوری، حسین بن محمدتقی، **مستدرک الوسائل**، ج ۳، ص ۳۳۳ «بَابُ كَرَاهَةِ

ب. برخی به این حدیث استناد کرده‌اند که نماز محاذات (هم ردیف شدن مرد با زن) باعث بطلان نماز مرد می‌شود.^۱ اما محدث نوری آن را مکروه دانسته است.

ج. از منابع زیادی استفاده می‌شود که این حدیث، ناظر به نماز جماعت و ترتیب ایستادن مردان و زنان در صفوف جماعت است. از این حدیث به دست می‌آید باید زنان جلوتر از مردان نایستند؛ زیرا در معابد یهود، زنان و مردان به صورت مختلط برای عبادت می‌ایستادند. مسلمانان نیز در آغاز بدون ترتیب بین زن و مرد نماز می‌خواندند. دستور داده شد که مردان در نماز جلوتر از زنان بایستند.^۲ به همین جهت روایاتی از ابوهریره، جابر بن عبد الله و دیگران نقل شده است که: «خیر صفوف النساء آخرها و شرّها اولها و خیر صفوف الرجال اولها و شرّها آخرها»^۳ بهترین صف‌های زنان صف‌های آخر آنان و بدترین صف‌های آنان، صف‌های اول آنان است و بهترین صف‌های مردان صف‌های اول آنان و بدترین آن، صف‌های آخر آنان است.

نکته جالب توجه این است که برای اولین بار محقق حلی در معتبر برای این که زنان در جماعت باید پشت سر امام جماعت بایستند، به این حدیث استناد کرده است.^۴ و علامه در کتاب‌هایش^۵ برای شیوه نماز جماعت زن و مرد به آن استناد کرده است و پس از محقق حلی و علامه حلی، دیگر علمای شیعه، برای ترتیب صفوف نماز زن و مرد به این حدیث استدلال کرده‌اند.

صَلَاةَ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ تَصَلِّيَ قَدَامَهُ أَوْ إِلَى جَانِبِهِ وَكَذَا الْمَرْأَةُ إِلَّا بِحُكْمٍ».

۱ - عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ج ۲، ص ۱۷۷

۲ - ابی شیبہ، ابن ابوبکر، المصنف، ج ۳، ص ۱۴۹، ح ۵۱۱۵

۳ - ترمذی، محمد، سنن، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۰۰۱ - ۱۰۰۰

۴ - محقق حلی، جعفر بن حسن، المعتمد فی شرح المختصر، ج ۲، ص ۴۲۶ - ۴۳۸

۵ - همان، تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۴۱۵، چاپ جدید؛ مختلف الشیعة فی أحكام

الشریعة، ج ۲، ص ۱۱۲

د. شماری نیز، این حدیث را دلیل بر آن گرفته‌اند که زنان نمی‌توانند امامت جماعت مردان را به عهده بگیرند؛ که کسی مدعی آن نیست و از ادله دیگر باید استفاده کرد.

اما این که شماری گفته‌اند: وقتی زن نمی‌تواند امامت نماز جماعت برای مردان را به عهده بگیرد، پس به طریق اولی، نمی‌تواند ولایت و قضاوت را به عهده بگیرد، درست نیست؛ زیرا نماز جماعت جزو عبادات است و عبادت دارای شرایط خاصی است و با مسائل اجتماعی که زنان در برابر آن، بمانند مردان، مسؤول هستند، متفاوت است.

● روایات بیان‌گر ممنوعیت مشورت با زنان

در این باره روایات فراوانی دیده می‌شود. در پاره‌ای از روایات آمده با آنان مشورت کنید سپس بر خلاف نظرشان عمل نمایید. یا نقل شده سیره رسول خدا ﷺ این بود که وقتی قصد جنگ داشت، زنان خود را برای مشورت جمع می‌کرد، سپس با نظر آنان مخالفت می‌نمود. افرادی نیز بر این ادعا شواهد تاریخی ارائه کرده‌اند.

در نهج البلاغه روایاتی در مذمت مشاورت با زنان آمده است. ۲ و در منابع دیگر، موارد متعددی ذکر شده است که دستور پرهیز از مشورت با زنان داده شده، یا مشورت با آنان روا دانسته نشده است.

۱. در دو روایتی که در دسته قبل ذکر شد، چنین آمده بود: «و لاتستشار» زنان مورد مشورت واقع نمی‌شوند.

۱ - طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۱، ص ۱۸۰
 ۲ - نهج البلاغه، حکمت ۴۸۵، نامه ۳۱. «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَقْرَبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاجِلُ وَلَا يَطْرُقُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَلَا يَضَعُفُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصَفُ يَعُدُّونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ عَزْمًا وَصَلَةَ الرَّحِمِ مَنًا وَالْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ النِّسَاءِ وَإِمَارَةَ الصِّبْيَانِ وَتَدْبِيرَ الْخِصْيَانِ»

۲. «إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ رَفَعَهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَرَادَ الْحَرْبَ دَعَا نِسَاءَهُ فَاسْتَشَارَهُنَّ ثُمَّ خَالَفَهُنَّ» اسحاق بن عمار بدون سند گوید: شیوه پیامبر ﷺ این بود که هرگاه اراده نبرد داشت زنان خود را می خواند و با آنان مشورت می کرد، آن گاه با نظرشان مخالفت می نمود.

۳. علی بن ابی طالب در نامه خود به فرزندش امام حسن علیهما السلام می فرماید: «وَأَيْتَاكَ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَقْنَى وَعَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ»^۲ و بر حذر باش از مشورت با زنان، زیرا نظر آنان رو به نابودی و ناقص است و تصمیم آنان سست است.

۴. سلیمان بن خالد گوید: شنیدم که امام صادق می فرمود: «إِيَّاكُمْ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ فِيهِنَّ الضَّعْفَ وَالْوَهْنَ وَالْعَجْزَ»^۳ بر حذر باشید از مشورت با زنان زیرا در آنان ضعف، سستی و ناتوانی وجود دارد. ۵. امیر المؤمنین علیهما السلام فرمود: «فِي خِلَافِ النِّسَاءِ الْبَرَكَةُ»^۴ در مخالفت با زنان برکت است.

۶. امام صادق علیهما السلام به برخی یارانش فرمود: «اسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ شِرَارِ نِسَائِكُمْ وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ فَيَدْعُوَنَّكُمْ إِلَى الْمُتَكْرِ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ النِّسَاءَ لَا يُشَاوَرْنَ فِي النَّجْوَى وَلَا يُطَعْنَ فِي ذَوِي الْقُرْبَى»^۵ پناه ببرید از زنان بدتان به خدا و از برگزیدگان آنان بر حذر باشید و پرهیز کنید. از آنان در کارهای معروف اطاعت ننمایید، تا شما را به منکر نخوانند و فرمود، پیامبر ﷺ فرموده است: با زنان در نهران مشورت نمی شود و نظرشان در باره نزدیکان مورد اطاعت واقع نمی گردد.

۷. در روایت مرسلی آمده که نزد امام باقر علیهما السلام سخن از زنان به میان آمد، فرمود: «لَا تُشَاوَرُوهُنَّ فِي النَّجْوَى وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي ذِي

۱ - کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۵۱۸.

۲ - نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۳ - کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵ ص ۵۱۷.

۴ - همان، ص ۵۱۸.

۵ - همان.

قَرَابَةِ^۱ در نهان با آنان مشورت نکنید و نه هم از آنان درباره نزدیکان اطاعت نمایید.

در پاسخ به این روایات و همانند آنها می‌توان گفت که در قرآن مشورت با افراد جامعه در مسائل اجتماعی، اعم از زن و مرد، مورد تأکید قرار گرفته است.^۲ و در امور جامع و کارهای همگانی، که در آیه قرآن می‌گوید بدون اجازه پیامبر ﷺ جلسه را ترک نکنید، حق مشارکت دارند.^۳ روشن است که در مشورت مسائل اجتماعی، چنانچه زنان اطلاعات و آگاهی‌های خاصی داشته باشند، باید طرف مشورت قرار گیرند. در قرآن حل مسائل خانواده با مشورت و تبادل فکری زن و مرد مورد توجه قرار گرفته است. درباره از شیر گرفتن فرزند، خداوند می‌فرماید: «فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ»^۴ اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشورت یکدیگر، فرزندشان را قبل از دو سال از شیر باز گیرند، اشکالی بر آن دو نیست. در داستان موسی و دختران شعیب، دختران به معرفی موسی در نزد پدر می‌پردازند و به اذن و خواست پدر، او را به نزد پدر می‌آورند و از پدر می‌خواهند که وی را به خاطر شایستگی‌هایی که دارد، به کار بگمارد.^۵ آیا دختران شعیب، کم خرد بودند و نمی‌باید شعیب پیامبر به پیشنهادشان گوش می‌داد؟ یا خیر؛ کار خردمندانه همان است که شعیب انجام داد. یعنی شعیب، پیشنهاد خردمندانه دختران خود را پذیرفت و فرجام خوش و شیرین و سعادت آفرین آن را دید. و کار او چنان زیبا و خردمندانه

۱ - کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵، ص ۵۱۸.

۲ - سوره شوری، آیه ۳۸ و امرهم شوری بینهم

۳ - سوره نور، آیه ۶۲ «أَنْتُمْ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ»

۴ - سوره بقره، آیه ۲۳۳.

۵ - سوره قصص، آیه ۲۵.

بود که قرآن آن را گزارش داده، تا سرمشق زندگی خانوادگی و اجتماعی مسلمانان قرار بگیرد.

بنابراین، روایات ذکر شده بر خلاف آیات قرآن و سنت نبوی است که در قبل به آن اشاره شد. افزون بر این، می‌توان از آن روایات این گونه پاسخ داد:

الف. بسیاری از این روایات دارای سند قابل قبولی نیستند که بتوان با آنها یک حکم فقهی استخراج کرد. درباره دو روایت اول، که تعبیر «لا تستشار» دارند سخن گفته شد. روایت مربوط به مشورت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با زنانش و مخالفت با آنان مرسل است و سند ندارد و بی اعتبار است. همچنین روایت پنجم تا هفتم، چهار روایت دیگر نیز، از نظر سند ضعیف هستند.

ب. نفی مشورت دلیل بر حرمت نیست؛ زیرا در دو روایت اول، که به یک شماره ذکر شد، مواردی از نفی استحباب و کراهت دیده می‌شود.

ج. در روایتی از علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده که مشورت با زنانی که دارای عقل و تجربه باشند اشکال ندارد. اصل روایت در کتف الفوائد کراچکی است و مجلسی در بحار الأنوار آن را نقل کرده است: «إِيَّاكَ وَمُشَاوَرَةَ الْيَسَاءِ إِلَّا مَنْ جَرَّبَتْ بِكَمَالِ عَقْلِهَا فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ يَجْرُؤُ إِلَى الْأَقْنِ وَعَزْمَهُنَّ إِلَى وَهْنٍ» «برحذر باش از مشورت با زنان، مگر آنان که تجربه و کمال عقل آنان را دریافته باشی؛ زیرا آنان دارای نظری سست و تصمیمی ناپایدارند.»

در این جا حضرت مشورت با زنان مجرب و عاقل را روا دانسته است. ممکن است این نقلی دیگر از نامه ۳۱ باشد و ممکن است سخنی دیگر از حضرت باشد. در موارد دیگر نیز حضرت تجربه را برای مشورت مناسب دانسته است. آن جا که می‌فرماید: «أَفْضَلُ

۱ - مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۳ «مَنْ جَرَّبَتْ بِكَمَالِ عَقْلٍ»

مَنْ شَاوَرَتْ ذُوَ التَّجَارِبِ «بزترین کسانی که می‌توانند طرف مشورت تو قرار گیرند با تجربگان هستند.

د. همان گونه که پیش از این نقل شد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با زنان خود مانند ام سلمه و خدیجه، مشورت می‌کرده است. بنابراین، روایتی که ذکر شد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با زنان خود مشورت می‌کرد، بعد به مخالفت می‌پرداخت، با سیره حضرت نمی‌سازد. از سند آن که بگذریم، شاید مربوط به زمانی بوده که افرادی سعی داشته‌اند از طریق زنان حضرت، نظر ایشان را تغییر دهند و آنان نیز در این جلسات نظر دیگران را مطرح می‌کرده‌اند؛ از این روی پیامبر نظر آنان را نمی‌پذیرفته است، نه این که صرف مخالفت با نظر آنان ارزش بوده است، بلکه می‌دانست نظر دیگران را ابراز می‌نماید.

ه. از ذیل روایت ششم و روایت هفتم استفاده می‌شود که جلسه نهانی، یا مشورت پنهانی با زنان، روا نیست و دیدگاه آنان درباره نزدیکان در مواردی نادرست است؛ چون آنان را ممکن است رقیب خود بدانند و این به طور مطلق نیست.

در نتیجه می‌توان گفت اصل مشورت با زنان اشکال ندارد و این از سیره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سخن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام استفاده می‌شود، منتهی این مشورت باید با زنان دارای تجربه و عقل و با شرایط خاص و در موارد خاص باشد و این نکات در هر مشورتی می‌بایست مورد توجه قرار گیرد.

در ارتباط با این گونه روایات، باید زمان و مکان را نیز در نظر گرفت؛ چون در زمانی که زنان از مسائل اجتماعی بیگانه هستند و از نظر فرهنگی عقب مانده، نظرات آنان نیز نارسا خواهد بود؛ اما اگر به رشد علمی کافی رسیده و دارای کمال و تجربه باشند، مشورت با آنان سودمند خواهد بود.

۳- اجماع

در کتاب‌های علمای گذشته شیعه در این مسئله اجماعی نیافتیم ولی فقیهان اهل سنت این مسئله را ذکر کرده‌اند. شاید علت عدم ذکر اجماع در این مسئله نزد امامیه این باشد که شیعه، امامت و ولایت عظمی را به نص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای وصی اول امیرالمومنین علی عَلَيْهِ السَّلَام ثابت می‌داند و سپس برای دیگر اوصیاء به نص وصی پیشین ثابت می‌شود. به همین جهت فقهای امامیه در این مسئله نیاز ندیده‌اند که راجع به آن بحث فقهی کنند.

البته بعضی فقها به روایاتی استناد کرده‌اند که به صورت غیرمستقیم بر اجماع مخالف با ولایت زنان دلالت دارد و ادعا دارند علامه حلی در **نهج الحق** برای اولین بار اجماع را مطرح کرده است.^۱ گرچه عبارت علامه به روشنی این مطلب را نمی‌رساند. یا اینکه شهید ثانی در مسالک با تعبیر «شرط مردن بودن قاضی مورد وفاق و اتفاق است»، از این اجماع یاد کرده است.^۲ این اجماع را نراقی در مستند از مسالک و نهج الحق و معتمد نقل کرده است.^۳ صاحب جواهر آن را از منابع گوناگونی مانند مسالک، نهج‌الحق و ریاض نقل کرده است.^۴ اما علمای اهل سنت در این مسئله تصریح به اجماع کرده‌اند.

قرطبی در تفسیر خود نوشته است: «فقیهان در اینکه زن نمی‌تواند امام باشد اجماع دارند هرچند در جواز قضاوت زن در اموری که شهادتش پذیرفته می‌شود اختلاف نظر دارند».^۵

۱ - علامه حلی، حسن بن یوسف، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۵۶۲. «ذهبت الإمامية إلى أنه لا يجوز أن يتولى المرأة القضاء.»

۲ - شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۱۳ ص ۳۲۹ «هو موضع وفاق»

۳ - نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشيعة في أحكام الشريعة، ج ۱۳، ص ۳۵

۴ - جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۴۰، ص ۱۲

۵ - قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۷۰

امام الحرمین جوینی می‌گوید: «فقیهان در اینکه زن نمی‌تواند امام باشد اجماع دارند».^۱ و از معاصرین مولف کتاب **الفقه علی مذاهب الاربعه** به اجماع فقیهان تصریح کرده است.^۲

در پاسخ به ادعای اجماع و دلایل آنها باید گفت که حجیت اجماع در نزد ما بر این پایه استوار است که وجود روایات صریح ائمه معصومین علیهم‌السلام که به دست علمای متقدم رسیده است باعث اتفاق نظر آنان گشته و پس از آن این روایات مفقود شده و فقط فتوای فقیهان باقی مانده که بر وجود روایات دلالت می‌کند. زیرا در صورتی که یک حکم را در میان فتوای فقها مشاهده کنیم و دلیل آنرا هم نتوانیم از کلمات آنها بدست بیاوریم مطمئن می‌شویم که حتماً این فتوا بر اساس روایات صریحی بوده که به دست ما نرسیده است. و این گونه از فتاوا نشانگر روایاتی است که در زمان ظلم و استبداد و فشار سیاسی از بین رفته‌اند. بنابراین دیدگاه فتوای فقها در فروع فقهی که در کلمات آخرین سلسله از علمای گذشته و یا علمای متأخر یافت می‌شود حتی در صورت اجماع حجت نیست؛ چون زمان این فتاوها به زمان امامان متصل نیست تا از این راه بتوانیم اتصال حکم را به زمان معصوم به دست آوریم. از این رو نبود اختلاف و حتی وجود اجماع در مسائل و فروع مطرح شده در عصر متأخرین حجت به معنای علمی این واژه نیست.

۴- مقتضای اصول عملیه

آنچه تاکنون بیان شد مقتضای ادله و حجج شرعی سلبی یا ایجابی بود. اما این پرسش مطرح است که اگر فقیه نتواند

۱ - امام الحرمین، عبد الملک بن عبد الله، الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد، ص ۶۲

۲ - جزیری، عبد الرحمن، الفقه علی مذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۱۶

از ادله اجتهادی به یک نتیجه قطعی در این زمینه دست یابد، مقتضای اصول عملی چیست؟

همه فقیهان بر این باورند که در حالت شک، به اصول نفی کننده تمسک می‌شود. زیرا ولایت سلطنت و نفوذ رای از اموری است که به جعل از سوی خدوند و دلیلی که بیانگر چنین جعلی باشد نیاز دارد و هیچ انسانی جز در صورت وجود دلیل خاص نمی‌تواند بر دیگری ولایت داشته باشد و اگر در وجود دلیل شک داشتیم، اصل بر عدم ولایت و نفوذ حکم انسانی بر انسان دیگر است. به نظر می‌رسد این سخن صحیح و بدون اشکال است. و تا آنجا که سراغ داریم شیخ طوسی اولین کسی است که به این اصل تمسک کرده است.

ایشان درباره ممنوعیت ولایت و حکومت و قضاوت برای زنان می‌گوید: «دلیل ما برای ادعای فوق این است که جایز بودن قضاوت برای زنان به دلیل نیاز دارد؛ چون قضاوت یک حکم شرعی است و هرکس مدعی شود که زن شایستگی قضاوت دارد باید دلیل آنرا نیز ذکر کند»^۱.

نویسنده کتاب **دراسات فی ولایة الفقیه** درباره رجوع به اصل در هنگام شک می‌نویسد: «در این مقام، مجرد شک کفایت می‌کند زیرا اصل بر عدم ثبوت ولایت شخصی بر شخص دیگر است»^۲. البته این سخن در صورتی صحیح است که عمومات و اطلاعات لفظی که شامل مردان و زنان در شئون حکومت، ولایت و قضاوت وجود نداشته باشد در حالیکه چنین نیست، چون برخی از اطلاعات و عمومات به طور یکسان شامل زن و مرد می‌شود. در روایاتی همچون: «العلماء ورثة الانبیاء»^۳ عالمان وارثان

۱ - طوسی، محمد بن حسن، الخلف، ج ۳، ص ۳۱۱

۲ - منتظری، حسینعلی، **دراسات فی ولایة الفقیه**، ج ۱، ص ۳۶۱

۳ - ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، **عوالی الیالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة**، ج ۱، ص ۳۵۸

پیامبران هستند؛ «الفقها حصون الاسلام»^۱ فقیهان دژهای مستحکم اسلام هستند؛ بدون شک این روایات مطلق بوده و شامل زن و مرد می‌شود و تازمانی که ضمیر مذکر و مونث در یک کلام جمع نشده و قرینه‌ای بر آزاده مذکر وجود نداشته باشد، مذکر بودن ضمائر روایات یاد شده نمی‌تواند آنها را از اطلاق خارج کند. چون در بسیار از موارد ضمیر مذکر، از باب تغلیب در اعم از زن و مرد استعمال شده است؛ مانند آیاتی که در ابتدای آن عبارت «یا ایها الذین امنوا» قرار دارد. زیرا بدون شک مراد از الذین آمنوا جنس زن و مرد هر دو می‌باشد.

از طرف دیگر مردم در گفتگوهای روزمره خود قطعاً به اصل اطلاق عمل می‌کنند اگر در یکی از نصوص، حکمی بر موضوع مطلق و بدون قیدی وارد شود و شک کنیم که مراد واقعی گوینده از آن موضوع، اطلاق بوده یا تقيید، روش مردم در سخنان جاری میان خودشان عمل به اصل اطلاق است؛ البته به شرطی که مقدمات حکمت که در اصول ثابت شده است فراهم باشد. علمای اصول این را اصل اطلاق می‌نامند. اصل اطلاق یکی از اصول لفظی است که در مقابل اصول عملی به کار می‌رود. در این جا نیز مقدمات حکمت فراهم است. و در نتیجه اصل اطلاق جاری می‌شود.^۲

۱ - محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۴۵۹، ح ۱۶۱۶۷
 ۲ - یکی از این مقدمات در کلام برخی اصولی‌ها، نبود قدر متیقن در مقام تخاطب است. آخوند خراسانی در کتاب کفایه این دیدگاه را پذیرفته و معتقد است که در صورت وجود قدر متیقن در مقام تخاطب اطلاق منعقد نمی‌شود. (آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایه الاصول، ج ۱، ص ۲۴۷) بنابراین استدلال به اطلاقات یاد شده جایز نیست. زیرا قدر متیقن در مقام تخاطب (مرد) وجود دارد. اما برخی از دانشمندان اصول مانند میرزای نایینی، محمد حسین، در کتاب فوائد الاصول ص ۵۷۵ و دیگران این شرط را قبول ندارند و معتقدند تمسک به اصل اطلاق بدون اعتبار این شرط در میان مقدمات حکمت جایز است و می‌توان به اصل اطلاق تمسک کرد.

این مطلقات بر اصول نافیه‌ای که در کلمات فقیهان وارد شده حکومت دارند و بر آنها مقدم می‌باشند زیرا در این مسئله موضوع اصول نافیه شک در ثبوت حکومت و ولایت و قضاوت برای زنان است و این مطلقات به دلیل اصل اطلاق این شک را از بین می‌برند اما این رفع شک حقیقی نیست بلکه به سبب معتبر بودن این سیره در نزد عقلا می‌باشد و شارع نیز این سیره را رد نکرده و آنرا امضا نموده است. پس اطلاق بر اصول نافیه حکومت دارند، و بر آنها مقدم می‌شوند و با وجود این اطلاق جایی برای رجوع به اصول نافیه یاد شده نمی‌ماند.^۱

۵- مذاق شارع

یکی از دلایلی که برای اثبات عدم ولایت زن به تمسک کرده‌اند، مذاق شارع است. مقصود از مذاق شارع یا مذاق شرع، روح حاکم بر شریعت و دیدگاه کلی آن در خصوص یک موضوع معین است. چنانکه مثلاً گفته می‌شود مذاق شارع آن است که هیچ ضرر جبران نشده‌ای باقی نماند و یا امور عمومی مردم، مانند بهداشت همگانی، آموزش و پرورش، ایجاد تسهیلاتی همچون رساندن آب، برق و گاز به مردم و در رأس همه آنها مسئله حکومت و اداره کشور، به حال خود رها نشود.

در تبیین استدلال به مذاق شارع، می‌توان گفت: از روح حاکم بر شریعت و مذاق شارع استفاده می‌شود که آنچه اسلام به عنوان وظیفه اصلی از زنان خواسته است، رعایت پوشش و عدم اختلاط با مردان نامحرم و تصدی امور داخل خانه است. واضح است که عهده دار شدن امور ولایتی مانند قضاوت و حکومت، با این وظیفه منافات دارد. تصدی چنین اموری نه با روحیه زن

۱ - آصفی، محمد مهدی، زن و ولایت سیاسی و قضایی، فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت علیهم‌السلام، شماره ۴۲، ص ۷۸، تابستان ۸۴

سازگار است و نه با وظایف اصلی که شارع بر عهده او نهاده است. از مسلمات فقه اسلام است که زن نمی‌تواند امامت نماز جماعت مردان را بر عهده بگیرد، در حالی که این امکان وجود دارد که بین او و مأمومین پرده‌ای زده شود تا حجم بدن او در موقع رکوع و سجده دیده نشود و پس از نماز نیز اگر پرستشی باشد، از پشت پرده از او بپرسند، ولی شارع مقدس اسلام به هیچ وجه و در هیچ صورتی این امر را نپذیرفته است. پس چگونه ممکن است قضاوت و حکومت او یا تصدی مناصب ولایی دیگر را که بسیار بیشتر از امامت نماز، مقتضی ارتباط با نامحرم و مراجعه آنان به وی است، پذیرفته باشد؟!

۶- ارتکاز متشرعه

مقصود از ارتکاز متشرعه، ثبوت و رسوخ یک مفهوم معین در ذهن افرادی است که به شریعت اسلام پایبند و معتقدند. برای ارتکاز متشرعه، می‌توان به احترام قرآن و کعبه در نزد همه مسلمین و احترام خاص ائمه علیهم‌السلام در نزد شیعیان مثال زد. فقها در موارد متعددی به ارتکاز متشرعه استدلال کرده‌اند و آن را یکی از راههای کشف حکم شرعی دانسته‌اند. نکته قابل توجه در ارتکاز متشرعه آن است که ارتکاز، مبین نوع حکم نیز هست، برخلاف سیره که چنین نیست و یک دلیل لئی محسوب می‌شود که باید به قدر متیقن آن اکتفا کرد.

تبیین استدلال به ارتکاز متشرعه در اینجا بدین صورت است که در ذهن همه افراد پایبند به شریعت، این نکته نهفته است که زن را مجاز به تصدی سمت‌های ولایی نمی‌دانند. بنابراین، اگر کسی در این خصوص نظر مخالفی ابراز کند، با انکار و تحاشی متشرعه مواجه می‌شود.

شاهد دیگر بر وجود این ارتکاز، آن است که در هیچ یک از

جوامع اسلامی، اعم از شیعه و اهل سنت، در هیچ زمانی دیده یا شنیده نشده است که یک زن متصدی حکومت یا قضاوت و یا مناصب ولایی دیگر شود. پیامبر ﷺ، ائمه علیهم السلام، اصحاب آنان و حتی خلفا و شاهانی که به نام اسلام حکومت کرده‌اند نیز تاکنون چنین اجازه‌ای به خود نداده‌اند که زنی را در یکی از این مناصب قرار دهند. البته واضح است که عملکرد خلفا به دلیل عدم حجیت شرعی، مستند ما نیست، ولی نشان دهنده این مطلب است که ارتکاز متشرعه بر نامشروع بودن ولایت زن به اندازه‌ای قوی بوده است که خلفا نیز از مخالفت با آن خودداری کرده‌اند؛ با آنکه در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس که بیش از ششصد سال بر امت اسلامی حکومت کردند زنان زیادی بودند که هم از حیث علم و فضل، هم طراز و یا برتر از مردان هم عصر خود بودند و هم در دربار خلیفه نفوذ قابل توجهی داشتند.^۱

این نکته مورد توجه فقهای شیعه و اهل سنت قرار گرفته است و در استدلال‌های خود به آن اشاره کرده‌اند.

۷- مجموع ادله پیشین

اگر فرض کنیم که هیچ یک از ادله‌ای که بیان شد، به تنهایی برای اثبات عدم ولایت زن کافی شمرده نشود، می‌توانیم با استناد به مجموع من حیث المجموع آنها، این مسئله را اثبات کنیم. روشن است که مجموع چند دلیل ضعیف (بر فرض که ضعف ادله پیشین پذیرفته شود)، یک دلیل قوی را به وجود می‌آورد. بنابراین، استدلال به مجموع ادله پیش گفته، چینش چند صفر در کنار یکدیگر نیست تا نتیجه نهایی نیز صفر باشد، جمع زدن چند عدد کوچک است که نتیجه آن یک عدد بزرگ خواهد بود.

چندنگته
وسوال

❁ آیا ممنوعیت ولایت زن، به حالت های استثنایی هم شامل می شود؟

بر اساس آنچه گذشت، اثبات شد که زنان مجاز به تصدی مناصب ولایی نیستند. اکنون باید پرسید که آیا این حکم، در شرایط مختلف و حالت های گوناگون ثابت است و یا اینکه در برخی حالت ها امکان تغییر آن وجود دارد؟ در پاسخ به این پرسش، به چند نکته باید توجه داشت:

اولاً: احکام اسلام، اختصاص به زمان و مکان خاصی ندارد؛ زیرا، دین اسلام جاودانه و جهان شمول است و به این مطلب در آیات و روایات متعددی تصریح شده است.

دوم اینکه: همه احکام اسلام ثابت اند، چنان که امام صادق علیه السلام فرموده است: «حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیامة لایکون غیره ولا یجیء غیره»^۱

ثالثاً: ثابت بودن احکام اسلام، مانع انعطاف پذیری و پاسخگویی آنها به نیازهای گوناگون انسان و مقتضیات زمان ها و مکان های مختلف نیست؛ زیرا شارع اسلام با در نظر گرفتن عناوین راهگشایی مانند: لاضرر، نفی حرج، تقدیم اهم بر مهم، حفظ نظام، مقدمه واجب و... این مهم را تأمین کرده است.

البته از آنجا که حالت های عارضی یا عوارض، مقطعی اند و حکم ثانوی نیز به دنبال پیدایش این حالت ها بر موضوع مترتب می شود، قهراً احکام ثانوی مقطعی خواهند بود نه دائمی و با از بین رفتن عوارض پیش آمده، احکام ثانوی نیز به دلیل منتفی شدن موضوعشان، منتفی خواهند شد.

اینک با توجه به نکات پیش گفته، باید گفت که حالت های استثنایی اگر باعث شکل گرفتن مصلحتی شود که رعایت آن در نظر شریعت اسلام از رعایت حکم اولی متعلق به موضوع، مهم تر باشد، آنگاه بدون شک به دلیل تحقق یک عنوان ثانوی یعنی لزوم تقدیم مصلحت اهم بر مهم، یک حکم ثانوی پدید می آید که مانع اجرای حکم اولی می شود.

الف) اصلاح بودن زن برای تصدی قضاوت

بر اساس آنچه گفته شد، یکی از حالات استثنایی که ممکن است باعث پیدایش یک مصلحت اهم شود، فقدان مرد جامع شرایط برای تصدی امور ولایی است؛ مانند اینکه هیچ مرد واجد شرایطی که بتواند متصدی امر قضاوت شود، وجود نداشته باشد. بی تردید نمی توان قضاوت را تعطیل کرد؛ زیرا تعطیل آن باعث تراکم اختلافات و منازعات در بین مردم و در نهایت، فروپاشی جامعه می شود. بنابراین، امر آن دایر می شود بین اینکه یک مرد فاقد شرایط، متصدی قضاوت شود و یا اینکه یک زن عهده دار آن شود؛ زنی که به استثنای شرط رجولیت، شرایط دیگر قضاوت را داراست. پس بدین ترتیب باید پرسید از میان یک مرد و یک زن که بنا بر فرض، هیچ یک واجد تمامی شرایط قضاوت نیستند، کدامیک باید متصدی این امر شود؟ در پاسخ می توان گفت اگر مجموع شرایط موجود در زن بیشتر و مهم تر از مجموع شرایط موجود در مرد باشد، لازم است که زن

مزبور متصدی امر قضا شود؛ زیرا بنا بر فرض، او اصلح است و به حکم عقل و شرع، با بودن اصلح نوبت به غیر اصلح نمی‌رسد. یا به تعبیر دیگر، در صورت تصدی زن مورد نظر، مصالح عمومی، بهتر و بیشتر از حالتی تأمین می‌شود که مرد فاقد شرایط به تصدی قضاوت پردازد.

ب) تفویض ولایت از جانب مردان به زنان

از دلایلی که در مباحث گذشته بیان شد، معلوم شد که یکی از صفات لازم برای شخص متصدی ولایت، مرد بودن است. دارندگان ولایت نیز که ولایت خود را بی‌واسطه یا با واسطه از خداوند گرفته‌اند، به حکم اولی مجاز نخواهند بود به زنان و یا به اشخاص دیگر فاقد شرایط، تفویض ولایت کنند.

ولی در خصوص قضاوت مأذون، یعنی مردانی که مجتهد واجد شرایط قضاوت نیستند و مع ذلک از سوی ولی فقیه به آنان اذن در قضاوت داده شده است، باید گفت که اذن و تفویض ولایت مزبور، در واقع براساس ضرورت و به منظور حفظ مصلحت اهمّ در زمان نبود مجتهد واجد شرایط قضا صورت گرفته است و چنان که پیش از این گفته شد، حفظ مصلحت اهمّ یکی از عناوین ثانویه است که حکم ثانوی را به دنبال می‌آورد. بنابراین بدون وجود چنین مصلحتی تفویض ولایت قضا بر مرد فاقد شرایط نیز صحیح و مجاز نخواهد بود. ولی در صورت تحقق مصلحت مزبور به طور مسلم تفویض ولایت قضائی بر مردان مقدم بر تفویض آن بر زنان است، زیرا «الضرورة تتقدر بقدرها» توضیح اینکه به منظور تأمین مصلحت مورد نظر یا ضرورت پیش آمده کافی است که فقط از شرط اجتهاد در قاضی صرف نظر شود و دلیلی ندارد که علاوه بر آن از شرط رجولیت نیز صرف نظر شود. آری اگر مردان غیرمجتهدی که واجد شرایط دیگر لازم

برای قضاوت هستند به اندازه‌ای که برای تأمین مصلحت مزبور کافی باشد وجود نداشته باشند آنگاه نوبت به تفویض ولایت قضایی به زنان می‌رسد؛ زنانی که غیر از اجتهاد و رجولیت واجد شرایط دیگر قاضی هستند.

❁ چرا در اسلام، تصدی امور ولایی به زنان واگذار نشده است؟

تردید وجود ندارد که احکام شرعی بر مدار مصالح و مفاسد واقعی می‌شود، یعنی هر جا واجبی وجود دارد، مبتنی بر یک مصلحت واقعی و نفس الامری است و هر جا حرامی تشریح شده است، براساس یک مفسده واقعی بوده است. احکام شرعی دیگر نیز همین طور هستند. بنابراین، عدم جواز تصدی امور ولایی برای زنان، مانند بقیه‌ی احکام شرعی، تأمین کننده‌ی یک مصلحت واقعی است؛ اعم از اینکه ما بتوانیم آن را تشخیص دهیم و یا نتوانیم. سعی مادر اینجاست که با تأملات عقلی و با مراجعه به کتاب و سنت، گوشه‌ای از این مصلحت واقعی را بازشناسی کنیم:

۱. دستاوردهای علمی و تجربه طولانی بشر، گواه بر این معناست که زن و مرد همان‌گونه که از نظر جسمی متفاوتند، از حیث روحیه نیز با یکدیگر فرق دارند. این تفاوت‌های تکوینی چنان آشکار است که از همان آغاز کودکی خود را نشان می‌دهد.
۲. این تفاوت‌ها به هیچ وجه باعث نمی‌شود که یکی از دو صنف مرد یا زن نسبت به دیگری از دیدگاه اسلام کامل‌تر تلقی شود؛ زیرا، قرآن به عنوان یک ضابطه کلی و مطلق، ملاک برتری در نزد خداوند را تقوا دانسته است، بدون آنکه در این جهت بین زن و مرد فرقی بگذارد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^۱ ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و ملت‌ها

وقبيله‌ها قرار داديم تا يك ديگر را بشناسيد. بي ترديد گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست

۳. اساس و پایه همه احکام اسلامی، عدالت است. همان‌گونه که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «العدل حياة الاحكام»^۱. بدین ترتیب عالم تشریح، همچون عالم تکوین، بر مبنای عدالت استوار شده است، چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «بالعدل قامت السموات والارض»^۲ اگرچه درک حسن عدالت از مستقلات عقل عملی است، ولی تشخیص مصادیق عدالت در همه موارد برای عقل آدمی بدون کمک شرع ممکن نیست. به همین دلیل، شریعت به یاری عقل شتافته و مصادیق و موارد عدالت را در قالب احکام شرع برای انسان‌ها تبیین کرده است. البته واضح است که عدالت همواره به معنای تساوی نیست، بلکه چه بسا تساوی در برخی موارد منجر به ظلم شود؛ مانند تساوی بین عالم و جاهل یا بین صغیر و کبیر یا بین قادر و عاجز، در تکالیفی که بر عهده هر یک گذاشته می‌شود.

۴. طبق آنچه گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که: حکم شرعی عدم جواز تصدی زنان نسبت به امور ولایی؛ اولاً عادلانه است؛ دوم اینکه براساس تأمین مصالح واقعی و دوری از مفاسد واقعی است؛ ثالثاً ناشی از نقصان ذاتی زن نیست، پس این حکم ناگزیر باید علت دیگری داشته باشد. به نظر می‌رسد علت مزبور را باید در وظایفی که شریعت اسلام برای زن در نظر گرفته است جستجو کرد، و وظایف مهمی که انجام آنها با تصدی امور ولایی سازگار نیست. توضیح اینکه؛ خداوند متعال به تناسب ویژگی‌های جسمی و روحی هر یک از مرد و زن، حقوقی را برای آنان معین کرده است و وظایف و تکالیفی را بر عهده آنها گذاشته

۱ - آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱ ص ۹۹
 ۲ - فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۶۳۸

است. هدف نهایی از این حقوق و تکالیف، هموار کردن راه تحصیل اختیاری سعادت دنیا و آخرت، برای زن و مرد است. در این میان، هر امری که با حقوق و تکالیف اصلی زن و مرد منافات داشته باشد و مانعی در راه رسیدن آنان به مال و سعادت باشد، توسط قانونگذار اسلام معرفی شده است و پرداختن به آنها ممنوع اعلام شده است. یکی از این امور برای زنان، تصدی مشاغل ولایی است؛ زیرا، با لزوم حفظ عفاف، حرمت و کرامت زن و تسرُّ و اجتناب وی از اختلاط با مردان نامحرم که از اصلی ترین وظایف شرعی زن است، منافات دارد.

❁ چرا زن باید از اختلاط با مردان نامحرم اجتناب کند و خود را پوشیده نگاه دارد؟

پاسخ آن است که: اولاً این کار باعث حفظ عفاف او می‌شود و حرمت و کرامت وی را در جامعه محفوظ نگاه می‌دارد؛ دوم اینکه عدم رعایت این امر هم با مصالح زن ناسازگار است و هم با مصالح مرد. دلیل ناسازگاری با مصالح زن این است که لطافت و ظرافت روحیه او باعث می‌شود که در اثر ارتباط با مردان نامحرم و یا پرداختن به اموری که لازمه آنها ایجاد چنین ارتباطی است (همچون تصدی امور ولایی)، شدیداً آسیب ببیند و از انجام وظایف مهم‌تر زندگی خود بازماند، ولی علت ناسازگاری با مصالح مرد این است که از یک سو، احتمال افتتان مرد بیگانه‌ای را که با یک زن نامحرم اختلاط دارد، افزایش می‌دهد و زمینه ارتکاب جرم و گناه را فراهم می‌کند و از سوی دیگر، در وضعیت مردی که در کنار چنین زنی به عنوان محرم او زندگی می‌کند، تأثیر منفی بر جای می‌گذارد؛ زیرا، واضح است که در یک زندگی مشترک، هرگاه یکی از اعضا دچار مشکلی شود، اعضای دیگر نیز از عواقب آن مصون نخواهند ماند. بنابراین، هرگاه زنی در اثر اختلاط با مردان نامحرم

دچار آسیب و مشکلاتی شود، بی تردید این مشکلات به زندگی داخلی او نیز سرایت می‌کند و عواقب سوء فراوانی را برای شوهر، فرزند و اعضای دیگر خانواده‌اش به دنبال خواهد آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام همین مطلب را با سخنانی کوتاه و گویا در نامه‌اش به امام حسین علیه السلام چنین بیان کرده است: «ولا تملک المرأة من امرها ما جاوز نفسها فان المرأة ريحانة وليست بقهرمانه»^۱ زن را بر آنچه به او مربوط نیست و از حد او فراتر است مسلط مکن؛ زیرا زن (همچون) گیاهی است خوشبو، نه کارفرما و مسلط بر امور. تعلیلی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای سخن خود آورده است و زن را به عنوان گیاهی خوشبو معرفی کرده است، تعلیل بسیار زیبا و سنجیده‌ای است که براساس قاعده «العله تعمم و تخصص» نکات مختلفی از آن استنباط می‌شود:

اولاً نشان دهنده دیدگاه اسلام نسبت به زن است که او را موجودی ضعیف و پست یا ناقص‌تر از مرد نمی‌داند، بلکه وی را نشانه زیبایی خلقت الهی می‌شمارد که هم برخوردار از لطافت و ظرافت است و هم وجود معطری دارد.

دوم اینکه لزوم محافظت مرد نسبت به زن را نشان می‌دهد؛ همان گونه که از یک گل زیبا و خوشبو باید محافظت کرد.

ثالثاً جایگاه زن را در جامعه انسانی مشخص می‌کند؛ همان جایگاهی که یک گل معطر و زیبا در یک خانه دارد، جایگاهی رفیع و در عین حال محفوظ و مطمئن در برابر آسیب‌های احتمالی.

رابعاً نشانگر محدوده وظایف و مسئولیت‌هایی است که بر عهده یک زن قرار می‌گیرد. بدون تردید، این مسئولیت‌ها نباید ریحانه بودن زن را به خطر بیندازد، چنانکه این معنا به خوبی از تقابل بین «ریحانه» و «قهرمانه» در کلام حضرت علی علیه السلام فهمیده می‌شود: «فان المرأة ريحانة وليست بقهرمانه».

بر اساس آنچه گفته شد، هر کاری که با عفاف و کرامت زن منافات داشته باشد یا باعث اختلاط وی با مردان بیگانه شود، از نظر شریعت اسلام ممنوع است. از آنجا که تصدی امور ولایی همواره ملازم با اختلاط زن با مردان نامحرم است و حفظ عفاف او را در معرض تهدید قرار می‌دهد، در اسلام ممنوع شمرده شده است، ولی باید توجه داشت که این ممنوعیت اختصاص به امور ولایی ندارد، بلکه هر امر دیگری را که چنین ملازمه‌ای داشته باشد نیز شامل می‌شود.

❁ آیا تصدی اعمال ولایی نمی‌تواند باعث ارتقا و تکامل

انسان شود و در این صورت آیا ممنوع کردن زن از پرداختن

به این امور باعث محروم کردن او از امکان رسیدن به

چنین کمالی نخواهد شد؟

پاسخ آن است که اولاً اشتغال به اعمال ولایی، چنین نیست که همواره باعث رسیدن انسان به یک کمال روحی و معنوی شود، بلکه این مشاغل، اعمال پرخطری هستند که در صورت عدم رعایت شرایط و اقتضائات دشوارشان، می‌توانند باعث خُسران معنوی و هلاکت شخص شوند. چنان که از امام صادق علیه السلام روایت شده است که قضات، چهار دسته‌اند: سه دسته در آتش‌اند و یک دسته در بهشت. مردی که براساس ظلم و جور قضاوت کند، در حالی که خود می‌داند و مردی که ظالمانه قضاوت کند، در حالی که خود نمی‌داند و مردی که براساس حق قضاوت کند، در حالی که نمی‌داند، همگی در آتش جهنم‌اند و مردی که برطبق حق قضاوت کند و خود بداند، در بهشت است.^۱

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است که قاضی عادل را در روز قیامت می‌آورند، پس آنچنان به سختی و دقت حسابرسی می‌شود که آرزو می‌کند، ای کاش بین دو نفر درباره‌ی هسته‌ی خرمايي

۱ - کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه کمره‌ای، ج ۷، ص ۴۰۷

نیز قضاوت نکرده بود. ۱.

با تنقیح مناط می‌توان گفت مشاغل دیگری نیز که مستلزم تصمیم‌گیری و اِعمال ولایت در خصوص مال و جان مردم است، همچون منصب قضاوت پرخطرند، بلکه براساس طریق اولویت باید گفت منصب رهبری و ریاست جمهوری و ریاست قوه قضائیه که اهمیتش بسیار بیش از قضاست و تصرفش در اموال و نفوس مردم بیش از تصرفی است که یک قاضی در این موارد دارد، به طور یقین در معرض خطرات بزرگ‌تری قرار دارند. چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «هیچ کس نیست که بر ده نفر یا بیشتر ریاست داده شده باشد، مگر اینکه روز قیامت با دست بسته آورده می‌شود. پس اگر نیکوکار باشد، غل و زنجیر از او باز می‌شود و اگر گناهکار باشد، بر غل و زنجیر او افزوده می‌شود» ۲.

به دلیل پر خطر بودن این مشاغل بوده است که بسیاری از علمای بزرگ تا زمانی که ضرورت ایجاب نمی‌کرد، از پرداختن به آنها خودداری می‌کردند و عطای آن را به لقایش می‌بخشیدند. نتیجه آنکه تصدی چنین مشاغلی را نباید الزاماً به عنوان امتیازی برای مردان ارزیابی کرد، بلکه آنها را باید امتحانی سنگین و دشوار دانست که کمتر کسی سربلند از آنها بیرون می‌آید.

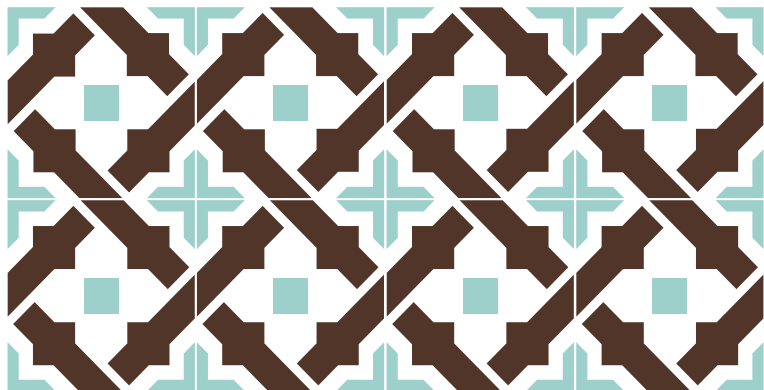
ثانیاً: به منظور رعایت کمال عدالت، از آنجا که ممکن است برخی مردان با تصدی مشاغل خطیری همچون قضاوت، حکومت و مشاغل ولایی دیگر، همراه با رعایت موازین اسلامی به درجاتی از کمال روحی و تقوا برسند، برای اینکه زنان از این امکان که بسیار دشوار به دست می‌آید محروم نشوند، خداوند متعال جایگزینی را برای آنان در نظر گرفته است که در عین هماهنگی کامل با

۱ - محمدی ری شهری، محمد، منتخب میزان الحکمة، ح ۴۷۲
 ۲ - ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۵۶۹

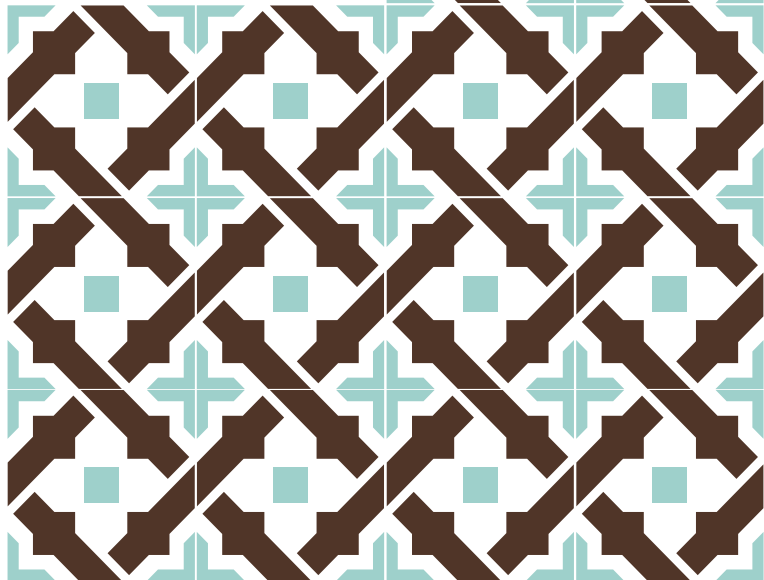
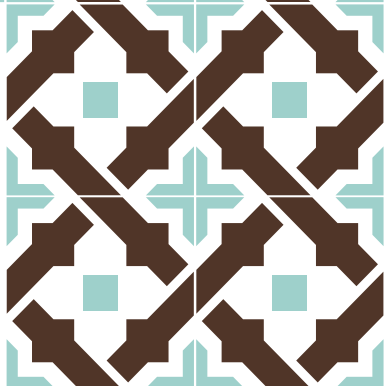
ویژگی‌های روحی و جسمی زنان، می‌تواند آنان را به همان کمالی برساند که مردان از راه‌های دیگر به آن می‌رسند.

جایگزین مزبور آن است که یک زن با مدیریت خردمندانه و دلسوزانه خود در محیط داخلی زندگی خانوادگی و صبوری و ورزیدن در برابر ناملایماتی که احیاناً در این راه با آنها روبه‌رو می‌شود، بهشتی زمینی را برای همسر و فرزندانش فراهم کند و از این طریق در رشد و تربیت انسان‌های شایسته و ساختن جامعه‌ای سالم و اسلامی کمال تأثیر را داشته باشد، تأثیری آن‌چنان مهم که در روایات اسلامی هم‌تراز دشوارترین وظایف مردان یعنی جهاد دانسته شده‌است؛ زیرا واضح است که خانواده، بنیادی‌ترین هسته زندگی اجتماعی است و جامعه سالم جز بر پایه خانواده‌های سالم بنا نمی‌شود و کلیدی‌ترین نقش در خانواده، به عنوان همسر و مادر، بر عهده زن قرار دارد.

از این جایگزین، در روایات با تعبیر «حُسن التبعل» (نیکو شوهرداری کردن) یاد شده است و از آنجا که یک زن، زمانی واقعاً همسر خوبی خواهد بود که مادر خوبی نیز باشد، بنابراین تعبیر حُسن التبعل در بردارنده حُسن انجام وظیفه مادری نیز هست.



سرخن پایانی



مسئله ولایت زن از جمله مسائل بسیار مهم و بحث برانگیز در اندیشه اسلامی است و موافقان و مخالفان ولایت زنان، هر یک برای نظر خود شواهد و دلائلی ارائه کرده‌اند که مهم‌ترین دلایل موافقان، آیات قرآن و سنت و سیره پیامبر گرامی اسلام و حضرت علی علیه السلام بود که اشاره شد؛ مخالفان ولایت زنان به ۴ آیه از آیات قرآن کریم استناد کرده‌اند که مهم‌ترین آنها آیه «الرجال قوامون علی النساء» بود که با توجه به تفاسیر و استدلال‌های انجام شده اتفاق نظری در این خصوص مشاهده نشد و این آیه به تنهایی تحمل اثبات عدم ولایت بانوان را ندارد؛ آیات دیگر نیز در مجموع دلیل روشنی نمی‌توانند به این ادعا باشند و همه آنها قابل خدشه است. در بخش روایات نیز که به ۷ نوع از روایت استناد شده هر کدام استدلال خاص خود را داشته و بخشی از آنها قابل خدشه و بخشی اثبات‌کننده عدم ولایت زنان است؛ مهم‌ترین روایت نفی‌کننده ولایت بانوان، روایت مشهور «لن یفلح قوم ولوا امرهم امراه» می‌باشد که هیچ خدشه‌ای به آن وارد نیست.

دلیل دیگری برای عدم ولایت زنان همچون اجماع نیز بیان شده که باید گفت حجیت اجماع در نزد ما بر این پایه استوار است که وجود روایات صریح ائمه معصومین علیهم السلام که به دست علمای متقدم رسیده است باعث اتفاق نظر آنان گشته و پس از آن این روایات مفقود شده و فقط فتوای فقیهان باقی مانده است که بر وجود روایات دلالت می‌کند.

دلایل دیگری همچون مقتضای اصول عملیه، مذاق شارع و ارتکاز متشرعه نیز ذکر شده و استدلال‌های هر کدام نیز جداگانه بحث و بررسی شده است.

اما باید گفت مجموع ادله‌های بیان شده همگی نشانگر این است که اگر فرض کنیم که هیچ یک از ادله‌ای که بیان شد، به تنهایی برای اثبات عدم ولایت زن کافی شمرده نشود، می‌توانیم با استناد به مجموع من حیث المجموع آنها، این مسئله را اثبات کنیم. نکته مهمی که باید گفت این است که اگر حالات استثنایی باعث شکل‌گرفتن مصلحتی شود که رعایت آن در نظر شریعت اسلام از رعایت حکم اولی متعلق به موضوع مهم‌تر باشد بدون شک به خاطر تعلق عنوان ثانوی این امر بلاشکال است. چرا که فلسفه عدم ولایت زن نقصان ذاتی زن نیست، بلکه رعایت مصالح زن و مرد است یعنی این حکم از سوی خداوند برای نوع مردان به نوع زنان در جهات و مصالح عمومی که ارتباط با زندگی هر دو دارد قرار داده شده است. بنابراین در امور زیر مردان بر زنان قیومیت دارند:

الف) جهات عمومی و اجتماعی که با برتری مردان مرتبط است مانند حکومت و قضاوت که حیات جامعه به آن وابسته است و قوام این دو به تعقل است که طبعاً در مردان بیشتر از زنان وجود دارد.

ب) دفاع در میدان نبرد که نیازمند قدرت بدنی و قوت عقلانی است.



منايع
وماخذ

۱. قرآن کریم

۲. نهج البلاغه

الف) منابع فارسی

۳. جعفری، محمد تقی، شرح و تفسیر نهج البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۶
۴. جمعی از نویسندگان، زن و خانواده در افق وحی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۹۱
۵. جوادی آملی، عبد الله، زن در آینه جلال و جمال، مرکز نشر اسراء، چاپ پنجم، قم، ۱۳۷۷
۶. ولایت فقیه، ولایت، فقاقت و عدالت، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۷۹
۷. خزائلی، محمد، احکام قرآن، انتشارات بدرقه جاویدان، تهران، ۱۳۸۴.
۸. طباطبایی میرجهانی، سید حسن، ولایت کلیه، انتشارات الهادی، قم، ۱۳۸۲
۹. طباطبایی، محمدحسین، بررسی های اسلامی، موسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۸
۱۰. علمداری فر، محمد، زن می تواند مرجع تقلید باشد؟، نشر خط ۸، اردبیل ۱۳۹۶، چاپ اول.
۱۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۲، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۳
۱۲. نظام حقوق زن در اسلام، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۵
۱۳. یادداشت ها، ج ۵، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۲
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ۲۴، ۱۳۷۵

۱۵. مهریزی، مهدی، زن در سخن و سیره امام علی علیه السلام، انتشارات بهاران، تهران، ۱۳۸۱
۱۶. موسوی خمینی، روح الله، (امام خمینی)، تبیان دفتر ۸، (جایگاه زن در اندیشه امام خمینی)، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، تهران، ۱۳۷۸
۱۷. ولایت فقیه، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، تهران، ۱۳۷۳
۱۸. همایونی، علویه، زن مظهر خلاقیت الله، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۷۷
۱۹. واعظی، احمد، حکومت اسلامی، درسنامه اندیشه سیاسی اسلام، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه، قم، ۱۳۸۳

ب) منابع عربی

۲۰. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی علیه السلام، قم، ۶۵۵ق.
۲۱. ابن اثیر، محمد، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم؛ ۱۳۶۷
۲۲. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، دار الکتب العلمیه بیروت، ۱۴۰۵ ق
۲۳. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، دار الکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۸۱
۲۴. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، بی تا
۲۵. ابن قتیبه، عبد الله بن مسلم، تاویل مشکل القرآن، دار الکتب العلمیه، بیروت
۲۶. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر دار، تفسیر القرآن العظیم، الکتب العلمیه، بیروت
۲۷. ابن منظور؛ محمد، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، بیروت، ۱۴۰۸ ق
۲۸. ابن میثم، میثم بن علی، قواعد المرام فی علم الکلام، کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی علیه السلام، قم، بی تا
۲۹. ابوالفتوح رازی، شیخ جمال الدین، تفسیر روح الجنان، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۹۸ هـ.ق.
۳۰. انصاری، قدرت الله، موسوعه احکام الاطفال و ادلتها، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، قم، بی تا
۳۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، مکتبه العصریه، بیروت، چاپ اول. ۱۴۱۷ ق
۳۲. حائری اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم، الفصول، دار احیاء العلوم الاسلامیه، قم، بی تا

۳۳. حرّ عاملی، محمد حسن، **وسائل الشیعة**، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق
۳۴. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، **رساله بدیعه**، انتشارات حکمت، تهران
۳۵. حلی، جعفر بن حسن، **شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، اسماعیلیان، قم، بی تا
۳۶. حلی، حسن بن یوسف، (علامه حلی)، **قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام**، دفتر انتشارات اسلامی، قم، بی تا
۳۷. حویزی، عبد علی بن جمعه، **تفسیر نور الثقلین**، اسماعیلیان - قم، بی تا
۳۸. خوئی، سید ابوالقاسم، **التنقیح فی شرح عروة الوثقی**، لطفی، قم، بی تا
۳۹. راغب اصفهانی، ابی القاسم حسین بن محمد، **المفردات فی غریب القرآن**، الدار الشامیه، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۱۳ق
۴۰. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، **درالمنثور**، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، بی تا
۴۱. شمس الدین، محمد مهدی؛ **حدود مشارکت سیاسی زنان در اسلام**، انتشارات بعثت، تهران، ۱۳۹۱
۴۲. صادقی، محمد، **الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه**، چاپخانه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۰ق
۴۳. طباطبایی؛ محمد حسین؛ **تفسیر المیزان**، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، انتشارات دارالعلم، چاپ دوم، قم، ۱۳۶۲ش
۴۴. طبرسی، فضل بن حسن، **الاحتجاج**، نشر المرتضی، مشهد مقدس؛ ۱۳۶۱
۴۵. **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ق
۴۶. طبری، ابی جعفر محمد بن جریر، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۹۲ق
۴۷. الطریحی، شیخ فخرالدین، **مجمع البحرين**، انتشارات کتابفروشی مرتضوی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۵ش
۴۸. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، **التبیان فی التفسیر القرآن**، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ق
۴۹. تهذیب الاحکام، دارالاضواء، بیروت، بی تا.
۵۰. عاملی، زین الدین الجبعی، **الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة**، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۳
۵۱. فضل ا...، سید محمد حسین؛ **نقش و جایگاه زن در حقوق اسلامی**، نشر میزان و نشر دادگستر، ۱۳۷۸

۵۲. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، **الاصفی فی تفسیر القرآن**، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۲
۵۳. **تفسیر صافی**، کتابفروشی اسلامیة، چاپ ششم، تهران، ۱۳۶۲ ش
۵۴. قرطبی؛ ابی عبدالله محمد بن الانصاری؛ **الجامع لاحکام القرآن**، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۶۵ م
۵۵. قمی، عباس، **سفینة البحار**، اسوه، قم، بی تا
۵۶. کلینی، محمد بن یعقوب، **اصول کافی**، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵
۵۷. مجلسی، محمدباقر، **بحارالانوار**، نشر اسلامیة، تهران، ۱۳۷۸
۵۸. مجلسی، محمد تقی؛ **موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام**، دارالمعروف، قم، چاپ اول، ۱۳۷۳
۵۹. محمدی ری شهری، محمد، **میزان الحکمه**، موسسه علمی، فرهنگي دار الحديث، قم، ۱۳۸۸
۶۰. مصطفوی، حسن، **التحقیق فی کلمات القرآن**، تهران؛ ۱۳۷۴
۶۱. موسوی خمینی، روح الله، (امام خمینی)، **تحریر الوسیله**، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۰۴ ق
۶۲. نجفی، محمدحسین، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، دارالکتب اسلامیة، تهران، ۱۳۶۳ ش.
۶۳. نحاس، احمد بن محمد، **اعراب القرآن**، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا
۶۴. نسایی، ابو عبدالرحمن احمد، **سنن**، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
۶۵. هبه، رئوف، **مشارکت سیاسی زن (دیدگاهی اسلامی)**، نشر قطره، چاپ اول، تهران ۱۳۷۷

ج) نشریات

۶۶. آصفی، محمد مهدی، **زن و ولایت سیاسی و قضایی**، فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت (علیهم السلام)، شماره ۴۲، تابستان ۸۴
۶۷. ارسطا، محمد جواد، **ولایت زنان**، فصلنامه فقه و حقوق، ۱۸، پاییز ۱۳۸۷، تهران
۶۸. ایزدی فر، علی اکبر و کاویار، حسین، **واکاوی ادله ناظر بر مرجعیت زنان در فقه امامیه**، فصلنامه راهبرد، شماره ۶۵، زمستان ۹۱، تهران
۶۹. رجبی، فاطمه، **زنان و فمینیسم**، فصلنامه کتاب نقد، ۱۷، زمستان ۷۹، تهران
۷۰. طباطبایی، محمدحسین، **زن در اسلام**، نشریه سالانه مکتب تشیع، شماره اول، سال ۱۳۳۸، قم

